





مرکز تدوین آثار رهبر شهید
استاد برهان الدین ربانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همگام خورشید

چند نبشته در مورد رهبر شهید

شناس نامه کتاب:

نام کتاب: همگام خورشید

چاپ نخست: ۱۳۹۱ خورشیدی

ویراستار: فضلی آماج

ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید.

طرح جلد و صفحه آرایی: عصمت الله احراری

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

تعداد صفحه: ۲۴۳

قیمت:

چاپ خانه: مطبعه شبیر

نمایه

مقدمه.....	۱۱
استاد برهان الدین ربانی؛ متفکر و دعوتگر سترگ قرن بیست.....	۱۷
ریشه‌های فکری استاد و نقش او در معرفی نهضت اسلامی افغانستان.....	۳۵
از یادها و خاطره‌های رهبر شهید جهاد، مُقاوَمَت و صلح بردباری و دگر پذیری.....	۶۱
استاد ربانی فراتر از جمعیت.....	۷۳
شکوه جنگل؛ درنگی بر کارنامه شهید استاد ربانی.....	۸۳
نظری کوتاه و گذرا بر ابعاد شخصیت شهید صلح استاد برهان الدین ربانی.....	۹۹
جلوه‌ای از تازگی‌های دانش دینی رهبر شهید رحمه الله علیه.....	۱۰۹
استاد ربانی شهید رهبر مبارزات و محور تحولات.....	۱۲۵
شکوه عاطفه.....	۱۳۹
مبارزه او دعوت د ارواح بنیاد استاد ربانی له نظره.....	۱۴۹
روسانوسره د شهید استاد ربانی د سولی د مذاکراتو لنډیز.....	۱۵۷
یاد واره.....	۱۶۹

- ۱۸۳..... استاد ربانی و نیم قرن مبارزه
- ۲۰۱..... سیاست خارجی دولت استاد ربانی ۱۳۷۱-۱۳۸۰ هـ خ
- ۲۲۵..... اخیراً .. ربانی کیست و ربانیت چیست؟

مقدمه

یکی از دانشمندان عرصهٔ تاریخ گفته‌اند: «تاریخ در بخش نوابغ و قهرمانان دست‌باز ندارد.»
آری، نوابغ کمیاب و نادر و به تعبیر اقبال: «مصطفی نایاب و ارزان بولَهَبْ»

تاریخ زندگی ملت‌ها، تاریخ زندگی نوابغ و قهرمانان است، نوابغ و قهرمانانی که در میان دردها و آلام و رنج‌ها و سختی‌ها، شمع‌وار سوختند و نورافشانی کردند و چون اختری در افق آسمان آرزوی ملت‌های خود درخشیدند و کاروان زندگی آنان را در مسیر رشد و کمال رهبری کردند.

استاد ربانی به‌سان شهاب‌ثاقبی طی نیم‌قرن در آسمان مبارزات اسلامی افغانستان درخشید و طرح مدینهٔ فاضلهٔ خود را از عناصر همین جهان‌خاکی ساخت و به زبان حال، این شعر بیدارگر شرق را زمزمه می‌کرد:

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است
در دل شعله فرو رفتن و نگداختن است
مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست
از همین خاک جهان دیگری ساختن است

استاد ربانی در عصر پختگی مبارزات اسلامی خود که جهان
حیثیت دهکده‌ای کوچک را به خود گرفته و اندیشه جهانی سازی و
جهانی شدن، مفاهیم و واژه‌های استقلال سیاسی و ملی را زیر سوال قرار
داده بود، جنگ تمدن‌های «هاتینگتون» به خوانش گرفت و نظریه پایان
تاریخ «فوکویاما» را آگاهانه مطالعه کرد و در برابر هریک از این
دو نظریه بدون اینکه در برابر آن‌ها موضع شعاری اتخاذ نماید، سنگر
برخورد آگاهانه را برگزید.

نظریه برخورد تمدن‌ها را با این کتیبه زبرجدین رواق «عرش» و
لوح «محفوظ» به چالش گرفت، آنجا که خدواند می‌فرماید:
«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا...»
به چالش گرفت.

و نظریه پایان تاریخ را به تهمت عقیم بودن، عنوان نازایی می‌دهد، با
این فرموده پیامبر که:

«نشانه امت من مثال بارانی است، دانسته نمی‌شود که اول آن بهتر
است یا آخر آن»

زیر سوال برد نظریه‌ای که مانع آفرینش‌های استعداد انسانی در
کوچه پر خم و پیچ زندگی گردیده و آرزو را در دل می‌میراند که به تعبیر
اقبال:

«گرم خون انسان ز داغ آرزو»

استاد ربانی در جریان مبارزات اسلامی و آزادی‌بخش خویش،

هرگز از ملامت ملامت گران، هراسی به دل راه نداده و با سران جریان‌های مختلف در عرصه داخلی و کارگردانان نظام‌های بین‌المللی در سطح خارج و داخل به مذاکره نشست و تأکید به این مقوله منسوب به حضرت عمر که می‌گفت:

«من عرف الإسلام ولم يعرف الجاهلية فقد نقض الإسلام عروة عروة.»

(کسی که اسلام را بشناسد و با جاهلیت نا آشنا باشد، اسلام را تکه تکه نموده است.)

استاد ربانی رحمه الله علیه فلسفه وجودی مبارزات اسلامی میهنش را در چارچوب نهضت اسلامی کشور آن‌گاه که مرام‌نامه نهضت اسلامی را - بعد از اینکه در ضمن مجلسی مرکب از مؤسسان نام جمعیت اسلامی افغانستان را به خود گرفت - تحت عنوان «ما کیستیم و چه می‌خواهیم؟» مظاهر فساد حاکم بر نظام آن دوران را چنین به تصویر کشید:

«بررسی این همه مظاهر شوم و ننگین، گروهی از فرزندان صدیق را وادار ساخت؛ تا در راه ادای مسئولیت بزرگی که در پیشگاه خداوند توانا، مردم با شهامت و محروم کشور عزیز خویش دارند، آماده فداکاری شوند و رسالت بزرگ خود را در این مرحله حساس تاریخ میهن محبوب انجام دهند.

استاد ربانی در مرزگزاری بین منسوبان نهضت و دسته‌های دیگر، در این مرام‌نامه چنین نوشت:

«این فرزندان مؤمن که در قلب حوادث قرار دارند در آلام مردم شریک بوده و از چشم دید آنان و آرمان‌های شان به آن‌ها می‌نگرند، دردها و رنج‌های مردم را مستقیماً احساس و آرزوها و تمنیات‌شان را درست درک می‌نمایند.»

اینها مانند آن آغا زاده گان و اشرافیان نیستند که از کنگره کاخ‌ها

و فراز قصرهای پرشکوه خود، چون تماشاگران، به حوادثی که خود در ایجاد آن سهیم اند، بنگرند و زمانی هم در حالی که دستان شان به خون های محرومان وطن رنگین است، بی شرمانه فریاد حمایت از خلق را می زنند و با تظاهرات دروغین قیافه اصلاح طلبانه را به خود می گیرند.

این ها (منسوبین نهضت) بعد از بررسی عمیق و همه جانبه، به این حقیقت رسیدند که در راه نجات وطن و رهایی مردم از این حیات ننگین و فلاکت بار و برای محو و نابود ساختن کلیه مظاهر فساد راهی جز مبارزه در راه تطبیق کامل تعالیم رهایی بخش اسلام و دساتیر دوران ساز اسلام... طریق دیگری وجود ندارد...»

نکته مهم در مبارزات اسلامی استاد ربانی رحمه الله علیه که او در مبارزات خود نه آرمان گرایی را قربانی واقع گرایی کرد و نه واقع گرایی را فدای آرمان گرایی، او در آسمان مبارزات اسلامی اش با دو بال «واقعیت گرایی» و «آرمان گرایی» پرواز کرد و مبارزات اسلامی را در سطح منطقه و جهان با تجربه نو بارور گردانید.

آری، عدم توجه به این امر آسیب های مبارزات اسلامی به شمار می رود که باید جبران شود. با توجه به آنچه گفته آمد در شرق به گونه عام عادت بر این رفته است که شخصیت ها و بزرگان خویش را بیشتر بعد از مرگ و یا شهادت شان در محراق توجه قرار داده و از آنان احترام و تقدیر به عمل می آورند، کمیسیون تجلیل از نخستین سالگرد شهادت استاد به حیث گام نخستین، مقالاتی را پیرامون شخصیت استاد تحت عنوان «همگام خورشید» به نشر می رساند و به این باور است که شخصیت استاد بالاتر از آن است که با همچون مقالاتی به تصویر کشیده شود.

باز هم کمیسیون به حیث گام نخستین به این تلاش ها ارج گذاشته و به این باور است که باید در این راستا از طریق نهادی ویژه به گونه مستمر

کار شود، تا افکار و آرای استاد در عرصه‌های مختلف به‌نمایش درآید و طیف‌های وسیع ملت از آن آگاهی یابند و به‌حیث‌الگو گام‌های او را در مسیر زندگی دنبال نمایند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

استاد برهان الدین ربانی؛
متفکر و دعوتگر سترگ قرن بیست

دکتور شمس الحق آریانفر

دانشمند و ماستر عقیده و فلسفه، نظریه پرداز نخبه عرصه دین و سیاست، پروفیسور استاد برهان الدین ربانی، از شخصیت‌های بی‌بدیل روزگار ماست. مردی که از کوهپایه‌های بدخشان و از میان خانواده‌های روستایی، قامت افراشت و به‌یمن خرد، تلاش و آگاهی اسلامی و سیاسی و بانبود پشتوانه دودمانی، بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زد. خردمندی که در اوج پیروزی‌های سوسیالیزم و سرمایه‌داری، خط مبارزه برای برقراری نظام اسلامی را عنوان کرد و با درایت و پایمردی، پیروزی آن را در مُنَصّه عمل تسجیل کرد. استادی که از کرسی دانشگاه برخاست و در روزگاری که همه سیاست‌مردان حاکم با فرار در میکده‌ها و کاباره‌های ینگی دنیا، یک عمر اعتماد ملت را به حراج گذاشته بودند در برابر اژدهای سرخ ایستاد و در یک ایثار و پایمردی صبورانه، زوال و مرگش را مسجل ساخت.

آزاده‌ای که برای مظلومان و برهنه‌پایان رانده از همه بارگاه‌ها، بستری را ایجاد کرد و بارور و بارآور ساخت و حاکمیت‌های تباری را مهر پایان زد، تا همه اقشار ملت در صحنه‌ها حضور داشته باشند.

سیاستگری که در عصر جهاد، با خرد و تبیر کامل، گام برداشت و با جسارت بی نظیر گفتمان جهاد را جهانی ساخت و به منظور تجرید و به‌انزوا کشاندن اشغالگران، جهان را به‌همسویی فراخواند.

سیاست‌مداری که در اوج توطئه جهانی، علیه اسلام و جهاد و مجاهدین، درفش آن را بلند نگهداشت و با وجود همه ترفندهای جهانی در نابودی مجاهدان، هربار توانمندتر از پیش در صحنه حضور یافت و مصداق مسجل آن سخن شد که:

من به یک زخم تو، از پای نیستم ای خصم
گر بود عمر بینیم به پیکار دیگر

چنانکه دیدیم، بعد از اجلاس بن، در لویه جرگه اضطراری، در تصویب قانون اساسی، در انتخابات پارلمانی، در رهبری جبهه ملی، در شورای مشورتی صلح و در شورای عالی صلح، بازیگر و سخنگوی اصلی، استاد ربانی بود.

استاد ربانی، به‌زبان‌های فارسی-دری، پشتو و عربی، نویسنده و خطیب توانا بود؛ همچنان که به‌زبان‌های اردو و انگلیسی نیز تکلم می‌کرد. (۱)

آشنایی با شخصیت این بزرگ‌مرد را می‌توان در چند مرحله زیر، به‌بحث گیریم:

- از مدرسه و کرسی دانشگاه تا صف جهاد.

- از جهاد تا ریاست جمهوری.

- از تحویل قدرت تا شهادت

۱- استاد ربانی از کرسی مدرسه تا صف جهاد:
ملا محمد یوسف از توابع منطقه جوزگون یفتل ولایت بدخشان، پس از اینکه به فیض آباد مرکز ولایت بدخشان نقل مکان می‌کند، در

۲۹ سنبله ۱۳۱۹ خورشیدی فرزندی خدا به او عطا می کند که نامش را برهان الدین می گذارد، این کودک ذهین در حالی که هفت سال داشت، دقیقاً در سال ۱۳۲۶ خورشیدی شامل مکتب متوسطه فیض آباد گردید، در سال ۱۳۳۵ مطابق به پالیسی وزارت معارف اول نمره های صنوف ششم را از هر ولایت به مکاتب ثانوی به مرکز می فرستادند، استاد بنا به علاقه مندی و توصیه اکید پدرش شامل دارالعلوم شرعیه پغمان شد که بعدها به مدرسه ابوحنیفه کابل تغییر نام کرد.

برهان الدین نوجوان، در زمان دانش آموزی در مدرسه شرعی، با تعدادی از جوانان - از جمله استاد وفی الله خان سمیعی (وزیر عدلیه دوران ریاست جمهوری داود خان) دکتر توانا و شمار دیگری از دانش آموزان - اندیشه مبارزه اسلامی در برابر اندیشه کمونیزم را مطرح کرده و به فکر طرح برنامه مبارزاتی خود شدند، در اواخر همین سال است که استاد غلام محمد نیازی، از مصر وارد افغانستان شده و با تجاربی که از مبارزاتی نهضت اخوان المسلمین در مصر دارد، در رأس این جنبش قرار می گیرد.

در ۱۳۳۹ شامل دانشکده شرعیات دانشگاه کابل گردید که در سال ۱۳۴۲ هـ ش، با درجه اول، فراغت یافت و به حیث استاد در دانشکده شرعیات پذیرفته شد.

در سال ۱۳۴۵ بعد از دوسال تدریس، جهت ادامه تحصیل به جمهوری عربی مصر رفت و شامل دانشگاه الأزهر شد.

در سال ۱۳۴۷ مدرک ماستری خود را در رشته فلسفه و عقیده اسلامی به دست آورد و دکترای خود را تحت عنوان «جنبه های علمی و فلسفی زندگی عبدالرحمان جامی» ثبت کرد و به کشور برگشت و به حیث استاد دوباره کار خود را در دانشکده شرعیات ادامه داد. در این زمان استاد تجربه های نو خود را در زمینه جنبش های اسلامی به حرکت

دانشجویی جوانان مسلمان انتقال داد، در این زمان عبدالرحیم نیازی دانشجوی شرعیات، حبیب الرحمان دانشجوی پلی تخنیک، به عنوان حلقه وصل بین استادان و دانشجویان کار می کردند.

استاد ربانی همچنان که استاد بود، عضویت بخش تحقیقات و پژوهش دانشگاه کابل را نیز داشت.

در سال ۱۳۴۹ جهت تحقیقات علمی به دانشگاه انقره رفت. این دوره تحقیق و پژوهش سه ماه، به درازا کشید، در همین دوره با زبان ترکی نیز آشنایی حاصل کرد.

بازگشت استاد از انقره، هم زمان شد با وفات عبدالرحیم نیازی که در رهبری جوانان مسلمان قرار داشت.

در اوایل سال ۱۳۵۲ مؤسسان و فعالان نهضت اسلامی، در خانه استاد ربانی، واقع در خیرخانه کابل جلسه کردند و بنا به سپارش شهید پوهاند غلام محمد نیازی به اتفاق آرا استاد ربانی به عنوان رهبر جمعیت اسلامی افغانستان برگزیده شد و جریان «جوانان مسلمان» طی آن اجتماع رسماً نام جمعیت اسلامی افغانستان را به خود گرفت.

در سرطان ۱۳۵۲ سردار محمد داود به قدرت رسید. در زمان او نهضت اسلامی تحت فشار جدی قرار گرفت. شماری از اعضای نهضت زندانی و تعدادی شهید شدند. در این زمان نهضت اسلامی با دولت داود خان سرچنگ نداشت. بر بنیادی چنین باوری غلام محمد نیازی، در نقش مرشد عام جمعیت، ضمن تماس و پیامی کوشش به خرج داد؛ تا مشکل رفع گردد؛ اما داود که تحت تبلیغ و تأثیر حزب پرچم قرار داشت، در همان مسیر مخالفت پیش رفت و سه تن از اعضای پیشرو جمعیت، شهید انجینر حبیب الرحمان منشی جمعیت، مولوی حبیب الرحمان و دکتور محمد عمر را شهید کرد و استادانی چون: غلام محمد نیازی و استاد عبد رب الرسول سیاف زندانی گردیدند. در چنین شرایطی

بود که استاد ربانی در اواسط ماه ثور ۱۳۵۳ بعد از اینکه ضمن یک عمل شجاعانه شاخهٔ محصلان جمعیت - در فاکولتهٔ شرعیات پوهنتون کابل - از گرفتاری پولیس مصئونیت ملی نجات یافت، به مناطق قبایلی پاکستان مهاجر شد.

۲- از جهاد تا کرسی ریاست جمهوری:

بعد از آنکه استاد برهان الدین ربانی افغانستان را ترک کرد، در مناطق قبایلی پاکستان مقرر گرفت. در آن مناطق شماری از مهاجران به او پیوستند؛ اما هنوز شرایط کار و جهاد دشوار بود. استاد با مولانا مودودی دانشمند و نظریه‌پرداز در عرصهٔ اندیشهٔ اسلامی و رهبر جماعت اسلامی پاکستان دیدار کرد و نتیجه‌ای که استاد از این ملاقات گرفت این است که روابط خود را بیشتر گسترده بسازد، ناگزیر استاد نامه‌ای به ذوالفقار علی بوتو نوشت و برای فعالیت سیاسی مهاجران معجز خواست که رئیس جمهور پاکستان موافقت کرد.

استاد برهان الدین ربانی، به تنظیم برنامهٔ جهاد پرداخت و در جهت تبلیغ برنامهٔ جهاد و افشای ماهیت رژیم داود خان سفرهایی را به برخی از کشورهای اسلامی انجام داد و به سایر سران کشورهای جهان نامه‌هایی را فرستاد. در همین زمان بود که برای معرفی نظام داودخانی رسالهٔ «سیمای زعامت داود خان» را به رشتهٔ تحریر آورد.

با آنکه رژیم داود خان با مسلمانان ضدیت داشت، استاد ربانی در آن مرحله با وجود ضدیت با داودخان، طرفدار جنگ مسلحانه نبود. در همین راستا بود که طرح «چه نوع مبارزه» را نوشت و عقیدهٔ خود را به صراحت ابراز داشت. در این زمان در نتیجهٔ نزدیکی حلقه‌های تندرو، استاد و یاران او که راه وسطی و تعادل را پیش گرفته بودند تحت فشار پاکستان قرار گرفتند و مدتی به صورت مخفی در مناطق سرحدی

به سربرد. تاجایی که استاد ربانی ناگزیر شد، پاکستان را ترک کند و به عربستان سعودی برود.

تا اینکه در افغانستان کودتای کمونیستی شد و استاد ربانی باورمند گردید که اکنون مبارزه مسلحانه فرض است و جهاد مسلحانه را علیه رژیم کمونیستی سازمان داد.

ششم جدی که حضور عملی شوروی را در افغانستان با خود آورد، سبب شد که جهاد افغانستان در سراسر کشور شعله ور گردد. در این روزگار استاد ربانی همچنان که مصروف حفظ حیات منسوبین نهضت اسلامی بود، در عرصه بین المللی نیز جهاد، با درایت و سعه صدر و بزرگ‌نگری، اقداماتی را سامان داد.

در سال ۱۹۸۰م، زمانی که روس‌ها کشور را اشغال کرده بودند، استاد ربانی به نمایندگی از همه گروه‌های اسلامی، در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی منعقدۀ اسلام آباد شرکت کرد. با سخنرانی مستدل، مداخله شوروی را تجاوز علیه اسلام و سرزمین‌های اسلامی خواند و از جهان اسلام و کشورهای آزادی‌خواه جهان خواست، رابطه خود را با شوروی و رژیم دست‌نشانده‌اش قطع کنند.

در همین راستا بود که در سال ۱۳۶۵ با این منطق که قضیه افغانستان را باید از پست‌خانه‌های استخبارات، وارد صحنه مذاکرات کرد، جهت دیدار با رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا و زمینه‌سازی مطرح ساختن گسترده جهاد در مطبوعات جهان و امریکا، به ایالات متحده امریکا سفر کرد. این سفر در آن روزگار و در میان اوج تبلیغات مخالفان، خرد و شهادت استاد ربانی را به نمایش گذاشت. در آنجا بود که خطاب به ریگان گفت:

«ما نمی‌خواهیم افغانستان یالتای دوم شود.»

استاد همواره در جهت وحدت مجاهدان، تلاش‌های ستودنی

را به خرج داده و در (اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان) به نام اتحاد هفت گانه، یاد می‌شد، نقش ملموسی را بازی کرد.

در سال ۱۳۶۷ به نمایندگی از اتحاد اسلامی مجاهدین، با روس‌ها در طائف عربستان سعودی مذاکره را آغاز کرد و بالاخره در همین راستا بود که در سال ۱۳۷۰م در رأس هیئتی مرکب از تنظیم‌های جهادی به مسکو سفر کرد. این سفر نیز توانایی استاد ربانی را به نمایش گذاشت و روس‌ها او را «سیاست‌مدار ورزیده افغانستان» لقب دادند. تصامیم بزرگ را، مردان بزرگ می‌گیرند، افراد فاقد دورنگری و تنگ‌مایه در عرصه‌های سیاسی، نمی‌توانند وارد چنین کارزارهای بزرگ گردند. عمق خرد والا و نبوغ سیاسی استاد ربانی در مذاکره با امریکا و شوروی، امروز درک می‌گردد که در آن روزگار، ذهنیت‌های محدود، آن را جرم می‌دانستند.

شوروی بعد از ۹ سال و ۱۰ ماه و ۲۰ روز افغانستان را ترک کرد و در ۲۶ دلو ۱۳۸۷ هـ ش، از افغانستان خارج شد. حکومت دست‌نشانده بعدی سقوط کرد و در ۸ ثور ۱۳۷۱ هـ ش، قدرت به دست مجاهدان افتاد. با پیروزی جهاد افغانستان، موج بزرگ تبلیغ، تهاجم، توطئه و تخریب علیه اسلام، نظام اسلامی و افغانستان به راه افتاد که استاد ربانی ناگزیر بود با همه این دسایس مقابله کند.

در حقیقت مرحله بزرگ جهاد استاد در این دور آغاز گردید:

– یکی از توطئه‌ها ایجاد نفاق ملی بود که کشورها و سازمان‌ها و بلندگوهای دشمن پیوسته آن را دامن می‌زدند و می‌خواستند ملت افغانستان را پارچه پارچه کنند، استاد ربانی با زعامت خردمندانه و گردهم آوردن سران اقوام و ملیت‌ها و تنظیم‌ها، در سایه شخصیت همه جانبه خویش که مورد پذیرش همه بود، توانست این دسیسه را خنثی کند. وجود استاد سیاف، به حیث نخستین معاون جمعیت هنگام تأسیس آن

و رهبر یکی از تنظیم‌ها، محمد کریم خلیلی، عبدالرشید دوستم، محمد محقق، اسماعیل خان، حاجی عبدالقدیر، عارف خان نورزی، حضرت علی، سیدحسین انوری، عرفانی، داکتر ابراهیم، فضل کریم ایماق، ملک زرین، مولوی عطا محمد هلمندی، داکتر عبدالله لغمان، و غیره نمایندگانی بودند که از طیف بزرگ اقوام در کنار استاد ربانی نمایندگی می‌کردند. - دو دیگر توطئه بر خوردهای مذهبی بود که از طرف کشورهای دور و نزدیک دامن زده می‌شد؛ اما استاد توانست با خردمندی بر آن فایق آید و نگذاشت دسایس اختلافات مذهبی در باور مردم نهادینه شود.

- سه دیگر توطئه طالب و برداشت‌ها و باورهای دینی نادرستی بود که توسط طالب عملی می‌شد و مسلمانان را به سیاسی و سنتی تقسیم می‌کرد. پایدردی استاد ربانی سبب شد که این توطئه خنثی گردد و دشمن به ایجاد جنگ میان مسلمانان موفق نگردد.

- توطئه تجزیه و فروپاشی حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان برنامۀ دیگری بود که استقامت استاد در دولت‌داری و رها نکردن قدرت به دست افراد مجهول الهویه و حفظ قانونیت حاکمیت در عرصۀ بین‌المللی، این توطئه را ناکام کرد.

- پاسداری از عزت و افتخارات افغانستان. استاد در این راستا در برابر دسایس دشمن چنان مُقاوَمَت و ایستادگی کرد که همه قدرت‌های جهان نتوانستند در جنگ بر این کشور غالب آیند. گذشته از آن در دوران جهاد بزرگ‌ترین خدمت و مؤثرترین کار را برای افغانستان استاد ربانی کرد.

- جهاد سراسری را که در آن همه اقوام کشور حضور داشتند به رهبری جمعیت اسلامی افغانستان، به‌راه انداخت؛ تا جایی که در آن روزگار جمعیت یگانه حزبی بود که در سراسر افغانستان و در میان همه اقوام حضور و جبهه داشت. این خود نشان شخصیت برتر و همه‌قبول

استاد است.

- بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهاد و مردان مبارز افغانستان، تحت زعامت استاد ربانی بارور شدند. زیرا سایر رهبران از رشد قومندان خود هراس داشتند و گاه‌به‌گاه آن‌ها را محدود و خرد و گاه نابود می‌کردند. نامداران تاریخ جهاد افغانستان از گذشته‌ها تا امروز شاگردان و فرزندان معنوی استاد ربانی اند:

احمد شاه مسعود، استاد ذبیح الله خان، ملانقیب آخند زاده، اسماعیل خان، علاءالدین خان، ارباب حفیظ، مولوی محمد ظاهر، سید نجم الدین آغا، عبدالحی خان حقجو، مارشال فهیم، استاد عطا محمد نور، ملاشمس، علم خان آزادی، حاجی رحیم، و....

- استاد ربانی جمعیت را بستری ساخت که صدها و هزارها جوان روستایی و بی‌نام و نشان، به شخصیت‌های شخیص تبدیل گردیدند و امروز در هر عرصه حضور آنان محسوس است. یقیناً در نبود استاد ربانی این حلقه مفقود بود.

- استاد سیاست خردمندان، اسلامی، متعادل، وسطی و میانه‌روانه را در جریان جهاد پیش گرفت که افراد در ساحه جمعیت با آرمش و امنیت بیشتر به سر می‌بردند و این سبب شد که افراد منسوب به سایر تنظیم‌های جهادی، نیز تشویق شوند تا با نیروهای جمعیت اسلامی همکار شوند که این خود معلول روش نیک مجاهدان جمعیت و سیاست مدبرانه استاد شهید بود.

- افتخار ظفر و پیروزی لشکریان اسلام بر سپاه کفر نوین کمونیستی را نیز استاد کمایی کرد و لشکریان استاد تحت رهبری دایه‌ایه ایشان این موفقیت را به دست آوردند.

- در پایان حکومت اسلامی تسلیم‌دهی قدرت توسط استاد ربانی برای حامد کرزی، خود شاهکار دیگری است که تمامیت خرد و دانایی،

یک رهبر مدبر را به نمایش گذاشت.

- افشای ماهیت طالبان و درخواست از علمای اسلام که مسلمان کشی را مردود اعلام کنند. طرح دیگری بود که استاد در کنفرانس بیداری اسلامی در تهران یک روز قبل از شهادتش مطرح کرد. اصلی که توطئه استعمار و برنامه مزدوران بی خبر از دین را خنثی می کرد. از تحویل دهی قدرت تا شهادت:

فروافتادن برج های تجارت جهانی در امریکا، حمله جامعه جهانی و امریکا به افغانستان، سقوط طالبان و اجلاس بن تحولات نوینی را در افغانستان سبب شد. در این زمان انتقال قدرت صورت گرفت و بعد از آن استاد ربانی، بدون اینکه رئیس جمهور باشد، در عرصه سیاست افغانستان باقی ماند.

در این دور استاد یگانه آماج تیر قدرتمندان تازه به دوران رسیده و حامیان بین المللی شان بود؛ اما استاد ربانی، با خرد سیاسی و تدبیر خردمندانه خود چنان در تحولات داخل بازی کرد که در هر مرحله بیش تر از گذشته درخشید و همه برنامه ها و ترفندهای داخلی و خارجی را نقش بر آب ساخت، تا جایی که تا روز شهادت، بازیگر اصلی میدان سیاست او بود. نه تنها با توطئه جهانی از صحنه کنار نرفت که حضور و اعتبار بیشتری کمایی کرد. تذکار چند رویداد از این دوران هر انسانی را برای مدعا، باورمند می سازد:

- در اجلاس بن جامعه جهانی خواستار تغییر ساختار نظام سیاسی افغانستان بود و می خواست این کار در بن صورت گیرد، استاد ربانی با آنکه اصل تعیین آینده سیاسی را قبول داشت می گفت:

«این پروسه در داخل کشور صورت گیرد، نه در خارج و به دستور خارجی ها.»

امروز بعد از ده سال اهمیت تدبیر و تصمیم استاد بر ملا گردیده است

و همه کسانی که عمل خودسرانه خود را در بن شاهکار می دانستند، از کرده خود خجل هستند و می دانند که رهبری استاد داهیانیه بود.

- تحویل دهی قدرت، عملکرد دیگری بود که خرد والای استاد را به نمایش گذاشت. استاد در روز اول جدی ۱۳۸۰ قدرت را به گونه مسالمت آمیز به حامد کرزی انتقال داد. استاد همراه با تسامح و مدارا قدرت را تحویل داد؛ اما تسلیم نشد، خود و مجاهدان را ذلیل نکرد و همچنان با افتخار از صحنه دور شد. این عمل شاهکار دیگری بود که هیچ سیاست مداری از عهده آن بر نمی آید.

- بعد از تحویل دهی قدرت کنج مدرسه و گوشه عافیت را برای خود انتخاب نکرد، فراوان کسانی چنین کردند. ملتی را که در سختی ها با او بود، تنها نگذاشت. در کنار مردم قرار گرفت و در برابر همه دسایسی که ریخته شد ایستاد. نگذاشت مجاهدان را به نام تفنگ سالار و ضد حقوق بشر محاکمه کنند؛ بلکه در همه صحنه ها با افتخار از عزت و وقار مجاهدان دفاع کرد و در کنار مجاهدان ایستاد.

- در لویه جرگه اضطراری و تصویب قانون اساسی، در جهت منافع خویش، به خیانت همراه نشد و پیوسته در کنار مردم بود و طرح های مردم گرایانه را یاری کرد.

- به عنوان وکیل در دور پانزدهم آمد، تا همیشه در صحنه حضور داشته باشد و از منافع مردم دفاع کند. در حالی که می توانست گوشه عافیت را اختیار کند.

- شماری از رهبران جهاد فراموش شدند و فقط او بود که با مانورهای خردمندانه همیشه در محراق حوادث برای خود جا باز کرد. جبهه ملی را ایجاد کرد و در آن تمام احزاب چپ و راست را در کنار هم قرارداد و حکومت را به چالشی کشید که جز با توطئه راهی برای نجات خویش نیافت. استاد با این کار نشان داد که در نبود بر اریکه

قدرت بازهم بازیگر اصلی اوست و مورد احترام ملت.

- در طول ده سال در برابر همه توطئه‌های جهانی به تنهایی بن بست شکنی کرد و هیچگاه دشمن نتوانست او را زبون سازد. از همین جهت بود که در نهایت ناگزیری دشمن خود را مجبور یافت، با شهادت او، برای اعمال ناشایست خود راه باز کند.

- در رقابت با زعامت دولت، در تعیین رئیس پارلمان برنده شد، در انتخابات ریاست جمهوری در حمایت از داکتر عبدالله، قدرت ملی و مردمی خویش را در سطح کشور به نمایش گذاشت.

- بالاخره به حیث رئیس شورای عالی صلح برگزیده شد و این نشان داد که دولت و جامعه جهانی بعد از ده سال معتقد گردید که شخصیت برتر و مؤثرتر از استاد ربانی در افغانستان وجود ندارد. استاد این مؤقتیت‌ها را با نبوغ و خرد سیاسی، با صداقت و مردم‌گرایی و با اعتقاد و ایمان اسلامی و اطمینان و توکل بر ذات آفریدگار، به دست آورد و تثبیت کرد.

بالاخره این مرد بزرگ خرد و سیاست و متفکر و دانشمند بزرگ عالم اسلام به تاریخ ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ در منزل مسکونی‌اش با برنامه دشمنان اسلام و افغانستان در یک حمله انتحاری شهید گردید، پیکر این استاد بزرگ بر فراز تپه وزیر اکبر خان در مرکز شهر کابل دفن گردید. روحش شاد و راهش پر رهرو، آرمانش جاودانه و پیروز باد.

پژوهش و آثار:

استاد ربانی همچنان که مرد بزرگ سیاست و مجاهد و مبارز نامور عرصه جهاد و مقاومت بود، یکی از بزرگ‌ترین متفکرین دنیای اسلام نیز شناخته شده است او به عنوان یک اسلام شناس و متفکر اسلامی، صاحب قلم توانا، تحلیلگر ژرف اندیش است. این ویژگی با کار و تحقیق مداوم و آگاهانه از آغاز جوانی، حاصل گردیده است.

پژوهش‌های استاد ربانی در عرصه اسلام‌شناسی و مسایل سیاسی، عمیق، بکر و رهنمودی است که از دید ژرف و خاص سیاسی و اجتماعی و استعداد بلند فطری مذکور ناشی گردیده است.

نخستین آفریده‌های علمی و پژوهشی استاد، به گونه مقالات تحقیقی، هستی یافت که در طول حیات سیاسی و ادبی ایشان ادامه داشت. نگرشی بر مجلات، الفلاح، پیام حق، نیاد، عرفان، ادب، وژمه، ژوندون، لمر، شرعیات، گهیز (سپیده دم) ما را به این نبشته‌ها رهنمایی می‌کند. امید است که روزی این مقالات گردآوری و چاپ گردند.

بخشی دیگر از نوشته‌های استاد با مدیریت در مجله شرعیات پیوند دارد. زمانی که مجله شرعیات به عنوان ارگان نشراتی دانشکده شرعیات در سال ۱۳۴۹ تأسیس شد، استاد ربانی به عنوان استاد و نویسنده مطرح، مدیریت آن را به دوش گرفت. در آغاز بیشترین بخش محتویات این مجله، توسط استاد آماده می‌شد. مقالات استاد در مجله شرعیات، مبین دید ژرف، پویایی و بالندگی پژوهش‌های ایشان است.

کتاب و رسالات:

در ذیل از شماری از کتب و رسالات استاد نام می‌بریم:

۱- تئوری سیاسی اسلام: این رساله را استاد ربانی زمانی که تازه به استادی شرعیات پذیرفته شده بود و در ضمن عضو دیپارتمنت تحقیق دانشگاه بود، نوشت.

۲- تشریح عقاید معتزلی: این کتاب نیز در همکاری با بخش تحقیق دانشگاه، زمانی که هنوز به تحصیلات عالی نرفته بود، نوشته شده است.

۳- ترجمه جزء اول «فی ظلال القرآن»: استاد ربانی در سال ۱۳۵۲ جزء اول تفسیر «فی ظلال القرآن» را زیر عنوان «در سایه‌های قرآن» ترجمه کرد که به مناسبت میلاد پیامبر صلی الله علیه وسلم در کابل چاپ

گردید.

۴- نشانه‌های راه: این کتاب نیز ترجمه کتاب «معالم فی الطريق» از سید قطب شهید است.

۵- اسلام و کمونیزم

۶- فاجعه ۲۶ سرطان و سیمای زعامت داود خان

۷- داود خان در گذشته ننگین، حاضر جنایت بار و مستقبل هولناک

۸- چه نوع مبارزه؟

۹- پیغام شهید که به مناسبت شهادت انجنیر حبیب الرحمان شهید ارائه و نشر گردید.

۱۰- اصول بحث و تحقیق از نظر اسلام.

۱۱- یادی از استاد غلام محمد نیازی. در باره زندگی و شخصیت و اندیشه‌های پوهاند نیازی تحریر یافته است.

۱۲- اصول تربیت در اسلام.

۱۳- استقلالیت انقلاب.

۱۴- آموختنی‌هایی در مسیر انقلاب اسلامی.

۱۵- محمد نخستین مربی و آموزگار بشریت.

۱۶- سکوت وحشتناک.

۱۸- در دوره جهاد، مقالات تحقیقی و سیاسی استاد ربانی در مجلات محیط هجرت که از سوی جمعیت اسلامی نشر می گردید، باز تاب یافته است؛ از جمله در نشریاتی چون: میثاق خون، لوای اسلام، مجاهد، مرصد جهاد، المؤمنات، المجاهدون، سیمای مجاهد، صوت الجهادی، غازی، دجهاد پلوشه، دجهاد هنداره و غیره (۲)

سرچشمه‌ها:

۱- احزاب سیاسی افغانستان، جلد دوم، زمستان ۱۳۸۴، کابل

ص ۸۲۶.

۲- دانشنامهٔ ادب فارسی، جلد سوم، حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۸،
واژه ربانی، ص ۴۲۴.

۳- مجاهد جریده، شماره ۲، دوره ۶، سال ۷، ۱۵ جوزای ۱۳۸۷

۴- دانشنامهٔ ادب فارسی، همان.

۵- مجاهد، همان.

۶- یاد داشت‌های استاد شاداب.

ریشه‌های فکری استاد و نقش او
در معرفی نهضت اسلامی افغانستان

پوهنمل سيدعنایت الله شاداب

اشاره: این نوشتار که تحت عنوان بالا به رشته تحریر در آمده، بر دو محور و یک نتیجه گیری ترکیز دارد که محور اول آن با مراجعه به آثار نوشته شده پیرامون احیاء تفکر دینی تنظیم گردیده و محور دوم آن بر یادداشت ها و مشاهدات عینی استوار است که در درازای زندگی سیاسی چهل و پنج ساله این جانب به وقوع پیوسته و یا بنا به روایت از شخصیت های موثوقی چون: مرحوم داکتر سید موسی توانا یکی از بنیان گذاران و پیش کسوتان نهضت اسلامی افغانستان و روایتی هم از زندگی دوران تحصیل دوره ماستری استاد در مصر از زبان داکتر عنایت الله ابلاغ دانشمند شهیر کشور می باشد، صاحب این قلم هرگز چنین ادعا ندارد که این یادداشت ها حاوی همه ابعاد نقش استاد در معرفی نهضت اسلامی افغانستان است، شاید برادران دیگری منسوب به این نهضت یادداشت هایی داشته باشند که با جمع آوری آنها این بحث غنی تر و پربارتر خواهد گردید.

از آنجا که حیات ملت ها در گرو اندیشه ها، شخصیت ها و حرکت در چارچوب سنت های تاریخ است، از آنجا که استفاده از

تجارب تاریخی، رهپراخ راه پیروزی در کشمکش مبارزاتی بوده و ملاک اعتبار و هویت هرانسان و جامعه‌ای به نوع پسندها و ناپسندها و ارزش‌های فردی و اجتماعی آن‌ها وابسته است و در نهایت از آنجا که افغانستان در درازای تاریخ پرشیب و فراز خویش برای ادامه حیات خود به حیث یک ملت سرفراز و غیور در برابر متجاوزان حماسه آفرینی‌ها کرده و شخصیت‌های در سمت رهبری این حماسه آفرینی‌ها قرار داشتند، بجا خواهد بود در این برهه زمانی خاص، نقش آفرینی یکی از پیش‌کسوتان نهضت اسلامی کشور در نیم قرن اخیر، در محراق توجه قرار گیرد، شخصیتی که ایجاد و کارنامه‌های این نهضت از دوران کودکی گرفته تا مبارزات فرهنگی و جهاد مسلحانه، از طرح اندیشه استقلالیت انقلاب و گفت‌وگو با مخالفان خویش در سطح قدرت‌های جهان دو قطبی قرن بیستم گرفته تا دوران دولت‌مداری مجاهدین و رهبری جهاد و مقاومت و انتقال قدرت، همه و همه به نام او گره خورده و تداعی گر نامی است که از آن به استاد ربانی نام می‌برند.

اما آشنایی به این شخصیت و نقش آفرینی او در معرفی نهضت اسلامی افغانستان زمانی میسر خواهد بود که اشاره گذرایی به مبارزه پرچم‌داران مکتب بازسازی اندیشه دینی در اسلام که استاد هم از پیش‌کسوتان این کاروان در افغانستان است، داشته باشیم، کارزار و مبارزه که در دو استقامت جریان داشت:

- مبارزه برضد تحجر و افراط‌گرایی و تقلید که پابند معنای ظاهری نصوص و معصوم انگاشتن اجتهادات گذشتگان بوده و علم‌برداران این طرز تفکر بدون آنکه توجهی به اهداف و مقاصد آموزه‌های شریعت و تحولات زمان و تحول عرف‌ها و خواست‌های هر عصر داشته باشند، بر حقانیت رأی و برداشت‌های خویش پافشاری کرده و افکار و برداشت‌های دیگران را تخطئه و فتوای گمراهی و ضلالت آن‌ها را

صادر می کنند (۸).

پیروان همین مکتب اند که در چهره نگاری آن ها علامه اقبال در ضمن بیتی چنین گفته است:

مکتب و ملا و اسرار کتاب

کور مادر زاد و نور آفتاب

- مبارزه برضد تفکر غرب گرایی و یا تفکری که بر همه داشته های ملی خود پشت کرده و رمز پیشرفت را تنها در دنباله روی از مظاهر تمدن غربی می داند که بهتر است چهره علم برداران این گونه طرز تفکر را به گفته های سید جمال الدین افغانی به نمایش بگذاریم، آنجا که می گوید:

«... دنباله روان تمدن های ملت های دیگر از هر ملتی که باشند، تمثیل کننده اوضاع و احوال دیگران بوده و به سان روزنه های دخول دشمن در میان ملت خوداند، این مقلدان در نقش جاده صاف کنان ملت های غالب و اربابان چور و چپاول قرار دارند و دروازه ها را به روی آنان باز کرده و سپس به تحکیم مواضع آنان می پردازند. (۲)

- آری! همین روش آنان موجب گردیده است که کار و مبارزات این گروه در کشورهای شان فاقد تأثیر بوده و فکر و اندیشه آنان را علامه اقبال به صور اسرافیل فاقد رستاخیز تمثیل کرده است.

فکر او نادار و بی ذوق ستیز

بانگ اسرافیل او بی رستخیز

مکتب بازسازی اندیشه دینی، یکی از گفتمان هایی است که از آن به نام گفتمان «وسطیت» و یا گفتمان میانه رو نام برده می شود.

این گفتمان بازسازی اندیشه دینی که از عزبن عبدالسلام (۵۷۷-۶۶۰ هـ ق، ۱۱۸۸-۱۲۶۲ م) و شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۰-۱۱۷۶ هـ ق، ۱۶۹۹-۱۷۹۱ م) آغاز و از طریق سید جمال الدین افغانی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ هـ

ق، ۱۸۳۸ - ۱۸۹۷م) و حسن البنا (۱۳۲۴ - ۱۳۶۸ هـ ق، ۱۹۰۶ - ۱۹۴۹م) و اقبال و امام ابوالاعلی مودودی (۱۳۲۱ - ۱۳۹۹ هـ ق، ۱۹۰۳ - ۱۹۷۹م) و... تاکنون ادامه دارد و در حال پیشروی است. (۱۰)

گفتمان فوق در تطابق به این گفته پیامبر در حرکت بوده آنجا که گفته است:

«يَبْعَثُ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ سَنَةِ مَنْ يَجِدُّ لَهَا أَمْرَ دِينِهَا» (۴)

(خداوند برای این امت در رأس هر صد سال کسی را بر می انگیزد که کار دین آن را به تجدید و بازسازی می گیرد.)

- نحوه نگرش این گفتمان در پیوند به قضایای جهانی و ملی، با استناد به نصوص قطعی الثبوت و قطعی الدلالة از جمله آیه: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (۱)

(تو پند و اندرز بده و یادآوری کن چرا که تو تنها پند دهنده و یادآوری کننده هستی و بس.)

دعوت ارائه برنامه بوده، نه تکفیر دیگران و مخالفان عقیدتی، همان گونه که دومین مرشد اخوان المسلمین حسن هضیبی کتابی نوشت به نام «نحن دعاة لا قضاة» (ما دعوتگرانیم نه قاضیان)

دعوت و فراخوان پرچم داران این مکتب، در ارتباط به نحله ها و ملت های غیر اسلامی بر بنیاد صلح و گفت و گو استوار بوده، نه جنگ، همان گونه که شهید سید قطب کتاب «اسلام و صلح جهانی» نوشت و صلح در زندگی بشر را حالت اصلی و جنگ را حالت عارضی بر شمرد. این گفتمان با ایمان به ثوابت دینی خود، دادوستد فرهنگی و استفاده از تجارب بشری را به استناد این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم:

«الحكمة ضالة المؤمن فحيثما وجدها فهو أحق بها» (۹)

(حکمت گم شدهٔ مرد مؤمن است هر جا که به آن دست یافت شایسته‌ترین کس به گرفتن آن اوست.)
مورد تأکید قرار داده و در عرصهٔ سیاسی مراجعه به آرای مردم (امت) را یگانه راه رسیدن به مشروعیت سیاسی تلقی می‌کند (۴) و باور به خودی اسلامی و ملی از خطوط اساسی این جریان به‌شمار رفته و هر گونه در یوزگری فکری را بدون مراجعه به داشته‌های منظومهٔ فکری خویش نفی خودی و استقلالیت تلقی می‌کند.
آری، تأکید بر همین خودی اسلامی است که بیدارگر شرق لاهوری گفته:

آتشی افروز از خاشاک خویش
شعله تعمیر کن از خاک خویش
«اقبال»

و دنباله‌روان بریده از خودی خود و مؤمن به غیر را همان گونه که علامه اقبال به تصویر می‌کشد «تشنه لب» و «خالی ایاغ» و «تاریک جان» می‌خواند.

نوجوانان تشنه لب خالی ایاغ
شسته روتاریک جان روشن دماغ

سرچشمه‌های شناخت از دید پرچم‌داران این گفتمان برخلاف مکتب ظاهری همانا نصوص (کتاب مسطور)، عقل، تجربه کتاب مشهود (طبیعت) و وجدان بوده، نه تنها نصوص و یا کتاب مسطور و نه تنها وجدان که جریان صوفیزم آن را یگانه راه شناخت می‌شمارد و نه گفتمان برخاسته از گفتمان مکتب ظاهری که راه اصلاح و پیروی از تدرج در اصطلاح را مردود دانسته و می‌خواهد قدرت را به‌عوض بسیج ذهنی و آماده کردن احاد جامعه و ایجاد جامعهٔ اسلامی از طریق حاکمیت بخشیدن به قرائت ظاهر گرایانهٔ خود از نصوص و متون دینی و

مشرك قلم داد كردن مخالفان خود به دست گيرد. (۱۰)

طلايه داران گفتمان «وسطيت» به اين باورند كه محال است، خطاب ها و يا گفتمان ها ديني در همه اديان و تمدن ها و فرهنگ در يك شكل تجلي يابد، اين گفتمان ديني به گونه هاي مختلف تجلي داشته و اين امر را مي توان در فضاهاي فكري مذاهب «كاتوليكي»، «پروتستاني» و «اوردتودكسي» مسيحيت و يهوديت و حر كت هاي اصلاح گرانه آن ها مشاهده كرد.

افزون بر آنچه گفته آمد، اين كثر ت گرايي گفتماني را در مكتب تشيع هم - با وصف اينكه به نظريه امامت و مرجعيت ديني ائيمه معصومين شان باور دارند - در شكل مراجع «ترقي خواه و اصلاح طلب و محافظه كار و اخباريون مشاهده كرد»، همان گونه كه فرق هاي روشني را مي توان در ميان گفتمان حوزه ها و گفتمان دانشگاه ها و گفتمان مشرك حوزه و دانشگاه ها لمس كرد. (۱۱)

اما اين كثر ت گرايي در خطاب ديني در مكتب تسنن به گونه روشن ملموس بوده زيرا در اين مكتب نه عالم ديني معصوم است و نه هم نهادهاي دانش هاي ديني، اين مكتب عصمت را به مقتضاي حديثي: «لا تجتمع امتي على ضلاله». (۵)

اين گفتمان وسطيت بنا به گفته امام محمد عبده گسترده ترين گفتمان ها در جهان اسلام به شمار رفته و ساير گفتمان هاي ديني در حاشيه قرار دارند با وصف آنكه خاورشناسان تلاش هاي وسيعي به خرج داده و مي دهند كه اين گفتمان هاي حاشيه اي را در محراق توجه قرار دهند تا چهره گفتمان وسطيت را در انظار مخدوش ارئه دهند.

اين گفتمان در عرصه دعوت به مقتضاي آيه ۱۲۵ سوره نحل كه مي فرمايد:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ

أَحْسَنُ..» (۱)

(ای پیامبر! مردمان را با سخنان استوار و به‌جا به‌اندرزهای نیکو و زیبای به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به‌شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.)

غلظت و خشونت در دعوت را مردود دانسته و از گمان بد به مردم در شکل افراد و گروه‌ها پرهیز دارد و از اینکه مخالفان دعوت خود را مباح‌الدم و قابل تکفیر بدانند جداً امتناع ورزیده و هرگز مخالفان خود را به محض متهم‌بودن براساس این قاعده فقهی: «الاصل براءة الذمة» (۱۰) محکوم نمی‌شود.

استاد ربانی از پیش‌کسوتان همین جریان اسلام میانه‌رو در تاریخ معاصر افغانستان به‌شمار می‌رود.

اینک با این حرف‌های تمهیدگونه پیرامون آبخشور فکری استاد ربانی به نقش او در معرفی نهضت اسلامی افغانستان می‌پردازیم. نقش استاد در معرفی نهضت اسلامی افغانستان را باید در دو عرصه داخلی و خارجی به‌بحث گرفت.

معرفی نهضت در عرصه داخلی:

قبل از پرداختن به این موضوع، بی‌جا نخواهد بود اشاره مختصر به جامعه آن‌روز افغانستان داشته باشیم.

جامعه افغانستان در آن برهه از تاریخ زندگی سیاسی استاد که به نیمه دهه سی قرن چهارده هجری شمسی بر می‌گردد، جامعه‌ای بود بسته، جامعه‌ای که رسانه‌ها در شکل روزنامه‌ها جراید و مجلات در مرکز و ولایات، همه دولتی بودند و جز رادیو کابل، دیگر خبری از رسانه‌های شنیداری نبود، استاد در این دوره برای ارائه منظومه فکری نهضت اسلامی افغانستان از مجلات «پیام حق» نشریه دینی اجتماعی و

فرهنگی ریاست مستقل مطبوعات آن دوره و «عرفان» نشریه تحقیقی وزارت معارف و «الفلاح» نشریه وزارت عدلیه استفاده کرده و مقالات خویش را به نشر می‌رساند و بخش‌های از کتاب عدالت اجتماعی در اسلام کتاب «معركة الإسلام» (جنگ اسلام و ضد سرمایه‌داری) نوشته سید قطب شهید و کتاب «اشتراکیه الاسلام» (سوسیالیسم اسلامی) نوشته داکتر مصطفی سباعی و رساله «ما چه می‌گوییم؟» نوشته سید قطب و کتاب «ما ذا خسر العالم بانحطاط المسلمين» (جهان چه زیان‌های را با انحطاط مسلمانان متحمل گردید؟) نوشته ندوی و کتاب «من اجل خطوة الى الامام» نوشته سعید حوا «پس از کمونیزم حکومت حق و عدالت» نوشته داکتر عبدالحسین کافی ایرانی و ... را در شکل نوت‌های قلمی به شاگردان توزیع می‌کرد، مرکز عمده استفاده از منابع فکری نهضت بنا به گفته استاد توانا یکی کتابخانه پوهنخی شرعیات بود که کتابخانه نسبتاً غنی به‌شمار می‌رفت.

منبع دوم، همانا مرکز فرهنگی کشور مصر بود که تحت عنوان «المركز الثقافي العربی» در شهر نوکابل روبه‌روی خانه علی احمد خان وزیر دربار وقت قرار داشت، نقش این مرکز در آشنایی و نشر و گسترش افکار نهضت اسلامی و پیشروان آن در قرن نوزده و بیست نقشی بود ملموس، وقتی که انسان داخل این مرکز می‌شد، اولین چیزی که توجه او را به‌خود جلب می‌کرد، تصویرهای بزرگ از «سید جمال الدین افغانی»، «محمد عبده»، «رشید رضا»، «رفاعه طهطاوی» و ... بود.

به یاد می‌آید که من در این مرکز آن‌گاه که شاگرد صنف شش دارالعلوم عربی بودم کورس عربی را تعقیب می‌کردم، روزی داخل کتابخانه این مرکز شدم، دیدم که استاد با مدیر کتابخانه این مرکز که استاد عبدالرحمان نام داشت در گفت‌وگو بود، مدیر مرکز خطاب به استاد گفت:

«لديك كتب كثير من المركز». استاد در جواب گفت: «نعم، عندي حمل بعير من الكتب» (نزد من يك بار شتر از كتاب‌های مركز وجود دارد.)

البته اين وقايع به آغاز دههٔ چهل برمی‌گردد، افزون بر آنچه گفته آمد، استاد در معرفی فکر نهضت از چند منبر ديگر هم در آن وقت بهره می‌برد که همانا منبرهای تجليل از روزهای ميلاد و نزول قرآن کریم در فاکولتهٔ شرعيات بود. مقالات استاد در اين روزها که نيمه دههٔ دموکراسی است، در همین راستا به رشتهٔ تحرير درآمده و به نسل جوان در مکاتب و پوهنتونها می‌رسيد، منبر مهم ديگری که استاد در معرفی فکر نهضت در جامعهٔ افغانی از آن استفاده می‌کرد، همانا منبر مساجد بود که در روزهای جمعه در تحقق اهداف نهضت از آن بهره می‌برد.

مسجد «جوی شیر» در کابل یکی از اين منبرها بود که خطیبی داشت به نام مولوی عبدالخير از اهالی کشم بدخشان و طالب العلم دارالعلوم عربی کابل.

اين وقايع همه مربوط به دوران محصلی و اسيستانی استاد در فاکولتهٔ شرعيات و قبل از رفتن او به مصر است؛

اما با آمدن استاد از مصر و آشنایی او با تجارب حرکت جهانی اخوان المسلمین در سال ۱۳۴۷هـ.ش که جوانان مسلمان در پوهنتون کابل در عرصهٔ مبارزات سیاسی و فرهنگی موجوديت خود را به گونهٔ ملموس به‌نمایش گذاشته بودند درخشش او در معرفی اندیشه‌های نهضت درخششی قابل ملاحظه بود که نمادهای آن را می‌توان در ترجمهٔ پارهٔ اول قرآن کریم از تفسير فی ظلال القرآن سيد قطب و چاپ و توزيع آن در مراسم تجليل از نزول قرآن کریم در میان محصلان و قشر روشنفکر و نشر مجلهٔ شرعيات از طرف اين پوهنهی به‌نمایش گذاشت که استاد در سمت مدير مسئول اين مجله قرار داشت، همهٔ علاقه‌مندان جریان نهضت

اسلامی افغانستان به یاد دارند و دارم که مقدمهٔ این ترجمه که به قلم استاد چنان با اسلوبِ بس زیبایی ادبی، حکیمانه و پرمحتوای نوشته شده بود که بار بار از طریقِ رادیو کابل به نشر می‌رسید و به این ترتیب نمادی از فکر نهضت در اذهان طبقهٔ محصل و قشر چیرفهم جاگزین شد.

با نشر مجلهٔ شرعیات و مقالات آن در ارتباط به فکر اسلامی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فلسفی نام استاد ربانی در جامعهٔ اکادمیکی آن دوران چنان بر سر زبان‌ها افتاد که به مجرد گرفتن نام جوانان مسلمان و یا به تعبیر کمونیست‌ها «اخوانی‌ها» گرفته می‌شد، نام استاد ربانی در اذهان تداعی می‌گردید. دهلیز پوهنخی شرعیات آن دوره که حالا مرکز فاکولته حقوق است، هنگام نشر مجلهٔ شرعیات چنان ازدحام به خود می‌گرفت که گویی به اصطلاح بازار مندوی است و از مکاتب و دارالمعلمین‌ها و انستیتوت‌ها و پوهنتون‌ها در آن دوران به حدی تقاضای اشتراک بالا رفته بود که تصور نمی‌شد و به یاد دارم که در دوران جهاد آن گاه که طبقهٔ روشنفکر وارد صفوف جهاد می‌شدند هنگام ملاقات با استاد اولین حرف‌شان این بود که چند مجلهٔ شرعیات و ترجمهٔ تفسیر سید قطب نزد من وجود دارد.

سفر تحقیقاتی استاد به ترکیه:

استاد در این سفر که از طریق پوهنتون کابل تنظیم گردیده بود، با اعضای حرکت اسلامی نجات آن وقت که بعداً به «رفاه و سعادت» تبدیل گردید، در رأس پروفیسور نجم الدین اربکان و شخصیت‌های مطرح دیگر در دعوت اسلامی آشنایی پیدا کرده و چهره‌ای از نهضت اسلامی افغانستان را برای آن‌ها به تصویر کشید.

منبر دیگری که استاد در راستای معرفی فکر نهضت از آن استفاده می‌برد، همانا کرسی‌های تدریس بود. استاد افزون بر تدریس در پوهنخی

شرعیات پوهنتون کابل، در پوهنځی حقوق هم گاه‌ها پیرامون «نظام سیاسی اسلام» سمیناری را به همکاری استاد مضمون «حقوق اسلام» ارائه می‌داد، منبر دیگری هم همانا تدریس در اکادمی پولیس آن وقت بود که عقاید اسلامی را در آن اکادمی تدریس می‌کرد.

آشنایی به زبان مخاطبان دعوت: یکی از ویژگی‌های دعوت‌گری استاد، این بود که به زبان مخاطبان دعوتش آشنایی کامل داشت، هنگامی که با علما داخل بحث دعوت می‌شد؛ به‌هیچ یک عالم دینی در دعوت خود از زبان دین استفاده می‌کرد و مخاطبش را به حقانیت دعوتش باورمند ساخته و آماده کارش می‌ساخت، هنگامی که با قشر طالب‌العلم مدارس وارد گفت‌وگو می‌شد؛ با استفاده از ایثارگری‌های طالبان علوم دینی آن‌ها را بسیج کار دعوت می‌کرد و هنگامی که با قشر تُجّار و متنفذین داخل بحث می‌شد؛ توجه آن‌ها را به مسئولیت‌شان در کمک مالی به دعوت اسلامی جلب می‌کرد، صحبت او با توده‌های عام مردم بر محور مسئولیت آنان در تربیهٔ اولاد و خانواده و مسئولیت تاریخی‌شان می‌چرخید.

به یاد می‌آورم روزی را که من و شهید عزیزمراد بعد از پیروزی مجاهدین، آن‌گاه که تعداد از برادران خود را از کارهای تنظیمی گوشه گرفته بودند، با استاد گفت:

«اگر شما خسته شده‌اید، من بار دیگر طلبه مدارس را جمع می‌کنم و از آنان در بسیج مردم از منابر بهره می‌گیرم.»

و اما نقش استاد در معرفی نهضت اسلامی افغانستان در بیرون از کشور:

قبل از پرداختن به این موضوع باید دو نکته را راجع به طرز تفکر دعوت‌گری استاد یادآور شد:

۱- صاحب این قلم بار بار هنگام صحبت با استاد پیرامون مسایل دعوت، این نکته را از وی شنیده‌است که در مورد ویژگی یک دعوتگر- افرون بر آنچه در آموزه‌های مربوط به دعوتگری می‌خوانیم - می‌گفت: «دعوتگر حیثیت بزرگ‌گین را دارد.»

یعنی همان‌گونه که بزرگ‌گین خود را به هر چوب و دیوار و درخت می‌زند، دعوتگر هم باید از تماس با هیچ‌کس رو نگرداند، چه مخاطب دعوت او واکنش موافق داشته باشد و چه واکنش مخالف و به مقتضای همان بیت معروف حافظ شیرازی که می‌گفت:

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

در بند آن مباش که نشنید یا شنید

و این نکته را کاملاً مردود می‌دانست که وقتی که مخاطب آماده پذیرش دعوت او نیست، نباید وقت خویش را بیهوده مصرف کرد، طوری که سعدی در باب تربیت کتاب گلستان خود به این باور بود:

با سیه‌دل چه سود گفتن وعظ

نرود میخ آهنین در سنگ

و یا

تربیت، نا اهل را چون گردگان برگنبد است

۲- دومین نکته هم عوامل زمینه‌ساز برای معرفی نهضت است که استاد از آن‌ها به گونه شایان استفاده کرده و می‌توان آن‌ها را در چند مورد ذیل خلاصه کرد:

- دوره تحصیلی استاد در پوهنتون الأزهر، زمینه خیلی‌ها مناسبی بود برای آشنایی او با شخصیت‌های مفکر در عرصه تفکر اسلامی از کشورهای مختلف و پیدا کردن هم‌صنفانی که برخی از آن‌ها پس از فراغت خویش در مقام‌های بلند دولتی قرار گرفتند که از آن جمله می‌توان به پسر شاه المغرب اشاره کرد که بعد از خود در منصب پدرش

قرار گرفت و دومی هم همین امیر شارجه در امارات است که در دوران مُقاومت منزلی مسکونی‌ای را در شارقه برای استاد هدیه داد.

- در دههٔ دموکراسی هنگامی که داکتر محمد یوسف اولین صدر اعظم این دوره به مصر رفت، استاد ربانی در نقش نمایندهٔ محصلان افغانی در قاهره، هنگام دیدار محصلان با صدر اعظم، ضمن بیانیه‌ای اوضاع سیاسی افغانستان را به تحلیل گرفته و پیرامون فعالیت‌های احزاب چپی به‌ویژه احزاب خلق و پرچم وابسته به دستگاه استخبارات مسکو و دورنمای، آن نکات زیادی را یادآور شده و خطاب به داکتر یوسف گفت:

«شما که به‌حیث رئیس حکومت ایفای وظیفه می‌کنید، می‌دانید که مسئولیت شما در برابر آیندهٔ این کشور چیست؟ و هشدار می‌دهم که اگر حکومت در این راستا برنامه‌ای نداشته باشد آیندهٔ این کشور تاریک به‌نظر می‌رسد.»

- رفتن استاد جهت ادای فریضة حج است که از طریق عراق و سوریه در سال ۱۳۵۱هـ.ش، صورت گرفته‌است، استاد در این سفر با نسل‌های جوان کشورهای مختلف که از فکر اسلامی بهره‌مند بودند، آشنایی پیدا کرد و تصویر از نهضت اسلامی افغانستان را به آنان ارائه کرد، استاد با بازگشت خویش از این سفر ضمن گذارشی که از سفر حج خود در خانهٔ یکی از دوستان در خیرخانه ارائه برای برادران حاضر در مجلس دستاورد تلقی شد بس بزرگ، مرحوم پوهاند محمد کبیر از استادان بزرگ پوهنخی شرعیات که در این سفر استاد یکجا بود بر این گذارش تأکید کرد.

- آشنایی و معرفت او با سفرای عربستان سعودی و مصر- در آن دوران که به‌حیث یک استاد جوان و مسلط به زبان عربی از طریق مراسم سالانهٔ میلاد و نزول قرآن کریم در فاکولتهٔ شرعیات که از طریق پوهنتون

بر گزار می‌شد، زمینه خوبی بود برای ارائه چهره نهضت اسلامی در کشور.

- بنا به روایت دوکتور محمد مصطفی طحان مسئول «ندوة الشباب» نهضت جهانی جوانان در جهان اسلام، امام مودودی، بنیان‌گذار «جماعت اسلامی پاکستان» استاد ربانی را به حیث شخص اول و علم‌بردار نهضت اسلامی افغانستان به نهضت‌های اسلامی در جهان عرب و اسلام معرفی کرد.

- شرکت او در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی در پاکستان بعد از اشغال افغانستان توسط اردوی شوروی و بیانیه غرای که او در ارتباط به اشغال افغانستان و خطرات آن نسبت به منطقه و جهان اسلام و جهان آزاد ایراد گردیده بود، زمینه آن را فراهم ساخت که کشورهای اسلامی از طرز تفکر نهضت اسلامی افغانستان تصویری در ذهن خود داشته و به شخصیت فکری و درك واقع‌گرایانه او از قضایای جهان اسلام و اشغال افغانستان و راه جلوگیری از پیشرفت فکر ویرانگر کمونیزم در منطقه و شرق میانه آشنا گردند. (۸)

موضوعی که در سال‌های ۶۰ و ۶۱ هجری شمسی همواره در گردهمایی‌های پاکستانی‌ها و افغان‌ها می‌گفت:

«اگر کوه‌های هندو کش سید سیل‌های ویرانگر کمونیزم نگردد، دشت‌های هموار صوبه سرحد و پنجاب هرگز جلو آن را نخواهد گرفت. عوامل یاد شده زمینه‌ساز آن گردید که استاد در میان نهضت‌های اسلامی در جهان عرب و جهان اسلام به حیث شخص اول نهضت اسلامی افغانستان در سمت امیر جمعیت اسلامی افغانستان معرفی گردید و حرف‌های او گوش‌های شنوای در میان نهضت‌های اسلامی و جهان اسلامی پیدا کرد و حرف او در پیوند به قضیه افغانستان قولی بود «فصل الخطاب».

و همین عوامل بود که در دوران جهاد و پیش از آن تا دوران تأسیس اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان یگانه نامه‌ای که در نهضت‌های اسلامی و کشورهای عربی مورد قبول و پذیرفتنی بود، همان نامه‌های استاد ربانی بود.

و به گونه نمونه خوب به یاد دارم که در سال شصت و یک هـ.ش که اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان در پشاور به ریاست محترم استاد سیاف تأسیس گردیده بود، تعداد شخصیت‌های اسلامی کمک‌های جمع شده از اشخاص خیر خواه و نهادهای خیریه را که جهت تأمین مصارف مجاهدین افغانستان به پشاور آورده بودند، آن پول‌ها را که بنا به روایت استاد دوملیون دالر بود، به او تسلیم کردند، سپس به اجازه استاد آن پول را برای محترم استاد سیاف رئیس اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان تسلیم کردند.

چهره‌های شاخص همکار با استاد در معرفی نهضت:

بدون شک یک جریان فکری به گونه عام وقتی می تواند به حیث یک چهره مورد پذیرش در اذهان جاگزین گردد که شخصیت‌های اثرگذار در آن منظومه فکری در تعریف و توصیف آن قلم کشند و قدم بردارند.

استاد در ارائه نظام فکری نهضت اسلامی افغانستان از این توانایی برخوردار بود که چهره آن را درهم سنجی با گفتمان «وسطیت» برای شخصیت‌های تراز اول این گفتمان در عرصه دعوت به تصویر کشد. شخصیت‌هایی که در رأس آنها می توان از مفکر نیمه دوم قرن بیست در نظریه پردازی دعوت اسلامی «سعیدحوی» نام برد.

۱- سعید حوی، در یکی از سفرهای خود به پشاور ضمن سخنرانی اش در لیسه مجاهد مربوط تعلیم و تربیه «جمعیت» از استاد به حیث یک داعی

و مفکر با تدبیر و حکمت نام برد، شخصیتی که بنا به روایت داکتر سید ابراهیم حکمت مسودهٔ قانون اساسی دولت مجاهدین بعد از پیروزی جهاد را در اختیار استاد گذاشت.

۲- محمد قطب، شخصیت که در عرصهٔ فکر اسلامی از جایگاه بلندی برخوردار بود، همواره با استاد رازونیاژ داشته و حتی در سفر استاد به مسکو جهت مذاکره با سران اتحاد شوروی دعای مؤفقت استاد را کرد.

۳- علی عبدالله مطوع، ممثل فکری حرکت اخوان در کویت، از دوستان سابقه‌دار استاد بوده و در معرفی نهضت اسلامی افغانستان از طریق مجلهٔ «المجتمع» و سایر عرصه‌ها دست بالای داشت.

۴- شیخ جلیدان، شخصیت که قبل از جهاد مسلحانه با استاد همکاری داشته و از جمله سرمایه‌داران بزرگ سعودی به شمار می‌رفت و با اکثر کشورهای عربی و اسلامی روابط نزدیک داشته و در مورد نهضت اسلامی افغانستان و شخصیت استاد با همهٔ آن‌ها گفت‌وگو داشت و زمینه‌های ملاقات استاد را با رهبران سیاسی جهان اسلام فراهم می‌ساخت؛ تا استاد قضیهٔ کشورش و نهضت اسلامی افغانستان را با آن‌ها تشریح کند، همین شخص بود که زمین‌های دفترهای جمعیت را در پشاور به نام استاد خریداری کرده و دارالایتمی را برای ایتم مجاهدین در چمکنی تأسیس کرد.

۵- داکتر عمر نصیف، رئیس رابطهٔ عالم اسلامی، شخصیتی که همواره در دوران جهاد با استاد تبادل افکار داشته و نقش عمدهٔ را در معرفی نهضت اسلامی افغانستان بازی کرده‌است.

۶- داکتر شریف، رئیس جامعهٔ اسلامی در لیبیا، شخصیتی که از دوستان و هم‌رازان نزدیک استاد در لیبیا بوده و از طریق دعوت‌های مکرر از استاد در مناسبت‌های مختلف زمینهٔ معرفی نهضت اسلامی

افغانستان، در افریقا را فراهم می ساخت.

۷- شیخ عبدالمجید زندانی، شخصیت مفکر، دعوتگر، پر احساس در عرصه دعوت اسلامی بوده و با استاد در تماس نزدیک قرار داشت و همواره از طریق نامه‌ها و دیدوادیها در «دارالهجرة» استاد تبادل افکار می کرد.

۸- داکتر عبدالصبور شاهین، از جمله نویسندگان و نظریه پردازان بزرگ اسلامی در عرصه دعوت و فکر در مصر از دوستان نزدیک استاد به شمار رفته و در معرفی فکر استاد و نهضت اسلامی افغانستان در مجامع و اجتماعات علمی کارهای شایانی انجام داده است.

۹- داکتر کمال هلباوی، شخصیت تحلیل گر و مفکر در عرصه دعوت اسلامی که همواره در معرفی فکر نهضت اسلامی افغانستان از طریق برگزاری سمینار و اجتماعات در اسلام آباد کارهای ستودنی را انجام داده و با استاد همواره دادوستد فکری و تجارب در عرصه دعوت بود، شخصیتی که در کنفرانس بیداری اسلامی در تهران آرزو کرد که: «خداوند من را با استاد یکجا حشر کند».

۱۰- داکتر عفت، از جمله علما بزرگ سعودی که پیشه تجارت نیز داشت، با استاد راز و نیاز داشته و در سال ۱۳۶۲هـ ش، آن گاه که من و مرحوم استاد توانا به سفر حج رفتیم، ضمن دیدار با وی در مکه مکرمه از طریق مخدوم احمد در باره استاد چنین گفت:

«استاد شخصیتی است حکیم و با تدبیر که نهضت اسلامی افغانستان و سایر نهضت‌های اسلامی به وجود همچون شخصیت‌های سخت نیازمند است.

۱۱- داکتر موسی قرنی، از جمله استادان جامعه اسلامی مدینه بوده و از دوستان و ارادتمندان نزدیک استاد به حساب می رفت، او همواره در میان قشر جوان نهضت‌های اسلامی در جهان عرب از شخصیت

استاد و کارآیی او در معرفی نهضت اسلامی افغانستان و اغنای فکری آن تذکر داده و آن‌ها را تشویق می‌کرد که به نهضت اسلامی افغانستان و شخصیت استاد آشنا شوند.

۱۲- استاد مصطفی مشهور مرشد عام اخوان المسلمین، بعد از «عمر التلمسانی» که همواره در پشاور با رهبران جهادی در امر دعوت و اتحاد مجاهدین کار می‌کرد، با استاد دادوستدهای تجربی و فکری زیاد داشت، زمانی که من در سال ۱۳۷۲ هـ.ش، در کنفرانس سالانه حزب «رفاه» در ترکیه شرکت داشتم، آن‌گاه که مشکلات حکومت مجاهدین را من گزارشی به زبان عربی به تعداد از سران دعوت اسلامی تقدیم کردم و با آن‌ها پیرامون این مشکلات گفت‌وگو داشتم، موصوف در ضمن حرف‌هایش گفت:

«این کشتی بحرانی افغانستان را تنها استاد ربانی است که رهبری می‌کند.»

۱۳- دوکتور مصطفی طحان که قبلاً هم از آن نام برده شد، اولین کسی است که نامه امام مودودی را در معرفی استاد و نهضت اسلامی افغانستان به سران نهضت‌های اسلامی رسانیده و همواره در موارد مختلف با استاد نجواها و راز و نیاز داشته‌است.

۱۴- جنرال سوار الذهب رئیس جمهور سودان، قبل از عمر بشیر، کسی که در معرفی نهضت اسلامی افغانستان و شخصیت استاد در افریقا نقش بارز داشته‌است.

۱۵- داکتر عبدالله عزام، شخصیت که افزون بر انجام خدمات زیادی در عرصه جهاد افغانستان کارهای ستودنی در ارتباط به نهضت اسلامی افغانستان انجام داده، مخصوصاً بعد از سفر خود به سنگرهای جهاد رساله تحت عنوان «عمالة الشمال» نوشت و در آن از نقش استاد در نهضت اسلامی افغانستان و نقش فرماندهان جمیعت چیزهای زیادی

را به رشته تحریر در آورده است.

۱۶- عبدالله انس، یکی از جوانان الجزایری که همواره در جبهات شمال افغانستان زندگی کرده و هنگام سفر به کشورهای عربی نقش عمده‌ای را در معرفی نهضت اسلامی افغانستان و نقش استاد و قهرمانی‌های سنگرداران جهاد ایفا کرده است.

۱۷- استاد خسروشاهی، دانشمند ایرانی که برای اولین بار در معرفی استاد و نهضت اسلامی و جمعیت اسلامی رساله نوشت و در میان مجاهدین توزیع شد.

۱۸- چنگیز پهلوان، نویسنده و تحلیل‌گر سرشناس ایران، هنگام مقایسه استاد با شخصیت‌های مطرح در رهبری خیزش‌های اسلامی در حوزه تمدنی ما می‌گفت:

«استاد در عرصه فکری و دورنگری در مسایل عمومی گویی سبقت را از همه ربوده است.»

۱۹- رئیس هیئت مذاکره اتحاد شوروی به رئیس هیئت افغانی استاد ربانی هنگام مذاکره پیرامون قضیه افغانستان از استاد به «پیر سیاست» یاد کرد.

اطمینان احزاب جهادی نسبت به استاد:

استاد در عین اینکه از نگاه سابقه‌داری و شخصیت علمی و برخوردار از تجربه‌های زیاد مورد اعتماد همه احزاب جهادی بود، هرتنظیمی، خود را در ساحه اداره استاد در امن احساس می‌کرد.

از جمله بنا به روایت مرحوم استاد توانا، زمانی که رؤسای احزاب هفت گانه جهادی در پشاور بعد از تشکیل اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان خواستند کمیته‌ها را در میان خود تقسیم کنند؛ کمیته نظامی را که از جمله کمیته‌های مهم به شمار می‌رفت، مسئولیت آن را جمعیت و

یا حزب می گرفت، بالاخره فیصله شد که مسئولیت کمیته نظامی را باید جمعیت به دوش بگیرد.

مولوی خالص بنا به ظرافتی و نکته‌سنجی که داشت، در مورد این تصمیم رؤسای احزاب جهادی گفت:

«اگر مسئولیت امنیت ما به دوش انجینر گلبدین حکمتیار باشد، باید همه ما در طول شب بیدار باشیم؛ ولی اگر استاد مسئول امنیت ما باشد، همه به دور از تشویش خواب می‌شویم.»

ثبات و استقامت استاد در راستای تحقق اهداف نهضت:

استاد در سال ۱۳۵۴ هـ.ش، هنگامی که به سعودی رفت، توانست از طریق سفیر سابق سعودی در افغانستان، بنا به معرفت که هنگام سفارتش در کابل با وی داشت، با ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی، ملاقات کند، استاد در ضمن بیان مفصل از وضع افغانستان و خطرات جمهوری داود خان که توسط ایادی KGB به میان آمده بود این خطرات را که ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «داود جسر یعبر به الاتحاد السوفیتی الی جنوب آسیا والبلدان العربیة» بازگو کرده و به ملک فیصل شاه سعودی - که شخصیت دلسوز نسبت به جهان اسلام و نهضت‌های اسلامی به حساب می‌رفت - ضمن این ملاقات توضیح و تشریح کرد.

شاه سعودی بنا به گزارش‌های که از طریق نماینده‌های کشورش در افغانستان به دور از واقعیت داده شده بود، توجهی لازم به این حرف‌ها نکرده و در آخر صحبت خطاب به استاد گفت:

«تعداد افراد مربوط به نهضت شما به هر اندازه که باشند من آماده هستم که برای آن‌ها زمینه بودوباش و اقامه آن‌ها را در سعودی فراهم سازم و هر گونه تسهیلات را برای‌شان آماده سازم.»

کم نظر بی تابی جانم ندید

آشکارم دید و پنهانم ندید

«اقبال»

استاد در پاسخ به این پیشنهاد شاه سعودی گفت: «هدف از دیدار من با شما هرگز فراهم سازی زمینه بود و باش من و منسوبان جمعیت ما نبوده و ما هدف بزرگ تر را تعقیب می کنیم که همانا نجات افغانستان از خطرهای احتمالی در آینده این کشور است.»

استاد در ارتباط به لزوم ثبات و استقامت در راه هدف، روزی برای بنده حکایت کرد:

«قبل از آغاز جهاد مسلحانه آن گاه که سعی و تلاش می کردم تا قضیه افغانستان را در کنفرانس های اسلامی به سران این کشورها و وزرای خارجه آنها بازگو کرده و توجه آنها را به این قضیه، به حیث یک موضوع مربوط به سرنوشت عالم اسلام جلب کنم. روزی در یکی از کنفرانس های کشورهای اسلامی، خواستم از طریق توزیع اعلامیه ای به شخصیت های مسلمان و سران کشورهای اسلامی موضوع کشور خود را مطرح سازم؛ ولی با ساعت ها انتظار فرصت آن میسر می شد که زمینه ملاقات فراهم گردد و گاه این انتظار بسیار، طبیعتاً موجب یأس بنده می گردید، در چنین حالتی با سردار عبدالقیوم خان رهبر کشمیر آزاد روبه رو شدم، موصوف با دیدن من گفت:

پروفسور ربانی! من به ثبات و استقامت تو غبطه می خورم؛ ولی هرگز مایوس نباشی که اهداف بزرگ، ثبات و استقامت بزرگ می خواهد.»

استاد با برخورداری از ویژگی واقع گرایی در عرصه سیاست، همان گونه که روابط گرم خود را با زعامت سعودی نگاه کرده بود، با رئیس جمهور سوسیالیست الجزایر «بن بلا» نیز تبادل افکار داشت و من خود شاهد نامه ای بدم که از «بن بلا» مواصلت ورزیده و در آن ضمن تقدیر از جهاد افغانستان و رهبری استاد پیشنهادهای را به استاد تقدیم

کرد.

- همین ویژگی‌های واقع‌گرایی و دورنگری‌های استاد در قضایای جهان اسلام و حل مشکلات جنبش‌های اسلامی بود که شیخ محمود صواف - یکی از پیش‌کسوتان نهضت جهانی اخوان و رهبر جنبش اسلامی عراق - آن‌گاه که بعد از تدویر حکومت مؤقت مجاهدین در پشاور، به محصلان افغانی که - برادر واقف حکیمی هم از جمله محصلان آن دوره بود - و سایر محصلان کشورهای مسلمان در اسلام آباد سخنرانی کرده و هنگام توصیف از رهبران جهادی از استاد به جملات «القائد المؤفق» (فرماندهی مؤفق) و «الداعی الحکیم» (دعوت‌گر فرزانه) یاد می‌کرد.

استاد با برخورداری از همین فکر و سطیت و میانه‌روانه، همان‌گونه که مورد تقدیر و احترام شیخ عبدالله بن باز، رئیس دارالافتاء سعودی و پیشوای سلفیت آن دوران بوده و از آن به شیخ ربانی یاد می‌کرد، داکتر حسن ترابی، رهبر حزب مجلس ملی سودان با او چنان صمیمیت داشت که هنگام سفری به سودان در دوران جهاد - که من همراه با داکتر هدف در معیت استاد بودیم - استاد را در منزل شخصی خود مهمان کرد که داکتر قرضای او هم در جمله مهمانان حضور داشت و از مهمانان خود شخصاً پذیرایی می‌کرد.

نتیجه‌گیری:

آنچه به حیث یک نتیجه و درس، از این نوشتار پیرامون «ریشه‌های فکری استاد و نقش او در معرفی نهضت اسلامی افغانستان» می‌توان به دست آورد، این است:

احیاء و بازسازی اندیشه دینی، همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«خداوند در رأس هر صد سال کسی را برای این امت می فرستد که کار دین او را تجدید و بازسازی کند.»

به حیث یک ضرورت پژوهشی مراکز اسلامی و اسلام شناسی مطرح بوده و نمی توان بدون کار در این عرصه، اندیشه اسلامی را در ارتباط به پاسخ گو بودن آن به نیازهای زمان به حیث یک دین جهانی، به کرسی نشاند.

- گفتمان «وسطیت» در میان گفتمان های «تحجر و تقلید» و «سلفیت ظاهرگرا» و گفتمان افراط گرایی، یگانه گفتمانی است که می تواند این راه دشوار را طی کند و طیف های وسیع جامعه را بر محور آن بچرخاند. - استاد به حیث یکی از پیش کسوتان این گفتمان در افغانستان مطرح بوده و یکی از شخصیت های است که فریاد او نه تنها در افغانستان و در میان کشورهای اسلامی اثر گذار بوده؛ بلکه در میان کشورهای خارج از حوزه دعوتش نیز مخاطبان ویژه ای داشت.

- یک دعوتگر وقتی می تواند دعوت خویش را در راستای پیروزی حرکت دهد که دعوت او با تاریخ و باورهای ثابت و پسندیده ملتش همسو بوده و سعی به خرج دهد که اطمینان مخاطبانش را برای خود کسب کند و زمان برداشتن گام عملی در راه پخش دعوتش را تشخیص دهد و در راه هدف خویش رمز استقامت و ثبات گردد و به اصول دعوت خویش ایمان داشته و مظاهر زود گذر او را فریب ندهد، توطئه های حریفان عقیدتی و آرمانی خود را تشخیص و برای آن برنامه فراهم سازد، گام های او در راه ارائه فکر دعوت و یا منظومه فکری اش چنان باشد که بتواند تأیید مراجع معترف بها در عرصه فکر و اندیشه اش را کسب کند.

مأخذ:

۱. قرآن کریم، سورة غاشیه آیات ۲۱ - ۲۲.
۲. افغانی، سید جمال الدین، الأعمال الكاملة، چاب قاهره، ج ۳، ص ۳۱۴، سال ۱۹۹۳م.
۳. اقبال، محمد، دیوان اشعار، اسرار خودی و رموز بیخودی.
۴. بغداد، عبدالقاهر بن طاهر، اصول الدین، ص ۲۱۶ و الاحکام السلطانیه ماوردی.
۵. ترمذی، ابو عیسی بن محمد عیسی، بیروت دار احیاء التراث.
۶. حق شناس، بشیر نصیر، تحولات سیاسی جهاد افغانستان، چاپ افغانستان، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۱.
۷. سجستانی، سلیمان بن الاشعث، سنن ابی داود، باب ما یدکر فی قرن المائۃ، ج ۴، شماره حدیث ۴۲۹۳، ص ۱۷۸.
۸. قرضاوی، یوسف، الصحوة السلامیه بین الجمود والتطرف، کتاب ألامۃ، ص ۳۹ - ۴۰.
۹. قزوینی، محمد ابن یزید، سنن ابن ماجه، چاب ۱۹۵۲م، ج ۲، شماره حدیث ۴۱۶۹، ص ۱۳۹۵.
۱۰. مجله الاحکام العدلیه، قاعده هشتم.
۱۱. محمد عماره، الطريق الى اليقظة الإسلامیة، چاب دار الشروق، ص ۱۴۱ - ۱۴۳، سال ۱۹۹۰.
- محمد عماره، الخطاب الدین بین التجدید الإسلامی و التبدید الامریکانی، چاب مکتبه الشروق، ص ۱۴۱۶، ت ۲۰۰۴م.

از یادها و خاطره‌های رهبر شهید جهاد،
مُقاوَمَت و صلح بردباری و دگر پذیری

پوهنمل محمدنسیم فقیری

یادداشت پیش از قرائت:

ما به حیث افراد مسلمان، بر این باوریم که همه اعمال ما و از جمله گفته‌ها و نوشته‌های ما، ثبتِ نامه اعمال ما می‌گردد و در روز جزا و در پیشگاه خداوند متعال، در برابر این گفته‌ها و نوشته‌ها جواب‌ده هستیم و لازم است تا با کمال احتیاط در گفته‌ها و نوشته‌های خویش، حق و انصاف را رعایت کنیم و از حدود مشخص، پا را فراتر نگذاریم، دوستی‌ها و دشمنی‌ها نباید زبان و قلم ما را به بیراهه بکشاند و در مورد تاریخ و شخصیت‌ها جز حق و انصاف، چیزی مگوییم و ننویسیم.

بر این بنا و باور است که این سطور را - مانند همه نوشته‌ها - می‌نویسم و در کتب و برداشت شخصی خود را در زمینه «استاد شناسی» به تحریر در می‌آورم و امیدوارم که خوانندگان محترم نیز از این دید و برداشت، یادها و خاطره‌های من را نخوانند و در مورد رفتگان و از جمله رهبر شهید ما، داوری کنند.

در تاریخ خوانده‌ایم که شخصت‌های مهم در برهه‌هایی از زمان، رهبری جوامع کوچک و یا بزرگ را به‌عهده داشته‌اند و دارای بزرگی‌ها و امتیازاتی نیز بوده‌اند؛ اما رهبر شهید جهاد و مُقاوَمَت نیز از جمله رهبران بزرگ و شناخته شده کشور و منطقه ما بود که مرزهای دید و دانش و سیاست او از محوطه مرزهای کشور فراتر می‌رفت و خصوصیات و امتیازات او در مقایسه با سایر رهبران، در حد شگفتی و غیر قابل‌باور بود. تعدادی انگشت‌شماری از یاران و رهبران او، ناراحت بودند که چرا رهبر ما چنین شیوه‌ای را در پیش گرفته و برخی این گونه بردباری و دگرپذیری را شایسته شأن یک رهبر نمی‌دانستند.

گذشت زمان، صحت این سیاست‌گذاری‌ها و یا خصلت‌های رهبر شهید را تأیید و بر آن مهر می‌گذاشت و آن تعداد اندکی ناراض نیز به صحت و معقولیت راه و تصمیم رهبر شهید، قانع می‌گردیدند.

بدون شک، همه باور داریم که خطا و اشتباه غیر عمدی در تصمیم و سیاست‌های دیروز و امروز همه ما به‌شمول رهبر شهید، راه داشته؛ ولی راه درست و انتخاب شده، راه مستقیم و ماندگار تاریخ است.

اینک برخی از یادها و خاطره‌های استاد و رهبر شهید خویش را بیان می‌دارم:

۱- همه می‌دانیم و رهروان و حتی رقبای رهبر شهید نیز اتفاق دارند که او یک عالم و دانشمند بود؛ ولی در سال‌های سال هرگز رهبر شهید ما نگفت و ننوشت که من یک عالم یا پروفسور یا استاد یا اسلام‌شناس هستم و چنین یا چنان شود.

او هرگز حتی در سال‌های دشوار و پرهیجان جهاد، مشتها را بلند نکرد و یا تفنگ را به‌هوا نکرد که چنین یا چنان خواهم کرد، همه دیده و شنیده‌ایم که رهبران دنیا در مقام قدرت‌نمایی چنین کارهایی را کرده‌اند و رسانه‌های تصویری امروز، ده‌ها صحنه را از این نمایش‌ها، نشان داده‌اند.

۲- کار و مبارزه فرهنگی با بخش اساسی و مهم مبارزات نهضت و جمعیت اسلامی بود و رهبر شهید در هر نوع شرایط به این بخش توجه داشت و هرگز کار نظامی در اوضاع جهاد مسلحانه، او و همراهان او را از این کار باز نمی‌داشت، بنا بر همین دلیل بود که از همان آغاز در محیط مهاجرت به تدویر مکاتب، مدرسه‌ها و تحصیلات عالی پرداخت و در کنار آن به کورس و سیمینارهای علمی و تربیه‌ای نیز همت گماشت، رهبر شهید ما به تکرار می‌گفت:

«یک فرد مسلمان، خانواده مسلمان و جامعه مسلمان از شرایط ضروری برپایی حکومت اسلامی است و تا زمانی که افراد مسلمان و خانواده‌های مسلمان به معنای واقعی کلمه ظاهر نشوند، تصور برپایی حکومت اسلامی، واقع‌بینانه نیست.»

رهبر شهید ما در شرایط دشوار جهاد به امر تحصیلات عالی متوجه بودند و آن را از ضروریات اصلی جامعه و کشور می‌دانستند و به این باور بودند که اقامه حکومت اسلامی بدون افراد متخصص و

تحصیل یافته ناممکن است و با انبوه مشکلات و هیاهوی مخالفین در تنظیم‌های جهادی ما به اعزام محصلین به کشورهای خارجی پرداختند و از آن‌ها خواستند تا در تعطیلات به محیط مهاجرت و یا جبهات جنگ بروند و تحصیل را در کنار آزادی کشور از تسلط متجاوزین و یاران داخلی آن‌ها به پیش ببرند.

۳. رهبر شهید ما به تکرار می‌گفتند:

«راه ما، راه روشن و باز است و ما هرگز ادعا نداریم که دیگران از ساحت اسلام یا وطن دوستی به‌دوراند؛ ما این راه را انتخاب کرده‌ایم و آن را راه درست و روشن می‌دانیم و این راه یک راه باز است و همه هم‌وطنان ما می‌توانند به‌خاطری رضای خدا و نجات کشور این راه را انتخاب کنند و به‌ما پیوندند ما همه را برادر و خواهر و هم‌وطن می‌دانیم و خانه‌ما (جمعیت اسلامی) یکی از خانه‌های افغانستان و جهان اسلام است، ما از همه خواهران و برادران خویش دعوت می‌کنیم تا راه راست و هدایت را انتخاب کنند و در راه دعوت به‌سوی خدا و اسلام، ما را یاری کنند و در این راه آنان پیش‌گام و پیش‌قدم باشند، ما ادعای رهبری همه را نداریم، پس بیایید و شخصیت‌های نیکو را امام سازید و ما به‌دنبال او اقتدا می‌کنیم.

۴. رهبر شهید ما راه را برای پذیرش دیگران باز گذاشته بودند و صدها و هزاران تن از هم‌وطنان ما اعم از استادان، صاحب‌نظران، مأمورین و محصلین و همه اصناف کشور به‌دور جمعیت اسلامی جمع می‌شدند و کارهای خشک سازمانی را در شرایط جهاد و هجرت نه مفید؛ بلکه مفر و قابل تفرقه می‌دانستند، بر همین بنا بود که تعدادی از شخصیت‌های علمی و کادرهای اداری کشور را که به محیط مهاجرت و یا در ارتباط با اعضای جمعیت در داخل، جذب می‌شدند، در یک تشکیل جداگانه (بورد مشورتی) و به‌دور از مهاجران و مجاهدان در اسلام آباد و یا

پشاور تحت عنوان «انجمن علمی و مشورتی جمعیت اسلامی» را جمع می کردند و آنان کاملاً آزاد بودند که طرح ها و برنامه های را برای فردای کشور آماده سازند و هر گاهی که بخواهند به اروپا و امریکا و در مجموع به خارج بروند، جمعیت اسلامی هیچ مانعی را ایجاد نکرده و حتی به آن ها کمک می کرد. این شخصیت ها در مهمان خانه های لوکس با وسایل و فرش و ظرف عالی و غذای بهتر زندگی می کردند و مجاهدین جمعیت اسلامی در خدمت شان بودند، نوشته های این افراد توسط جمعیت اسلامی در همان سال ها چاپ و نشر شده است.

۵. از همان آغاز مبارزه سیاسی علیه رژیم استبدادی داود خان، رهبر شهید ما به فکر روشن سازی بهتر اذهان عامه بودند و تلاش داشتند تا همه مخالفان آن رژیم را در یک صف جمع کنند و راه مشترک مبارزه را نشاندهی کنند. رهبر شهید به این باور بودند که راه مبارزه با نظام دیکتاتوری یک راه بزرگ است و همه وطن خواهان و مخالفان سرکوب و اختناق و طرف داران آزادی و دموکراسی باید در یک صف جمع شوند و از حقوق بشر دفاع کنند.

رهبر شهید ما با درک نکات مثبت در وجود داود خان، او را در حلقه کمونیست ها و مدافع سیاست های شوروی می دانست که علمای دینی را مظهر ارتجاع دانسته و مخالف ترقی و پیشرفت کشور می داند. اولین تک نامه ها در دوران استبداد داود خانی تحت عنوان «محاذ مشترک ملی» در بعضی نقاط کشور پخش شد و این پیامی بود برای همه مخالفان رژیم که به دور حلقه اصلی مخالفان جمع شوند.

۶. رهبر شهید از لحاظ روانی دارای اعصاب آرام، حلیم و دارای وسعت نظر بود، او از عقده ها و ضدها فاصله زیاد داشت و هرگز با کدام شخص و یا گروه از ضد و عقده ها کار نمی گرفت و اصلاً با سینه فراخ و پیشانی باز او، تصور ضد و عقده را در وجود او نمی توان دید، حتی

کسانی که سال‌ها با او مخالف بودند، به وسعتِ نظر و انعطاف‌پذیری او آفرین می‌گفتند.

۷. رهبر شهید با مطالعه آرامش روانی، او می‌توان دریافت که با نزدیکان خانوادگی خویش با وجود مشکلات کار اداره و سیاست تا چه اندازه صمیمیت و محبت داشت، او در جلسات جمعیت بارها توجه خاص خود را به همچون افراد نشان می‌داد.

۸. با وجود لطف و محبت رهبر شهید به افراد خانواده خویش، همواره به فکر و نظر اعضای جمعیت اسلامی، احترام می‌گذاشت و حتی نظر آنان را ترجیح می‌داد، در آخرین انتخابات ریاست جمهوری کشور روزی رهبر شهید با یک برنامه‌ای از قبل آماده‌شده به شورای جمعیت آمدند و موضوع کاندیدای ریاست جمهوری را طوری مطرح کردند که موصوف با حلقات خارجی و داخلی تماس‌های زیاد دارند و در جریان کار اداری با جمع کثیری از افراد و حلقات ارتباط گرفته و کاندیدای مناسب برای ریاست جمهوری کشوراند، در آن جلسه به حضور رهبر عرض شد که کاندیدای مورد نظر دارای دو ویژگی مهم اند: اول بستگی خانوادگی به جناب شما و دوم بستگی خانوادگی به یک شخصیت بزرگ و شهید کشور؛ اما تا جای که به جمعیت اسلامی افغانستان ارتباط می‌گیرد، ویژگی‌های دیگر موصوف را جناب شما اشاره فرمایید، تا ما اعضای جمعیت در کمپاین مبارزاتی از آن استفاده کنیم، این نخستین حرف و ابراز نظر رهبر شهید را به فکر عمیقی فرو برد و پس از لحظاتی فرمودند:

«شما چه فکر می‌کنید و آیا کسی را سراغ دارید که کاندیدای مناسب برای ریاست جمهوری باشد؟»

رئیس دارالانشا نام داکتر عبدالله را گرفت و گفت:
هرگاه موصوف علاقه داشته باشد او نیز در جریان کار با حلقات

خارجی و داخلی ارتباط دارد و اضافه بر آن سال‌های سال در جهات جهاد و مقاومت نیز در کنار شهید مسعود بوده‌است و شاید یک شخصیت مناسب باشد، این نظر از سوی یک فرد مهم دیگر نیز تأیید شد و تقریباً همگان آن را تأیید کردند و رهبر شهید نیز این نظر جمعی را برخلاف نظر شخصی خویش پذیرفتند و بر آن عمل کردند.

۹. باز گذاشتن راه بازگشت، یکی از شیوه‌های معمول رهبر شهید بود، او با کسانی که از او و جمعیت فاصله می‌گرفتند و یا به تنظیم‌های دیگر می‌رفتند، هرگز رابطه را قطع نمی‌کرد و باب دوستی و آشنایی را باز می‌گذاشت، این روش نیکو راه بازگشت را برای افراد مذکور باز می‌گذاشت و بارها دیده شده که افراد یادشده پس از مدتی دوباره به آغوش جمعیت اسلامی باز می‌گشتند.

۱۰. بعضی‌ها گمان دارند که روش نیکو و بردباری رهبر شهید، برخاسته از مزاج شخصی او بوده و او بنا بر همین مزاج، با افراد مختلف، روش نیکو داشته‌است، درست است که مزاج شخصی رهبر شهید چنین بوده؛ ولی درک و مطالعه شخصیت‌ها و نهضت‌های اسلامی دنیا نیز به‌نوبه خود تأثیرات شگرفی بر شخصیت رهبر شهید داشته‌است، او بارها در جلسات جمعیت به این روش‌های نیکو در سطح دنیا و به‌خصوص شرق میانه اشارت‌ها داشته‌است.

رهبر شهید جمعیت اسلامی با وجود اعلام رسمی موقف جمعیت در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، بارها با صراحت روی شخصیت و تقوا و ارزش و جوانمردی افرادی چون: انجینر احمد شاه احمد زی، استاد عبدالستار سیرت، محمد یونس قانونی و سید اسحق گیلانی تأکید داشتند و آنان را نیز شایسته مقام ریاست جمهوری می‌دانستند، رهبر شهید با صراحت می‌گفتند که ما از یک فرد مشخص تأیید می‌کنیم؛ اما تأیید ما به این معنا نیست که این افراد مهم نادیده گرفته شوند و برادران

و خواهران جمعیت به این افراد، رای ندهند، حمایت از آقای ولسمل در پشاور که خودشان در یکی از جلسات روزنامه نگاران غیر دولتی چند سال قبل در کابل حکایت کردند و در صفحات هفته نامه مجاهد از آن تذکر داده‌ام و صدها مثال دیگر به این قلم، نگارش یافته، همه و همه نشان‌دهنده دید وسیع و بردباری و پذیرش رأی و نظر دیگران در مجامع مختلف بوده که آمادگی رهبر شهید را برای ملاقات با محمد عمر آخوند و رفتن به کندهار در دوران ریاست جمهوری خودشان و همچنین رفتن به ولسوالی بگرامی ملاقات با آقای گلبدین حکمتیار که در صفحات مجاهد نیز تحریر یافته‌است، همه بردباری و دگرپذیری رهبر شهید را نشان می‌دهد. بردباری و دگرپذیری رهبر شهید از واقعیت‌های بزرگ روزگار ماست که در توفان حوادث و فتنه‌ها کم‌تر می‌توان به آن باور کرد.

استاد ربانی فراتر از جمعیت
به مناسبت سالروز استاد ربانی

وحید مژده

وقتی در مورد شخصیت استاد شهید می‌اندیشم، نخستین سوالی که در ذهنم نقش می‌بندد، این است که آیا می‌توانم استاد را در چهارچوب یک حزب سیاسی محدود سازم؟ به عبارت دیگر با معیارهای دوران جهاد که در مورد هر مجاهدی، بر بنیاد وابستگی وی به حزب سیاسی اش قضاوت صورت می‌گرفت، آیا شخصیت استاد را هم می‌توان از مصادیق همان معیارها دانست؟

مردان بزرگ حتی متعلق به یک قوم و کشور خاص نیستند و استاد از چنین شخصیت‌ها بود، پس نمی‌توان شخصیت استاد شهید را در چنین محدوده‌های تنگ تعریف کرد و به نتیجه رسید.

به همین دلیل من به این باورم که استاد را نباید یک جمعیتی خواند، شاید خیلی‌ها از این سخن تعجب کنند که چگونه من رهبر یک حزب سیاسی قدرتمند دوران جهاد و پس از آن یعنی جمعیت اسلامی را جمعیتی نمی‌دانم، اگر استاد ربانی نمی‌بود، آیا حزب سیاسی‌ای به نام جمعیت اسلامی به میان می‌آمد؟

درست است که استاد رهبر یک تنظیم بزرگ جهادی‌ای بود

که در دامن آن مجاهدان بزرگی پرورش یافتند و حماسه‌های بزرگی آفریدند؛ اما من نمی‌توانم تصور کنم که استاد محدود به همان حزب سیاسی بود، در محیط بزرگ‌تر سیاسی می‌توان با مردم بیشتری تماس برقرار کرد و به‌خصوص که برای یک رهبر مسلمان که باید پیوندی فراتر از گرایش‌های سیاسی، قومی و حتی ملی داشته باشد، تا با جمع عظیمی از مردم که ما آن را امت می‌خوانیم، رابطه برقرار کند.

بنابراین برای من قابل فهم است که وقتی استاد به‌عنوان رئیس جمهور افغانستان تعیین گردید، از رهبری جمعیت اسلامی استعفا داد و این پست را به دیگری واگذار کرد، نمی‌توان در یک محیط وسیع‌تر با همان ارزش‌های دست و پاگیر تحزب و گروه‌گرایی گام برداشت.

نکته مهمی که در شخصیت استاد به‌عنوان یک رهبر، برجسته روشن بود و حتی در مقام یک رهبر جهادی نیز نخواست آن مقام را با هیچ مقام دیگری حتی ریاست جمهوری عوض کند، این است که او کار را به‌عنوان یک معلم با جامعه آغاز کرد و تا آخرین رمق حیات، یک معلم و آموزگار باقی ماند، اینکه یک رهبر مردمی در جامعه حیثیت یک آموزگار را دارد، نیازمند توضیح نیست؛ اما اینکه استاد ربانی در مقایسه با سایر رهبران جهادی ما موفق‌تر و با نبض جامعه آشنا تر بود، ناشی از تجربه کاری او در بدایت گام نهادن در عرصه کار با اجتماع در مقام یک آموزگار بود.

یک آموزگار وقتی خطاب به شاگردان سخن می‌گوید، نمی‌گوید که من وابسته به فلان گرایش فکری هستم و بنابراین کسانی که اندیشه غیر از من را دارند، مخاطب من نیستند، استاد در مقام یک معلم و یک دعوتگر، مخاطبانی در عرصه بسیار وسیع‌تر از جمعیت اسلامی داشت. یک معلم واقعی در برابر شاگردان مهربان است و این خصلت در استاد واقعاً برجستگی خاص داشت، در زمان جهاد، مجاهدین از اقصای

نقاط کشور، هفته‌ها با پای پیاده طی طریق می‌کردند تا به پشاور بیایند و مسلح شوند، گاهی انتظار آنان برای مسلح شدن ماه‌ها به طول می‌انجامید، نگرانی از وضع جبهه در داخل از یک‌طرف و ناگواری‌های زندگی در کمپ‌ها و هوای گرم و طاقت‌فرسای پشاور از جانب دیگر، موجب می‌شد تا مجاهدین بی‌حوصله شوند، آن‌ها نمی‌دانستند که تنظیم‌های جهادی در محیط هجرت چه محدودیت‌ها و معاذیری دارند، آن‌ها گاهی به ملاقات استاد می‌رفتند تا با وی به تندی سخن گویند؛ اما وقتی با او مقابل می‌شدند، پس از اندکی بحث و صحبت، خاموش می‌شدند و خشم و ناراحتی به سکون و آرامش مبدل می‌شد.

عادت استاد این بود که در چنین موارد، سخنان طرف را هر چند تند و ناگوار می‌بود، با آرامش می‌شنید و درصدد بر نمی‌آمد تا سخن طرف مقابل را قطع کند، گاهی هم مجاهدین با صدای بلندی حاکی از خشم، از کارکنان دفاتر شکایت می‌کردند، محافظین استاد از شیوه برخورد بعضی از مجاهدین ناراحت می‌شدند و اجازه می‌خواستند تا این گونه افراد بی‌ادب را از مجلس و دفتر بیرون کنند؛ اما استاد با لبخند خاص خودش مانع این کار می‌شد و می‌گفت:

«من خود را جای این برادر قرار می‌دهم که جبهه جهاد را به امید خدا رها کرده و با زحمت خود را به پشاور رسانیده و کارش در اینجا معطل است، ما باید مشکلات او را درک کنیم.»

همین برخورد حلیمانه و بردباری استاد موجب می‌شد تا طرف مقابل به زودی احساس پشیمانی کند و معذرت بخواهد.

نشرات جمعیت اسلامی نمونه روشنی از انتقاد پذیری رهبر این حزب بود، گاهی مقالاتی در میثاق خون مجله رسمی جمعیت به نشر می‌رسید که انتقاد از بعضی کاستی‌های جمعیت و حتی انتقاد از شخص استاد بود، استاد باری با نرمی گله کرده بود:

«عجب قلم به‌دستان بی‌انصافی داریم که علیه ما می‌نویسند، در حالی که هم معاش از ما می‌گیرند و هم پول چاپ نشریه را»
واقعاً چنین کاری در دیگر تنظیم‌های جهادی ممکن نبود.

در سال ۱۳۵۴ هـ.ش، تحریک اسلامی قیام‌هایی را در بعضی از نقاط کشور از جمله پنجشیر، بدخشان، پکتیا و لغمان به‌راه انداخت، قبل از دست‌زدن به این قیام‌ها، استاد با آن مخالف بود و چنین کاری را به نفع تحریک نمی‌دانست، جوانان احساساتی به این باور بودند که سرنگونی رژیم داود بدون دست‌زدن به قیام مسلحانه ممکن نیست، حتی شهید احمد شاه مسعود هم جانب‌دار قیام مسلحانه بود و از جمله مجاهدانی بود که تحت فرماندهی خواجه محفوظ منصور شهید به این قیام پیوست و در عملیات پنجشیر سهم گرفت، در آن زمان روحیه عمومی در تحریک به نفع قیام مسلحانه بود؛ اما استاد نظر خود در مخالفت با این حرکت را پنهان نکرد، او درک درستی از اوضاع داشت و می‌دانست که قیام قبل از وقت، تحریک را مواجه به مشکلات خواهد ساخت.

آیا واقعاً استاد درست تشخیص داده بود؟ سال‌ها قبل من از زبان یکی از مردمان محل در پنجشیر که خود شاهد عینی این قیام از آغاز تا انجام آن بود، مطالبی شنیدم که مرا در مورد درستی تشخیص استاد از وضع آن زمان، کاملاً باورمند ساخت، او داستان این قیام را چنین حکایت کرد:

«وقتی پس از ادای نماز صبح از مسجد، سوی خانه روان بودیم، متوجه شدیم که چند فرد مسلح ناشناس در داخل ولسوالی هستند و ولسوالی در کنترل آنهاست، به نزدیک ولسوالی رفتیم و دیدیم که افراد مسلح همه جوان هستند، آنها از ما خواستند که نزدیک نرویم، ما در سایه درختان در نزدیک ولسوالی نشستیم و شاهد رفت و آمد این جوانان بودیم، آنها به رادیو گوش می‌دادند و مثل اینکه در انتظار خبری

بودند که باید از طریق رادیو پخش می‌شد، به تدریج تعداد بیشتری از مردم محل به آنجا آمدند و هر کدام نظری داشتند؛ اما در مجموع نظر مردم این بود که شاید این‌ها گروهی دزد مسلح‌اند و اگر حکومت از جریان باخبر شود، مردم محل به مشکل مواجه خواهند شد.

متأسفانه در میان افراد مسلح حتی یک سخنان وجود نداشت تا با مردم سخن بگویند، خود را معرفی کند و اهداف این حرکت‌شان را بیان نماید. وقتی مردم از آنان می‌پرسیدند که شما چه می‌خواهید؟ جواب می‌شنیدند که به رادیو گوش فرا دهید.

با نزدیک‌تر شدن ظهر، آثار نگرانی در چهره این گروه نمایان شد، بعضی از آنان به مردم محل گفتند که اگر ما مجبور شویم تا به کوه پناه ببریم، آیا برای ما غذا می‌رسانید؟ این درخواست آنان از نظر مردم محل به معنای شکست تلقی گردید و مخصوصاً زمانی که آن‌ها در صدد عقب‌نشینی برآمدند، یکی از میان مردم فریاد زد: «نگذارید که فرار کنند.» مردم به این فکر بودند که جواب حکومت مستبد داود خان را چه بدهند.

قبل از اینکه نیروهای مسلح دولت به منطقه برسد، این گروه مورد حمله مردم محل قرار گرفتند؛ اما آن‌ها به‌سوی مردم تیراندازی نکردند، تعدادی از آنان دستگیر شدند و با رسیدن نیروهای دولتی، به آن‌ها تحویل داده شدند.

این نکته به خوبی نشان می‌داد که تحریک اسلامی در آن زمان با مردم کار لازم را انجام ن داده بود.

صاحب این قلم سال‌ها قبل در مورد قیام تحریک اسلامی افغانستان علیه داود در سال ۱۳۵۴ هـ ش در جنوب افغانستان از مولوی جلال الدین حقانی، فرمانده مشهور جهاد پرسیدم، من گمان داشتم که حقانی به این دلیل که خودش در قیام شامل بود، شاید از آن حرکت به عنوان یک

دست‌آورد مثبت علیه رژیم داود خان دفاع کند؛ اما وی هرچند قیام علیه داود را مشروع دانست و از قیام کنندگان و شهدای آن حرکت به‌نیکویی یاد کرد؛ اما تصدیق کرد که بعد از این حرکت، من به این نتیجه رسیدم که دست‌زدن به‌چنین کار قبل از وقت بود و من شخصاً از این کار پشیمان شدم، ما تعداد زیادی از برادران را در نتیجه این قیام قبل از وقت از دست دادیم؛ اما استاد ربانی هرچند از آغاز با این کار توافق نداشت، بعد از شکست سال ۱۳۵۴ ه‍.ش، نخواست با انتقاد از مدافعان این قیام‌ها، از این شکست بهره‌برداری سیاسی کند، او همیشه از اینکه در نتیجه یک عمل قبل از موقع، تحریک اسلامی جمعی از فرزندان مخلص خود را از دست داد، ابراز تأسف می‌کرد؛ اما هیچ‌گاه کسی را متهم به این سهل‌انگاری و اشتباه نکرد.

پس از یازدهم سپتامبر، به‌خواست جامعه جهانی برای آغاز دور جدیدی برای افغانستان، نمایندگانی از جانب استاد به‌کنفرانس بن فرستاده شدند، بساط دور‌طالبان برچیده شد و استاد که در آن زمان در شمال افغانستان بود می‌خواست به کابل بازگردد، کسانی با این کار استاد مخالفت کردند و گمان داشتند که وی بعد از بازگشت به کابل، به‌عنوان رئیس‌جمهور، شاید با فیصله‌های کنفرانس بن مخالفت کند، بعضی‌ها به استاد در مورد خطری که بازگشت به کابل متوجه‌جانش خواهد ساخت، به او هشدار دادند؛ اما استاد بدون ذره‌ای هراس و نگرانی به کابل بازگشت.

استاد با تصمیمی که در بن گرفته شده بود، مخالفت نداشت؛ اما نظر وی این بود که چنین تصمیمی باید در داخل کشور گرفته شود، او از عواقب فیصله‌هایی که در گذشته در بیرون از مرزهای کشور، در مورد افغانستان گرفته شده بود، دل‌خوشی نداشت.

نمایندگان استاد به‌خواست استاد عمل نکردند، استاد در این رابطه

از آنان گله داشت که در محافل خصوصی با نرمی از آنان انتقاد کرد؛ اما هیچ‌گاه این گله را به شکل یک اعتراض و انتقاد صریح مطرح نکرد، او می‌گفت:

«در بن وعده‌هایی به این دوستان داده شد که گویا رهبران جهاد در ساختن افغانستان آینده مؤثر نخواهند بود و این شما هستید که باید برای ساختن افغانستان جدید کمر ببندید و جامعه جهانی از شما حمایت خواهد کرد؛ اما به این وعده‌ها هم عمل نشد، جهادگران و مقاوَمَت‌گران، به‌زودی تفنگ‌سالار و جنایت‌کار جنگی لقب گرفتند، آن‌هم توسط کسانی که در دوران جهاد، در برابر اراده ملت قرار داشتند و دشمنان سوگند خورده جهاد بودند.»

سرانجام قرار شد تا مطابق به فیصله کنفرانس بن، استاد به‌عنوان رئیس جمهور افغانستان، قدرت را طی مراسمی به رئیس حکومت مؤقت تسلیم دهد، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، تغییر قدرت به‌صورت مسالمت‌آمیز صورت گرفت و استاد قدرت را به حامد کرزی سپرد و از آن به‌بعد علی‌رغم همه اتهاماتی که به مجاهدین وارد کرد، تلاش کرد تا روند حکومت‌داری به شکل قانونی مسیر خود را پیماید، او در لویه جرگه‌ها سهم گرفت، به‌عنوان نماینده مردم به پارلمان راه یافت، رئیس شورای عالی صلح شد و در هر فرصتی، نظریات و پیشنهادهای خود را در جهت ایجاد فردای بهتر برای افغانستان ارائه کرد.

سرانجام مردی که روزگاری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رهبران جهاد مسلحانه علیه اتحاد شوروی به‌شمار می‌آمد، در رأس شورایی قرار گرفت که وظیفه‌اش خاموش ساختن آتش جنگ بود، او اراده داشت تا کاروان صلح را به‌سوی منزل مقصود راهنمای کند و سرانجام سر برسر این کار نهاد و به کاروان شهدا پیوست.

رهبر جهاد، رهبری کاروان صلح را به‌عهده گرفت؛ تا نشان دهد

که اگر دیروز توسل به سلاح و خشونت برای آزادی این کشور یک ضرورت بود، امروز به همان اندازه رسیدن به صلح، نیاز مبرم رسیدن به آزادی است، این درسی است که می‌توان از شهید راه صلح آموخت.

شکوه جنگل؛

درنگی بر کارنامه شهید استاد ربانی

نویسنده: عبدالحفیظ منصور

زیبایی درختی را می‌توان توصیف کرد؛ اما شکوه جنگلی را نه!
هندسهٔ برکه‌ای را می‌شود بیان داشت؛ ولی غریو جیحونی را نه!
می‌توان در باب هوای دهکده‌ای شرح نوشت؛ ولی در بارهٔ
نسیمی که از پامیر هر صبحدم برمی‌خیزد چه می‌توان گفت، جز آنکه
آن را لمس نمود.

سخن ما، از جنگل زیبا و پرشکوه، رود توفنده و زلال و نسیمی که
هر صبحدم همه را یک‌سان به نوازش می‌گیرد و نشاط می‌بخشد است و
این تمثیل بخش اندکی از دشواری مسألهٔ ماست که استاد ربانی نام دارد،
پناه به خدا از پیچیدگی و تودرتویی او.

ولادت برای همه، مراحل یکسانی دارد؛ اما مرحله‌های پس از آن
است که تفاوت می‌یابند و هر کسی را به سویی می‌کشاند.

استاد ربانی ۷۱ سال پیش از امروز در فیض‌آباد ولایت بدخشان
چشم‌به‌جهان گشود، پدرش - محمد یوسف زادهٔ دهکدهٔ جوزگون یفتل
علیای ولایت بدخشان - نام برهان الدین را بر او برگزید؛ ولی خودش
تخلص «ربانی» را برای خود انتخاب کرد، از دوران کودکی او به مطالعه

و سخت کوشی در درس در میان هم‌سالانش شهرت داشت، به مدرسه علوم شرعی پغمان راه یافت و سپس غرض ادامه تحصیل به دانشگاه جامع الأزهر مصر رفت.

هنوز بسیار جوان بود که استاد وفی الله سمیعی در یکی از محافلی که به مناسبت میلاد حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم برگزار شده بود، استعداد استاد ربانی را کشف نمود و به تشویق او پرداخت، استاد ربانی تشویق استاد سمیعی را در کارهای آینده‌اش بسیار مفید می‌شمرد؛ زیرا این تماس باب آشنایی استاد ربانی را با جنبش «اخوان المسلمین» گشود. استاد ربانی در الأزهر در رشته اصول الدین تحصیلات خویش را ادامه بخشید و در باره گروه «معتزله» به تحقیق و تتبع پرداخت، معتزله در میان فرقه‌های اسلامی به عقل‌گرایی شهرت فراوان دارد، بی‌سبب نیست که استاد ربانی برخلاف شماری از فارغان الأزهر که در نص‌گرایی در حد جزم‌اند، دیدگاه خود را میان عقل‌گرایی و نص‌گرایی در حد میانه‌ای تنظیم کرد و بر او یک نگاه تحلیل و استدلالی در مسایل بخشید، در دوران ماستری روی زندگی و فکر مولانا عبدالرحمان جامی، توجه خویش را متمرکز داشت، این امر آشنایی او را به عرفان و حلقه‌های صوفیانه وسعت بخشید.

محیط پرتلاطم مصر در عهد جمال عبدالناصر و فعالیت‌های پرشور «اخوان المسلمین» توجه این محصل جوان را به شدت به خود معطوف داشت، آنکه کوله‌باری از خاطرات درد و رنج کشورش را با خود داشت و داستان‌های ظلم و بیداد روس‌ها را در سمرقند و بخارا همیشه ذهن و روان او را می‌آزرد، با شخصیت‌های سرشناس «اخوان المسلمین» از نزدیک آشنا شد.

سازمان «اخوان المسلمین» که پس از سقوط امپراطوری عثمانی بنا یافته بود، در پی احیای مجد و عظمت از دست‌رفته مسلمانان بود و استاد

ربانی غیر از آن چیزی نمی‌خواست، آشنایی عمیق استاد ربانی با سازمان «اخوان المسلمین» نه تنها آینده او را تعیین کرد؛ بلکه این آشنایی اثر جدی و قاطعی بر سرنوشت افغانستان گذاشت.

اهداف و برنامه‌های سازمان «اخوان المسلمین» توسط استاد ربانی به افغانستان آورده شد و به‌زودی ترجمه آثار آن به‌عنوان اهداف و برنامه‌های «جمعیت اسلامی افغانستان» مطرح گردید، پاره اول از «فی ظلال القرآن» تفسیر سید قطب، مبارز و ادیب نامور مصر توسط استاد ربانی به زبان دری برگردان گردید، پیوند میان استاد ربانی و سازمان «اخوان المسلمین» در کنار تغییر دیدگاه سیاسی او، ادبیات او را نیز دگرگون کرد.

نثر شیوا و مطمئن استاد ربانی، در آثاری چون: «چه نوع مبارزه» «آموختنی‌هایی در مسیر انقلاب اسلامی» «داود خان در گذشته، ننگین، حاضر جنایت‌بار، مستقبل هولناک» و «استقلالیت انقلاب» تداعی‌بخش نوشته‌های سید قطب است.

از دید کارشناسان، این آثار اثر تعیین‌کننده‌ای در پیدایش ادبیات ویژه جهادی داشتند که در ردیف دوم مقالات دکتر شیر احمد نصری حق شناس و محمد کاظم شارق‌ی برای خود جا باز می‌کنند.

نهضت اسلامی افغانستان زیر نظر استاد غلام محمد نیازی تأسیس گردید، و استاد برهان الدین ربانی از میان بنیان‌گذاران؛ استاد سیاف، عبدالعزیز فروغ، سید احمد ترجمان، استاد عنایت الله شاداب، وفی الله سمیعی، عبدالهادی هدایت، نقش بارزی ایفا می‌کرد، تا اینکه در ۱۳۵۲ هـ.خ، استاد ربانی رسماً به‌هیئت رهبر «جمعیت اسلامی افغانستان» انتخاب گردید.

جمعیت اسلامی افغانستان به یک مبارزه درازمدت می‌اندیشید، از این‌رو به تعلیم و تربیت و کار در میان نسل جوان اهمیت وافر قایل

بود؛ ولی کودتای محمد داود خان اوضاع را به جانی سوق داد که شماری از رهبران «جمعیت اسلامی» از جمله استاد نیازی و انجنیر حبیب الرحمان دستگیر و به زندان کشانده شدند، شماری دیگر مانند احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان، زندگی مخفیانه را در پیش گرفتند. در این وضعیت استاد ربانی تلاش ورزید تا دید دولت را نسبت به «جمعیت اسلامی» بهبود بخشد؛ ولی از آنجایی که حزب دموکراتیک خلق بر دولت داود خان نفوذ زیاد داشتند، این تلاش‌ها به ثمر نشست، تا اینکه پولیس به سراغ استاد ربانی وارد دانشگاه شد و استاد به همکاری شماری از دانشجویان مانند: اسلام الدین حامد، امیر حمزه از دست پولیس فرار کرد، راه مناطق قبایلی را به رهنمایی قاضی محمد حکیم در پیش می‌گیرند.

استاد برهان الدین ربانی، در پاکستان با توجه به بازی‌های مروج سیاسی بیشتر اوقات را در میان اقوام و قبایل سرحد می‌گذراند و از تماس‌های زیاد با مأمورین دولت پاکستان اجتناب می‌ورزد، دلیلش آن بود که علاقه‌مندی پاکستان مبنی بر آغاز حملات مسلحانه در برابر رژیم داود خان را به صلاح افغانستان نمی‌شمرد، در حالی که کسانی در میان اعضای جمعیت اسلامی - از جمله حکمتیار - به این مسأله علاقه‌مند بودند.

استاد ربانی برای پیشگیری حملات مسلحانه، از کانال‌های مختلف در صدد آن برآمد، تا با داود خان تماس برقرار کند، پیامدهای ناگوار سیاست‌های اسلام‌ستیزانه او را بازگو کند، بدین منظور به عربستان سعودی سفر کرد و در آنجا در ایام حج با عبدالهادی هدایت لوی سارنوال حکومت داود خان دیدار و ملاقات کرد، و به داود خان پیام فرستاد. استاد برهان الدین ربانی تا زمانی در عربستان باقی ماند که کودتای ۷ ثور به وقوع پیوست و فضای سیاسی افغانستان و منطقه تغییر یافته بود.

در پاکستان استاد ربانی به دنبال فضای امن بود؛ زیرا استخبارات آن کشور با دیدگاه‌های استاد، سر سازگاری نداشت، از این رو استاد ربانی در پهلوی توجه به گشایش جبهات جهادی در درون افغانستان، شماری از شخصیت‌های معروف را تشویق کرد، تا دست به تشکیل تنظیم‌های جهادی بزنند، این مسأله موجب آن می‌گردید، تا به نحوی بر او پوشش امنیتی ایجاد شود.

استاد ربانی با وجود مشکلات عدیده که در پاکستان با آن دست‌و‌گریبان بود، جمعیت اسلامی را به بزرگ‌ترین سازمان جهادی تبدیل کرد، بزرگی جمعیت اسلامی از چند ره‌گذر قابل شمارش است:

- ۱- حضور بزرگ‌ترین و مشهورترین فرماندهان جهادی در آن.
- ۲- حضور اقوام مختلف در آن حزب.
- ۳- حضور شخصیت‌ها و چهره‌های علمی و روشنفکری در جمعیت.

استاد ربانی معتقد به کنترل از راه دور نبود؛ از این رو به تمام فرماندهان تحت امر خویش این اجازه را داده بود؛ تا به مقتضای زمان دست به ابتکار بزنند و منتظر پشاور نباشند، این مسأله باعث آن شد که تا فرماندهان جمعیت اسلامی در درون جهاد بیش از همه بدرخشند و مفید ثابت شوند.

در فرهنگ عامیانه ما شجاع و دلیر به کسی گفته می‌آید که با درشتی سخن می‌گوید و بر دیگران امر و نهی می‌دارد، که استاد ربانی در آن ردیف قرار نمی‌گیرد، در حالی که وقتی با دقت و آرامش کارنامه این مرد خون‌سرد و آرام را مرور کنیم، در کارنامه او اقدامات جسورانه صف کشیده‌اند، قبول مسئولیت آتش‌بس پنجشیر در سال ۱۳۶۲ هـ.خ، سفر به ایالات متحده آمریکا در رأس هیئت مجاهدین و ملاقات با ریگان، سفر به مسکو و پیش‌برد مذاکرات سختی با رهبران مسکو ثبت کارنامه استاد ربانی است، هریک از این اقدامات در زمان خود، سخت

مخاطره‌آمیز بود و تنها جرئت استاد ربانی از عهده آن بر می‌آمد. رقبای سیاسی استاد ربانی، سفر ایشان را به واشنگتن «موالات با کفار» خواندند و برخلاف استاد ربانی این اقدام را «مواسات» خواند و گفت:

«تا چه وقت در زیر زمینی‌ها با ایجنت‌های استخباراتی قضایای کشورشان را مطرح کنند، و دیگران را مجاهدین در مجامع جهانی نمایندگی کنند، لازم است، تا خود نمایندگی مردم و کشورشان را به عهده گیرند.»

تا پیش از استاد ربانی، کابل یکی از مؤلفه‌های عمده قدرت و مشروعیت پنداشته می‌شد و همین که زمامداری کابل را از دست می‌داد، تن به شکست می‌داد و فرار را بر قرار ترجیح می‌بخشید، استاد ربانی این روایت را، شکست، به گونه‌ای که آن گاه که گروه طالبان بر شهر کابل تسلط یافتند، استاد برهان الدین ربانی مرکز دولت خویش را به شمال کشور منتقل کرد و مشروعیت سیاسی را نیز با خود به همراه برد که فصل تازه‌ای در تاریخ سیاسی افغانستان می‌باشد.

پس از عقد موافقت‌نامه بن با آنکه باور داشت، در بن در حق او خیانت صورت گرفته، قدرت را طور مسالمت‌آمیز به حامد کرزی تحویل داد و بدین گونه ریکارد دیگری را در مبارزات سیاسی این کشور که پیش از آن، قدرت تنها با خونریزی دست به دست می‌شد، به نام خود ثبت کرد.

وقتی «جبهه متحد ملی افغانستان» به ریاست استاد ربانی آغاز به فعالیت کرد، شمار کثیری از مجاهدین لب به انتقاد گشودند و ترکیب آن شور را مغایر معیارهای تشکیلات اسلامی وانمود ساختند. استاد ربانی متین، استوار و با منطق نیرومند به سراغ آن‌ها رفت و تأمین امنیت و ثبات را از اهداف اولیه اسلام برشمرد و به سخن او:

«این مأمول تنها زمانی دست یافتنی است که همه گروه‌ها از مواضع تاریخی‌شان برخیزند و روی اهداف کلان ملی دَوَرِهم بنشینند.» همین گونه زمانی که استاد ربانی در استانبول در گفت‌وگو با یک روزنامه‌ترکی از ضرورت صلح و مذاکره با طالبان سخن به عمل آورد، از هر جهت انتقادات سرازیر گردید و دیری نپایید که حلقات داخلی و خارجی ظرافت مسأله را دریافتند و برای تشکیل «شورای عالی صلح» دست به عمل شدند.

تاریخ سیاسی افغانستان رنگ و بوی قومی داشته‌است؛ تا پیمان‌های که تاریخ سیاسی، تفسیرها و تحلیل‌هایی را بر ماهیت اجتماعی و طبقه‌بندی اقوام تحمیل کرده بود، آن‌هایی که از علم جامعه‌شناسی و تاریخ اندک بضاعتی دارند، به مفهوم جبر تاریخی و جبر اجتماعی به‌خوبی پی می‌برند، این استاد ربانی بود که در سال ۱۳۷۱ هـ.خ، با اعتماد عجیبی به نفس زمام امور دولت اسلامی افغانستان را به دست گرفت و تاریخ افغانستان را سرازیر نو نوشت.

از دید نویسنده، از میان ویژگی‌های استاد ربانی، دو خصیصه او منحصربه‌فرد است؛ یکی اینکه در نگاه ابتدایی او شخصیتی جا افتاده، بی‌تحرك به نظر می‌آمد، کسی که از جا نمی‌جنبید و کاری از دستش بر نمی‌آید، در پایان قطار دیده می‌شد؛ ولی او با گام‌های آهسته؛ ولی پیوسته به‌زودی در رأس قطار نمایان می‌گردید و سر رشته امور را به دست می‌گرفت، به گونه مثال، ده سال پسین حیات سیاسی او با هیچ‌کسی قابل مقایسه نیست.

در مرحله نخست، قدرت دولتی را به حامد کرزی تسلیم داد. در مرحله دوم، در نخستین انتخابات ریاست جمهوری احمدضیاء مسعود - دامادش - را جانشین فهیم خان کرد و از حامد کرزی اعلام حمایت کرد.

در مرحله سوم، به سود محمد یونس قانونی در انتخابات ریاست مجلس گذشت و از او پشتیبانی کرد.

در مرحله چهارم، «جبهه متحد ملی افغانستان» را اساس نهاد، در حالی که عضویت مجلس نمایندگان را هم داشت به انتقاد از حکومت پرداخت و شماری از شخصیت‌های نام‌بردار کشور را به‌دور خویش بسیج کرد.

در مرحله پنجم، با وجودی که از داکتر عبدالله به‌شدت آزرده بود، در برابر احمدضیاء مسعود- دامادش- در امر نامزدی ریاست جمهوری از او جانب‌داری کرد و در مقابل حامد کرزی ایستاد.

در مرحله ششم، پس از اعلام نتایج دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، روابط خود را با حامد کرزی بهبود بخشید و در رأس «شورای عالی صلح» قرار گرفت.

برای آن‌هایی که دستی در کار سیاست دارند و بالفعل درگیر مسأله‌اند، می‌دانند که این جابه‌جایی تا چه پیمانه دشوار است، و چه قدر استعداد و مهارت می‌خواهد، چنان آرام و طبیعی که بسیاری از مردم هنوز هم بدین پندارند که استاد ربانی در ده سال گذشته تحرکی نداشته‌است.

ویژگی منحصر به فرد دیگر او، ادبیات سیاسی استاد ربانی است که من آن را «ادبیات بی نقطه» می‌نامم، موقف‌گیری‌هایی که در آن جزم اندیشی راه ندارد، از مطلق انگاری برکنار است، به کارگیری جملات کلی و چندپهلوی که می‌تواند برداشت‌های گوناگونی را پذیرا شود، نه می‌شود، جمله را بر آن افزود و یا از آن کم کرد، جوانان از این گونه موضع‌گیری‌ها بیزاراند و برای عوام ملال آور است، اگر با یک دید کاری نگاه شود، نتیجه این ادبیات نمایان می‌شود که در نفس خود می‌تواند به عنوان یک روش موفق برای سیاست‌مداران افغانستان پیشکش

شود.

بشر ذاتاً آینده نگر است، در پنهان و آشکار می پرسد که آینده چه می شود؟ به خصوص روزنامه نگاران که از این دَرک نان می خورند، همین که خبر شهادت استاد ربانی به نشر رسید، پیش از همه این سوال را مطرح می سازند که پس از استاد ربانی بر سر «جمعیت اسلامی افغانستان» چه پیش خواهد آمد؟

از دید من، جمعیت اسلامی مانند بسیاری از احزاب سیاسی دیگر در گوشه و کنار جهان رئیس خواهد یافت؛ اما استاد ربانی را هرگز! جای او برای سده ها خالی خواهد ماند؛ آنکه هم عالم دین باشد، هم سیاست مدار، پولاد به استقامت او حسد ببرد؛ اما آرام و بی هیاهو، فرازا و نشیب ها را بپیماید و میانه روی و اعتدال را از کف ندهد، در حلم و بردباری یادآور حضرت معاویه باشد و در ادبیات مُعَرَف سبک ویژه. عمده اینکه آن هایی که استاد ربانی را فقط در سطح «جمعیت اسلامی افغانستان» مطرح می سازند، یا مغرض اند و یا نادان، استاد برهان الدین ربانی سال ها قبل ریاست جمعیت اسلامی افغانستان را پشت سر گذاشته بود؛ او دیگر به نقطه تلاقی میان اقوام، مذاهب و اقشار مختلف در کشور تبدیل شده بود.

اعضای بسیاری از تنظیم های جهادی به او به دیده یک پدر معنوی می نگریستند و با او رازدل می کردند و مشکلات خود را در میان می گذاشتند، و استاد هم با صبر و بردباری همه را می پذیرفت و به حرف های شان گوش فرامی داد.

استاد ربانی نقطه وصل حکومت و اپوزیسیون بود؛ او بود که جلو تندر روی های اپوزیسیون حکومت را گرفته بود و به نحوی تفاهم غیر مکتوب میان آنها برقرار کرده بود.

حدود پنجاه سال کار سیاسی، در کنار ویژگی های شخصیتی

او، از او یک چهره با اعتبار در سطح منطقه و جهان ساخته بود که با سیاست‌های کشورهای مختلف منطقه می‌توانست درآویزد و آن‌ها را هضم کند. در کمال استقلال رأی و عمل روابط خویش را با پاکستان، ایران، عربستان، ترکیه، هند، تاجیکستان، روسیه، امریکا، اندونیزیا و آلمان برقرار نگهدارد و این در وضعیتی است که دولت ما از داشتن چنین روابطی بی‌بهره‌است، چه رسد به اینکه شناخت سایر رهبران احزاب سیاسی افغانستان از حد یک یا دو کشور فراتر نمی‌رود و چه بسا که کسانی هم به دلایل امنیتی یا سیاسی توان حضور در میان مردم شهر خود را از دست داده‌اند.

پرسش اینجاست که در نبود استاد ربانی چه کسی این رشته‌های نا منظم را که شبیه جنگلی است، به نظم می‌کشد و سامان می‌بخشد؟ از پهلوی دیگر استاد ربانی در نقش رهبر جهاد و مَقَاوَمَت با مجاهدین و فرماندهان جهاد روابط تنگاتنگی داشت. نویسندگان و روشنفکران نیز در کنار او احساس راحتی می‌کردند و آن دو فرقه را هم‌زمان در پهلوی خود راضی نگه می‌داشت، استاد ربانی به عنوان یک آموزگار در ایجاد و رشد مکاتب و رسانه‌ها در محیط هجرت نقش قاطعی ایفا کرد، حتی شماری از احزاب رقیب، استاد ربانی را به خاطر تأکید روی مکاتب در رسانه‌ها به انتقاد می‌گرفتند. در «جمعیت اسلامی» زمینه بحث آزاد و انتقاد وجود داشت و مروری بر نشرات «جمعیت اسلامی» به خوبی بازگو کننده این واقعیت است که نویسندگان متعلق به جمعیت در ارائه نظر خویش از آزادی لازم بهره‌مند بودند، با این خصایص استثنایی و پهلوه‌های متعدد شخصیتی استاد ربانی، اگر کسی شوق نشستن بر کرسی او را در سر پیروRAND، از همین اکنون در حقلش دعا می‌کنیم: «خدا عاقبتش را خیر کند»!

مولوی خالص رهبر حزب اسلامی افغانستان می‌گفت:

«من به علم [موسی] توانا و حلم [استاد] ربانی تسلیم هستم.»
استاد ربانی تحمل و بردباری غبطه‌برانگیزی داشت، در بسیاری اوقات مخالفان خویش را از این ناحیه مطیع می‌گردانید و مجبور می‌شدند تا به احترام و تعظیم او بپردازند.

بردباری و انعطاف‌پذیری بی‌مثال استاد ربانی، از او شخصیتی ساخته بود که گاهی حریفان را غافل گیر می‌ساخت در سال ۱۳۶۶ هـ.خ، در شورای راولپندی یکی از وزارتخانه‌های غیر مهم (وزارت بازسازی)، به استاد ربانی رسید، شماری بدین باور بودند که این رهبر حزب نیرومند این پست را نمی‌پذیرد، در عمل استاد ربانی این پست را پذیرفت و چنان از خود استقامت نشان داد که عده‌ای از رهبران دیگر تنظیم‌ها از دولت مؤقت مجاهدین کنار رفتند و کار آن وزارتخانه‌ها هم به‌دست استاد ربانی افتاد.

در سال ۱۳۷۶ هـ.خ، کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران برگزار گردید، استاد ربانی به‌عنوان رئیس دولت اسلامی افغانستان در آن کنفرانس حضور یافت؛ ولی به اثر پیشنهاد پاکستان و عربستان به او اجازه ندادند، تا در کرسی افغانستان اخذ موقع کند، رسم بر این است که در چنین مواقعی طرف، کنفرانس را ترک می‌کند، استاد ربانی برخلاف معمول تالار کنفرانس را ترک نکرد و در یک کرسی فرعی نشست، در پایان کنفرانس حاضرین تالار همه به امامت استاد ربانی نماز را اداء کردند و فرصتی بهتر فراهم آمد، تا استاد ربانی قضایای افغانستان را به سران کشورهای اسلامی بازگو کند.

با شهادت استاد برهان الدین ربانی، همه باخته‌است؛ حتی طالبان، القاعده، سازمان استخبارات پاکستان، تنها خود او است که پس از یک عمر مبارزه با افتخار در عصر سه شنبه ۲۹ سنبله سال ۱۳۹۰ هـ.خ، جان‌به‌جان آفرین سپرد و پیروز تمام شد.

زیان‌های مردم، حکومت، سران احزاب جهادی، جمعیت اسلامی، خانواده‌ایشان، در یک حد نیستند؛ ولی آنچه مسلم است که ضربه‌ای که هم‌فکران استاد ربانی دیده‌اند، جبران‌ناپذیر است.

هم‌فکران استاد دغدغه تأمین صلح و امنیت و برقراری ثبات را در کشور دارند، چند شب پیش از آنکه استاد ربانی به ریاست «شورای عالی صلح» انتخاب شود، به‌دیدار استاد رفته و چیزهای در باب اینکه از قبول ریاست «شورای عالی صلح» منصرف شود، پیشکش داشتم: استاد ربانی در پاسخ گفت:

۱- امریکا چند سال پیش به افغانستان آمد، شعارش این بود که دوره مجاهدین سپری شده؛ برنامه‌های «دی دی آر» و «دایاگ» را به‌منظور برکناری مجاهدین عملی ساخت، حالا خودش دست‌نیاز پیش کرده و اکنون از کرده خود پشیمان است، بهتر است، با حضور خود در رأس «شورای صلح» شکست برنامه امریکا را در مورد مجاهدین آشکار سازیم.

۲- مؤسسات و نهادهای مغرض، از مجاهدین سیمای خشن ترسیم کرده‌اند که جز جنگ کاری را بلد نیستند، ما به حکم شرع و به‌دستور عقل باید با صلح‌طلبی چهره واقعی مجاهدین را به‌نمایش بگذاریم و بر تبلیغات دشمنان خط بطلان بکشیم.

۳- بخش کثیری از مردم‌مان در مناطق جنوب و جنوب غرب از چند سال رنج و درد جنگ را می‌کشند، ما مسئولیت ایمانی و مکلفیت سیاسی داریم، تا برای تأمین صلح در کشور وارد میدان شویم؛ ایمان به خدا از ما صلح و امنیت می‌طلبد، مکلفیت سیاسی ما حکم می‌کند که نباید این تصویر ارائه شود که مردم مناطق مرکزی و شمالی کشور در غم و اندوه، سایر هم‌وطنان شان شریک نیستند و بی‌دردانه نظاره می‌کنند و بدین ترتیب از لحاظ روانی میان باشندگان جنوب و شمال فاصله ایجاد

شود.

۴- مسأله قطع جنگ و تأمین صلح از مسایل کلان افغانستان است، کسی که مسئولیت این بخش را به دوش می گیرد، در بسیاری تصمیم گیری های شریک می شود، برای ما خوب آن خواهد بود که شامل این قضایا بوده باشیم.

۵- یکی از ادعاها این است که طالبان به خاطر حضور مجاهدین در دستگاه دولت جنگ می کنند، بنابراین کم ترین نفع ما از حضور در رأس «شورای عالی صلح» جلو این گونه موضع گیری ها گرفته می شود.

۶- امریکایی ها تصمیم گرفته اند که نیروهای خود را از افغانستان بیرون کنند، حضور در «شورای عالی صلح» این زمینه را فراهم می سازد تا به تقویت مجاهدین پرداخته آید و آرام آرام برای ایستادن روی پای خود آن گاه که خارجی ها می روند آماده شویم.

۷- مسأله صلح و امنیت، یک مسأله ملی است، نه قضیه دولتی، وقتی صلح و امنیت تهدید می شود و ثبات برهم می خورد، وظیفه همگان است، تا در راستای تحقق آن بکوشند، اینجا جایز نیست که همه مسئولیت به دوش حکومت انداخته شود، بیش از حکومت، منتقدان نظام مسئولیت دارند، تا در زمینه سهم شوند؛ چه در آن صورت هیچ کسی نفع نمی بیند.

۸ -

در یک کلام، رفته بودم تا او را قانع کنم؛ اما او مرا قانع کرد.

خیر خانه - شهر کابل

۳۰ سنبله ۱۳۹۰ هـ خ

نظری کوتاه و گذرا بر ابعاد شخصیت
شهید صلح استاد برهان الدین ربانی

نویسنده: سید محمد خیرخواه

شخصیت استاد برهان الدین ربانی را نمی‌توان تنها از یک بُعد مورد پژوهش و بررسی قرار داد؛ بلکه باید شخصیت استاد را از ابعاد مختلف مورد بررسی و تحقیق همه‌جانبه قرار داد، البته اعم از بعد علمی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، حکومت‌داری و غیره.

بعد علمی زندگی استاد:

طوری که از سوانح استاد هویدا می‌گردد، استاد در دوران نوجوانی خود جوان با نبوغ بوده که در دورهٔ مدرسه ابوحنیفه - رحمة الله علیه - همیشه از جملهٔ شاگردان ممتاز در آن مدرسه به حساب می‌رفته‌است و در دوره‌ای که محصل فاکولتهٔ شرعیات بودند باز هم توانسته بود شاگرد اول دانشگاه بوده باشد که در نتیجه شامل کادر علمی پوهنتون شده و به‌عنوان استاد در دانشکدهٔ شرعیات در قدم اول شامل و تا زمان کسب کامل عنوان استادی به تدریس محصلین پردازد.

استاد دارای قلم‌رسای نیز بوده که از آثار تحقیقی‌شان این توانایی به‌خوبی دانسته می‌شود.

تحقیقات ایشان راجع به مولانا عبدالرحمان جامی و ترجمه تفسیر «فی ظلال القرآن» از جمله کارهای تحقیقاتی اولی استاد به حساب می‌رود که بعداً آثار دیگری نیز از خود به یادگار گذاشته‌اند، در دوره ماستری در جامعه‌الآزهر مصر این نبوغ بیشتر شگوفا می‌گردد که استاد در این دوره با جریان‌های فکری اسلامی و دانشمندان جهان اسلام آشنایی بیشتری پیدا می‌کند و قرائت‌ها و برداشت‌ها مختلف فقهی از دین را در آن مرکز علمی به خوبی لمس می‌کند.

بُعد اخلاقی زندگی استاد:

کسانی که با استاد یک‌روز و یا حتی چندساعتی هم اگر به سر برده باشند، به خوبی می‌دانند که استاد شخصیت حلیم، بردبار و با حوصله و برخویش همیشه مسلط و با همه کس مهربان و با عاطفه بوده و رویه عطوفت‌آمیز را به همه کس توصیه می‌کردند، چنانچه چیزی که خودم در دوران جهاد به چشم‌سر مشاهده کردم که در سطور زیر می‌خوانید:

روزی چندتن از مجاهدین، بسیار با عصبانیت به حضور استاد رسیدند و ادعا داشتند که یک جاسوس دشمن را دستگیر کردند و باید هر چه زودتر در محضر عام محاکمه و جزا ببینند، استاد در جواب‌شان گفتند:

«آیا شما تحقیق کردید؟ و او به جرم خود اعتراف کرده؟» و سوال‌های مختلف دیگری از این قبیل را نیز پرسید.

مگر مجاهدین اصرار داشتند که ما همه تحقیقات لازم را انجام دادیم و او به جرم خود اعتراف کرده‌است؛ اما بعد از این گفت‌وگوهای که میان استاد و مجاهدین ردوبدل شد، استاد گفتند:

«او را به مسئول مهمان‌خانه بسپارید و شما مرخص هستید.»

که بعد از چند وقت دیدم آن شخصی که مجاهدین ادعای مجرمیت

آن را داشتند آزاد گردیده و به زندگی شخصی خود مشغول است، این مهربانی و عطوفت استاد تنها نسبت به وابستگان رژیم نبود؛ بلکه نسبت به اسیران دشمن (اتحاد شوروی) که در جنگ دستگیر می‌شدند؛ نیز این عطوفت را داشتند و همیشه توصیه‌شان به حسن برخورد و نیک رفتاری با آنها بود و به همه فرماندهان و مجاهدین دستور اکید داده بودند که با اسرای دشمن رویه زشت و برخورد ناپسند نداشته باشند که همین برخورد نیک باعث شده بود تا تعداد از آنها مسلمان گردیده و به شوروی برگردند.

بعد سیاسی حیات استاد:

سیاست استاد از اعتقادات و استقلال فکری‌شان سرچشمه می‌گرفت، استاد با همه مجاهدین و تنظیم‌های جهادی به چشم برادر می‌دیدند و به مراتب می‌گفتند:

«اگر خیمه‌های ما جداست، قلب‌های ما یکی است و همه یک‌هدف را دنبال می‌کنیم و آن‌هم آزادی افغانستان از چنگال کمونیزم و اتحاد شوروی است که برای رسیدن به این هدف از هیچ سعی و تلاشی نباید دریغ کرد.»

زمانی که حکومت مؤقت مجاهدین در تبعید تشکیل گردیده بود، با وجود داشتن جبهات فعال و قوماندانان ورزیده در داخل کشور استاد حاضر شدند، وزارت احیا و بازسازی را به‌عنوان سهمیه جمیعت در این حکومت ائتلافی در حالی که اکثریت اعضای شورای اجراییه جمیعت معترض بودند بپذیرند و در این مورد حاضر به بحث بیشتر نبودند و سکوت را اختیار کرده و نمی‌خواستند دیگر این بحث مطرح شود.

استاد می‌خواست با همه کشورهای که از داعیه جهاد افغانستان حمایت می‌کنند و یا خوش‌بینی دارند، روابط نیک و حسنه را برقرار

سازند که در این راستا می‌توان از سفرشان در امریکا و کشورهای اروپایی و عربی و غیره یاد کرد، استاد می‌گفتند:

«ما خواسته برحق خود را با همه دول و حتی با دشمن خود (اتحاد شوروی) حاضریم آزادانه در میان بگذاریم.»

سفرشان به شوروی در دوران جهاد را نیز می‌توان از این دیدگاه مورد مطالعه قرار داد.

در بعد قیادت و رهبری:

استاد رهبری بود که مردمش را در مصائب و مشکلات هیچ‌گاه تنها نگذاشت، صداقت و پایمردی خود را برای همگان با شهادت خود به اثبات رسانید و صحنه را در حیاتش تخلیه نکرد و با همه گرمی‌ها و سردی‌های روزگار ساخت و همه سختی‌ها و مصیبت‌ها را به آغوش باز استقبال کرد که باور و اعتماد مردمش را با صداقت و پایمردی خود به دست آورد، استاد چنان شخصیتی بود که درد مردم خود را درک کرده بود و از جوانی به دنبال نجات ایشان از جهل، فقر و استبداد بود، استاد زمانی که در مصر درس می‌خواند و از نزدیک با حلقه‌های اسلامی آشنایی حاصل کرده بود، غبطه می‌خورد که ثمره اندیشه‌های هم‌وطن او سید جمال الدین افغانی در مراکز علمی و از جمله در جامعه‌ی الأزهر مصر چه‌طور توانسته جای خود را باز کند و به چشم‌سر مشاهده می‌کرد که ملل دیگر به اندیشه‌های سید جمال الدین افغانی چه قدر بهاء می‌دهند؛ مگر در کشور خودش این اندیشه‌ها هنوز غریب مانده‌است، استاد بعد از بازگشت از مصر با تعداد از هم‌فکران خود در رأس استاد غلام محمد نیازی و شمار دیگری از جوانان که تحت نام «جوانان مسلمان» موجودیت خویش را به‌نمایش گذاشته بودند تشکیلی را به نام «جمعیت اسلامی افغانستان» بنیان گذاشتند که با کودتای محمد داود خان در

سال ۱۳۵۲ هـ.خ، اعضاء و هواداران این نهضت تحت فشار رژیم وقت قرار گرفته و در سال ۱۳۵۳ هـ.خ، استاد ربانی و شمار دیگری از فعالان نهضت اسلامی مجبور به مهاجرت به بیرون از کشور شدند، استاد که مخالف جنگ مسلحانه با داود خان بود به واسطه نزدیکی بعضی از حلقه‌های نهضت اسلامی به پاکستان، عناصر میانه‌رو در نهضت اسلامی، از جمله استاد ربانی که در اطراف پشاور در منطقه قبایل زندگی کرده و احياناً سفرهای به سعودی می‌کرد؛ تا قضیه افغانستان را به گوش رهبران جنبش‌های اسلامی برساند، چون کشورش از جانب اتحاد شوروی وقت اشغال گردیده بود؛ لذا استاد مجبور شد تا مجدداً به کشور پاکستان که قبلاً آن را ترک کرده بود باز گردد و به تنظیم مجاهدین و ملت خود برای مقابله با شوروی‌های اشغالگر پردازد و مدت سال‌های دوره جهاد برضد اشغالگران شوروی رهبری ملت خود را عهده‌دار گردد و زیر نام «جمعیت اسلامی» نقش اساسی خود را در آزادی کشور از زیر تسلط اتحاد شوروی ایفا کند.

در عرصه حکومت‌داری:

با همه کم‌تجربگی مجاهدین از حکومت‌داری، استاد کوشش می‌کرد؛ تا همه مجاهدین را زیر چتر دولت واحد مجاهدین جمع کند و به همه نقش را قایل بود، در تشکیل شورای «اهل حل عقد» با مراجعه به سران مجاهدین از ایشان خواسته بود؛ تا با حکومت مخالفت نکنند و هر کس نقشی را در دولت مجاهدین به‌دوش گیرند؛ مگر متأسفانه به بهانه‌های مختلف از آن ابا ورزیده می‌شد و آن‌هایی که با دولت مجاهدین پیوستند نیز نقش دوگانه را ایفا کردند، هم با دولت بودند و هم جنگ می‌کردند که این جنگ به نام جنگ داخلی شهرت پیدا کرد و سبب تخریب شهر کابل گردید، استاد در زمان انتقال قدرت به شکل

مسالمت آمیز به حکومت مؤقت و انتقالی در سال ۱۳۸۰ هـ خ طی مراسم رسمی و خاصی، حکومت را به اداره مؤقت تحویل داد که در تاریخ افغانستان نظیری ندارد، استاد ربانی در دوران جهاد با همه تنظیم ها و مجاهدین طوری که گفتیم برخورد اسلامی و برادرانه را به همه توصیه می کرد و می گفت:

«اگر چه ما به واسطه ایجاب شرایط به تنظیم های مختلف تقسیم گردیدیم؛ ولی آرمان و اهداف ما آزادی افغانستان عزیز و تأسیس حکومت واحد اسلامی در این کشور است که آرمان مشترک همه ماست.»

او در ایجاد اتحاد تنظیم های جهادی نقش بسیار برجسته و سازنده ای داشت و نمی خواست تنها حمایه یک کشور به خصوص را جهاد افغانستان داشته باشد و جهاد در انحصار یک کشور و یا چند کشور خاص بوده باشد، استاد می خواست با همه کشورهایی که موضع ضد شوروی داشتند، نزدیکی و روابط دوستانه ای را برقرار کند و به نهضت اسلامی افغانستان رنگ مستقلانه بدهند، چنانچه اثری به نام «استقلال انقلاب» که در آن ریشه های استقلال طلبانه نهضت اسلامی افغانستان را مطرح کرده بود، به دست نشر سپرد و زمانی که هیچ کسی جرئت نمی کرد با غرب و امریکا حرفی از نزدیکی روابط داشته باشد و هر کسی چنین جرئت را می کرد فوراً مارک امریکایی می خورد، او با استدلال و منطق از سفر رهبران مجاهدین به امریکا دفاع کرد و چنین گفت:

«ما نمی خواهیم، سرنوشت ملت ما در زیر خیمه ها و زیرزمینی ها با افراد امنیتی گرفته شود، بلکه ما می خواهیم علناً از آزادی برحق ملت خود با حضور سران کشورها دفاع کنیم، و این آمادگی را داریم.»
در سفر امریکا با رئیس جمهور اسبق امریکا آقای «ریگان» ملاقت کرد و به وی از خطرات کمونیزم در منطقه و جهان هشدار داد.

استاد، مدت سال‌ها با شوروی‌ها مبارزه کرد و جبهات عظیم و گسترده‌ای را از بدخشان در شمال شرق گرفته تا دهنه ذوالفقار در غرب و از سپین بولدک در جنوب گرفته تا حیرتان در شمال تأسیس کرد و فرماندهان نیرومند و پرتحرک و فعالی را در افغانستان رشد داد و از آن‌ها حمایت عملی کرد و تاحد امکان تعادل را در توزیع امکانات جهادی در نظر داشت، تا اینکه بعد از پیروزی مجاهدین و شکست حکومت دست‌نشانده شوروی و شروع مرحله جدید با همه تجربه کمی که مجاهدین از دولت‌داری داشتند، استاد کوشش کرد هماهنگی و هم‌نوایی همه مجاهدین را در عمل در یک دولت ممثل داشته باشد؛ اما این بار باز هم دست‌های بیرونی نگذاشتند به این هدف خود برسد و در پی بدنام‌سازی جهاد و مجاهدین برآمدند؛ تا اینکه زمینه حضور طالبان را مساعد ساخته و آن‌ها را از سپین بولدک وارد افغانستان گردانیدند، در این مرحله باز از جانب استاد شهید کوشش بسیار زیادی صورت گرفت؛ تا طالبان را قانع سازد که از جنگ دست بردارند و از طریق صلح و مسالمت‌آمیز حکومت را با شرکت سایر مجاهدین تشکیل دهند؛ اما طالبان همیشه این خواست را رد کردند؛ تا آنکه به کمک بیرونی‌ها کابل در سال ۱۳۷۵ هـ.خ، سقوط کرد و دولت مجاهدین مجبور به تشکیل جبهه مقاومت در مقابل طالبان گردید؛ ولی استاد باز هم دروازه گفت‌وگو را با ایشان هیچ‌گاه بسته نکرد.

این طالبان بودند که با سیاست‌های غلط خویش در واقع سبب سقوط خود و حضور خارجی‌ان در کشور گردیدند که با سقوط طالبان فرصت‌های جدیدی در افغانستان پیش آمد که مردم با استفاده از این فرصت‌ها در بازسازی کشور و نظام خویش خواستند استفاده کنند، استاد در این مرحله بعد از انتقال قدرت باز کوشش زیادی به خرج داد؛ تا نقش مجاهدین در دولت جدید پابرجا باقی بماند، مگر به آن کم‌تر

توجه شد.

شهید استاد ربانی در مرحله نوین از رهنمایی گرفته؛ تا انتقادات سازنده به دولت فروگذار نکرد، تا اینکه در اواخر مرحله نوین، مسئولیت «شورای عالی صلح» را به عنوان یک وجیه ملی و فریضه دینی پذیرفت و شب و روز تلاش کرد تا در افغانستان صلح پایداری به میان آید؛ ولی دشمنان افغانستان به او این فرصت را ندادند و با یک عمل نا جوانمردانه انتحاری در روز ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ هـ.خ، شهیدش ساختند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

جلوهای از تازگی‌های دانش
دینی رهبر شهید رحمه الله علیه

عبدالوهاب هاید عمار ۱۳۹۱/۶/۸ هـ.خ. کابل

درآمد:

بحث پیرامون جایگاه علمی اکادیمسین شهید برهان الدین ربانی، رهبر فقید جهاد و مُقاوَمَت مردم افغانستان و شهید صلح و بیداری اسلامی، نیازمند پژوهش عمیق در اندیشه و تفکر این اندیشمند فرهیخته است. تصویری که تا اکنون از استاد شهید در ۳۰ سال اخیر زندگانی‌شان ارائه شده، در سطح یک رهبرمدبر جهاد در بحرانی‌ترین شرایط تاریخ معاصر افغانستان و در ده سال اخیر مفکر و سیاست‌مدار خاموش شناخته شده است؛ اما بررسی جایگاه علمی و تازگی‌های دانش این فرزانه دانشور، در لابلای اوراق حوادث پنهان مانده است. استاد شهید از نظر داشتن دانش دینی شخصیت ساده و اندکی نیست، تا در سطح یک عالم دینی معمولی به ایشان نگریسته شود.

اهمیت دانستن ویژگی‌های دانش دینی رهبر شهید:

اهمیت بررسی شخصیت استاد به عنوان یک دعوت‌گر مجاهد مسلمان و یک دانشمند خردمند و آگاه حوزه دین این است که معمولاً

در هر منطقه یا قلمروی، مادر، چنین فرزندانی را خیلی کم به دنیا می‌آورد، شما می‌توانید، در هر منطقه به فهرست دور و درازی از افراد متخصص در هر بخش را به آسانی پیدا کنید؛ اما انسان‌های در سنخ و سرشت رهبر شهید و آنانی که مردم را به خیر و فضیلت و هدایت فرا می‌خوانند و دانسته و آگاهانه خویشتن را به قربانگاه این هدف مقدس می‌برند، خیلی اندک اند، برای نمونه شما شبه‌قاره هند و پاکستان را در نظر بگیرید که در حوزه بیداری اسلامی و دعوتگری تنها امام ابوالاعلی مودودی، علامه اقبال لاهوری و قاضی حسین احمد و دیگران که تعدادشان از شمار انگشتان دست بالا نمی‌رود.

این نوع افراد که میراث‌بران پیامبران اند، در همین سنخ و سرشت با پیامبران خویشاوند اند، چون در تاریخ بشر می‌بینیم که تعداد پاک‌سرشتانی که خداوند آنان را از میان نسل‌های بشر برگزیده، نسبت به کسانی که در دیگر بخش‌های امور حیاتی بشر کار می‌کنند، خیلی کم‌اند، اهمیت شناخت جایگاه علمی استاد شهید هم از در همین نکته نهفته است.

این مقاله به‌طور خیلی گذرا به چند شاخصه مهم دانش دینی استاد شهید می‌پردازد و جا دارد که بالای ابعاد مختلف شخصیت علمی استاد شهید پروژه‌های تحقیقی گرفته شود.

مهم‌ترین چیزی که استاد شهید را نسبت به هم‌روزگاران شان ممتاز می‌سازد، در کنار داشتن نبوغ سیاسی و رهبری نگرش دقیق و فهم عمیقی از متون و نصوص دینی داشتند و زمانی اهمیت این ویژگی بیشتر جلوه‌گر می‌شود که بدانیم این رهبر فرزانه در سرزمینی پرورش نیافته که محیط و وضعیت فرهنگی حاکم در آن، بالای شکل‌گیری شخصیت علمی ایشان تأثیر کلانی گذاشته باشد، استاد شهید یک اندیشمند دینی بکراندیش و نوگرایی است که در میان تاریکی‌های تحجر فکری در

کشوری به نام افغانستان، رشد کرده است.

شاید کسانی بگویند که رهبر فقید جان‌مایه فکری خود را از اندیشه‌های اخوان آبیاری کرده است، بلی در این شکی نیست؛ ولی زیاد بودند آنانی که در مصر و الأزهر درس خواندند؛ مگر در بازگشت افتخارشان باز همان پافشاری بر موضع گذشته‌شان بود و بر خود می‌بالیدند که زیر تأثیر هیچ اندیشه به اصطلاح غیرمذهبی نرفتند، نفس پذیرفتن اندیشه‌های عقلانی و به‌دردبخور در پهلوی اینکه یک موهبت الهی است خود نمایانگر داشتن خرد جست‌وجوگر و موشگاف شخصیت متمایز علمی اوست.

عمق دانش دینی و اندیشه استاد شهید را کسی می‌داند که به آبشخور فکری ایشان و تاریخ نهضت‌های اسلامی معاصر در منطقه و جهان آشنایی درست داشته باشد.

انسان‌های استثنایی از بدو شکل‌گیری شخصیت‌شان، در میان هم‌قطاران خود، مردمان فوق‌العاده‌ای‌اند، شهید بیداری اسلامی هم از نوع همین افراد است.

استاد شهید، در عرصه‌های مختلف اندیشه اسلامی برداشت‌هایی را داشته است که هم‌روزگاران شان هنوز آن را هضم نکرده‌اند، برای مثال، می‌توان، از شناخت و تعریف حقوق زنان در پرتو تعلیم اسلامی - که به قول مجاهد فرهیخته جناب عبدالحفیظ منصور: یکی از عوامل فروپاشی حکومت استاد ربانی شهید، دفاع از حقوق زنان بود و فهم فراگیر از دین که در نتیجه ایمان به برگشت دوباره دین به تمام ساحات عملی و روزمره مسلمانان را زنده کرد، البته بعد از آنکه در افغانستان و کشورهای همسایه دین قرن‌ها پیش نقش خود را در زندگی به دیگران گذاشته بود و یک‌سره در خانقاه‌ها پناه برده و گاه‌گاهی در مراسم تقسیم دوره و اسقاط و جنازه هم حاضر می‌شد و بس تا آنجا که آدمی گمان

می‌کرد دین مال مردگان است و به زندگان ارتباطی ندارد. استاد شهید در جوش و خروش مبارزه فکری و عملی‌اش در دانشگاه کابل رساله‌وزین «تئوری سیاسی اسلام» را نوشت و در ذهنیت نسل‌های جوان روزگار خود این اندیشه را از نو زنده ساخت که دین اسلام یک پدیده خشک و انعطاف‌ناپذیر نیست که تنها با یک سری از عبادات به مفهوم فقهی آن سروکار داشته باشد و بس و به دیگر ساحات زندگی کار نگیرد، بل اسلام یک برنامه کامل برای بشر است که بعد از پذیرفتن آن، در تمام ساحات زندگی برای انسان برنامه، نظام، رفتار، اخلاق، سبک و سلیقه‌هایی را تعریف می‌کند که هم مطابق سرشت و در دایره عقل سلیم اوست و هم پاسخگوی نیازمندی‌های بشری اوست. شما با مرور کوتاه بر آثار دست‌نشت و خطابه‌های شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی، به خوبی می‌توانید دریابید که او، در بسا موارد صاحب اندیشه و رأی منحصر به فرد خود است، بینش اسلامی او با دریافت دیگران از متون اسلامی به ویژه قرآن و سنت کاملاً متفاوت است، برای نمونه چند مثال از دریافت رهبر شهید از قرآن و سنت را اینجا با هم می‌خوانیم:

۱- «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» الانبیاء/۱۰۷.

(ما تو را جز به عنوان رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم.) خواننده گرامی شما چه اگر یک عالم دینی هستید یا مسلمانی که حوزه تخصص‌تان چیز دیگری است، حتماً این آیه کریمه را از زبان علمای دینی از منبر مساجد به کرات و مرات شنیده‌اید و من باور دارم که نخستین موضوعی که با شنیدن آن در ذهن‌تان تا به اکنون تبادر می‌کرده، بحث جشن روز تولد پیامبر گرامی اسلام و اشتراک در محافل حلواخوری و ختم و خیرات به این مناسبت بوده، از این بیش چیزی در ذهن‌تان تبادر نمی‌کرد، استاد شهید می‌آید عنوان می‌کند که این آیه

کریمه به مراتب بزرگ‌تر و عمیق‌تر از آنچه است که موعظه‌گران در گوش نسل‌های جوان ما می‌خوانند، در هیچ آیه‌ای از آیات بینات الهی به تولد پیامبر بزرگ اشاره‌ای نرفته است، موضوعی که این آیه کریمه می‌خواهد با بشریت در میان بگذارد، موضوع رسالت است، در اینجا بخشی از یک سخنرانی عالمانه رهبر شهید را می‌آرم که تفسیرایشان از این آیه کریمه چیست؟ استاد شهید، سال گذشته در هفته‌ای شهید در مراسم دهمین سال‌گشت شهادت قهرمان ملی شهید احمد شاه مسعود، ضمن بحث در مورد وضعیت ناهنجار کشور و ستایش آرمان شهدا بحث نظام اسلامی را یادآور شدند و حکومت اسلامی را چنین توصیف کردند:

«زمانی که ما حکومت اسلامی می‌گوییم، نباید بعضی کشورها هراس داشته باشند و بترسند، حکومت اسلامی در یک نقطه خلاصه می‌شود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ۱

پیام دین، رحمت به بشریت است. ۲.

برای کسانی که تا به امروز در ذهن‌شان تفسیر این آیه کریمه حلوای شب میلاد بوده، این تفسیر کاملاً یک تفسیر بکر و تازه است، مواردی از این دست خیلی زیاد است، چنانچه قبلاً اشاره رفت جا دارد در موردشان پروژه‌های علمی جداگانه گرفته شود.

۲- نمونه‌ی دیگری از دریافت عمیق استاد شهید از نص قرآن کریم، آیتی است که در آن به بحث ارتداد اشاره شده، استاد شهید در یکی از سخنرانی‌های کم نظیر خود، در همایشی که شورای سرتاسری علمای افغانستان برگزار کرده بود، در میان علمای کشور، آنگاه که آنان را در مورد اِهمال و سهل انگاری در امر دعوت و رسالت‌شان، ترغیب و ترهیب می‌کرد، دریافت‌شان را از آیه کریمه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَأَنَّهُمْ ذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يَؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» ۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی دیگر را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند، اینان با مؤمنان فروتن و بر کافران سرفرازند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند، این فضل خداست که آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.

چنین بیان کردند:

ارتداد در اینجا تنها به معنای ترک دین نیست، بلکه اگر کسی رسالت اجتماعی‌اش را ترک کند، و مسئولیت دینی‌اش را کنار بگذارد، این هم به گونه‌ای پشت کردن به دین و آموزه‌های دینی است.

هدف اساسی استاد شهید در اینجا از یک سو ملتفت ساختن علمای دینی کشور به رسالت دینی‌شان و از سویی، متوجه ساختن آنان به ریشه معنایی واژه «یَرْتَدَّ» در این آیه کریمه و مشتقات این واژه در زبان قرآن است. به همین دلیل استاد شهید قید «تنها» را می‌گذارند و به علمای دینی می‌گوید «یَرْتَدَّ» در اینجا تنها به معنای ترک دین نیست.

این سخن مفاهیم دیگری را هم افاده می‌کند که باید علما متوجه آن باشند، برای مثال در داستان موسی و مرد صالح در سوره کهف خداوند می‌گوید:

«فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» ۴

(پس جست‌وجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند.)

بنا بر این، گذشته از این، از واژه «یَرْتَدَّ» در این آیه کریمه طبق دریافت استاد شهید، می‌تواند، انتباه مفاهیمی از قبیل: عقب‌نشینی،

دست برداشتن و شانه خالی کردن از رسالت اسلامی و انسانی، لازم گردد. به یک مثال کوچک اما خیلی ظریف و زرین دیگری از تازگی های دانش دینی رهبر فقید نگاه کنید، در آخرین سخنرانی ای که رهبر شهید، در همایش بیداری اسلامی سه روز، پیش از شهادت شان، در جمهوری اسلامی ایران ایراد فرمودند، برداشت خود را از دین و تدین در روشنایی دو آیت نخست سوره مدثر:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنذِرْ» ۵

این گونه بیان می دارند:

«اولین پیام الهی با پیام بیدارگری و قیام آغاز می شود.» ۶

باز این آیه کریمه را از سوره احزاب تلاوت می کند:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» ۷

سپس پیام آیت را این گونه توضیح می دهد:

«خداوند رسالت پیغمبر را به عنوان نظارت گر و گواه، دعوتگر،

امید دهنده، بیدارگر و نذیر و روشنگر معرفی می کند.» ۸

تازگی برداشت و تفسیر استاد شهید در این دو آیت ارائه یک مفهوم زنده، بروز و مطابق جوهر اصلی پیام اسلام و قرآن است، این مفهوم همانا، ترجمه «فَأَنذِرْ وَنَذِيرٌ» به معنای بیدارگری و روشنگری است، چیزی که در عین زمان مطابق پیام اصلی آیه کریمه هم است و هم یک مفهوم امروزی را در ادبیات جدید ایدیولوژی اسلامی به ما، بازدهی می کند.

۳- از تازگی های دیگر دانش دینی استاد شهید، ربط ماهرانه و پیوند دادن دقیق سیرت رسول الله به سبک و روش های زندگانی فعلی مسلمانان و برداشت های خردمندانه از رفتارهای پیامبر گرامی اسلام است. به عبارت دیگر سیره پیامبر عظیم الشأن اسلام را هر کسی می خواند؛ ولی به جز تعداد اندکی از دانشمندان راستین و اسلام شناسان ژرف نگر،

تمام خوانش‌ها از سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم در حد یک ماجرای تاریخی است، اگر استاد شهید گاهی در بابی از باب‌های سیرهٔ پیامبر اسلام صحبت می‌کرد، یا می‌نوشت خوانندگان و شنوندگان حتماً چیزهایی را از ایشان می‌شنیدند و می‌خواندند که برای‌شان تازه و بکر بود، برای مثال در مورد حقوق زن در اسلام از زندگی عملی رسول الله، استاد این ماجرا را نقل می‌کند:

«نسائی، از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند: دختری به نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده اظهار نمود: یا رسول الله! پدرم مرا به پسر کا کایم به نکاح می‌دهد؛ اما من از این ازدواج راضی نیستم. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پدرش را طلبید و آن‌گاه که اختیار ازدواج را به خود دختر سپرد، دختر گفت: ای رسول خدا! اکنون من آنچه را پدرم کرده پذیرفتم مگر خواستم بدین وسیله به زنان بفهمانم که پدران‌شان در مورد ازدواج آنان حقی ندارند.»^۹

درحالی‌که علمای دینی ما نه تنها از چنین جلوه‌هایی در زندگانی رسول الله خبر ندارند، اگر چیزی هم می‌دانند، آن را در لابلای انبوهی از تحجر و خشک‌اندیشی پنهان داشته‌اند.

هدف استاد شهید از نقل و بازگو کردن چنین روایات تبلیغ این رسالت است که اسلام برنامهٔ کامل و فراگیر زندگی بشر است و تمام ابعاد زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد، بازهم در این مورد تعلیق قشنگ استاد شهید را می‌خوانیم:

«زنی که تا دیروز، پیش از ظهور اسلام در جزیرهٔ العرب قادر نبود، از زنده به گور شدن خود دفاع نماید، بعد از داخل شدن در آیین اسلام و آشنایی به تعالیم رهبر انسانیت نه تنها از حقوق خود دفاع می‌کند، بلکه به دفاع از حقوق زنان بر می‌خیزد.»^{۱۰}

گذشته از این استاد شهید، هیچ‌گاهی وقت خود را صرف مسایل

خرد و ریز و فرعی دین نساخت، هیچ گاه به فکر این نشد که بیاید در مورد نواقض وضو و دیگر احکام فقهی وقت بگذارد و چیزهایی بگوید و بنویسد، چون او می دانست که در این عرصه فقه پویای اسلامی کارش را تمام کرده است، او نمی خواهد تحصیل حاصل کند، چنانچه قدر بزرگی از علمای دینی ما در این کار وقت خود را صرف می کنند، بناءً نگاه رهبر شهید به اسلام از یک تازگی ای برخوردار است که آبشخورش، رشحه های قلم شهید اندیشه اسلامی سید قطب و امام حسن البنا^۱ شهید است. در چنین یک حالتی که در اسلام فرقه های مختلفی ایجاد شده و هر مذهب پیروان مذهب دیگری را تکفیر می کند، این استاد بزرگ در سخنرانی اش حدیثی را از معلم بزرگ انسانیت نقل می کند که تمام بشریت را خانواده خدا معرفی کرده است:

«الْأَنَاسُ عِیَالُ اللَّهِ.»

«بشریت خانواده خداست، کافر و مسلمان، سیاه و سفید، شرقی و غربی، همه جزء این خانواده هستند، هیچ کسی نمی تواند، به نام مسلمان، این را از خانواده خود بیرون بکند.»^{۱۱}

به دریافت رهبر شهید از روح برنامه اسلام، این خانواده وقتی تشکیل می شود که در سایه یک نظام اسلامی به سر برند و برای این ادعایش میثاق مدینه و تشکیل نخستین دولت اسلامی را گواه می گیرد:

«تفکر دولت داری در حکومت اسلامی در میثاق مدینه، برچه مبنا ترسیم شده؛ بر مبنای شهروندی نه بر مبنای دین، یهودی و مسلمان هر دو در دولت اسلامی به عنوان یک شهروند هستند، قسمی که دولت از حقوق، عزت و آبروی مسلمان دفاع می کند، از یهودی هم به عین شکل دفاع می کرد.»^{۱۲}

یک کمی از، بروز بودن رهبر شهید؛

رهبر شهید جهاد و مقاومت نه تنها بر متون دینی استیلای کامل

داشت، بل از کنار مقاله‌ها و گفتمان‌های نوینی که در عرصه‌های مختلف فکری و آیدیولوژیکی مطرح می‌شد، بی‌تفاوت نمی‌گذشت، او در عین زمانی که در جوش و خروش کشمکش‌های سیاسی در جو پرتشنج کشور، سهم‌بزرگ و حضور چشم‌گیر داشت، از دسیسه‌های شوم فرهنگی و هویت‌زدایی دشمنان اسلام که خیلی ماهرانه اندیشه‌های جوانان مسلمان را هدف قرار می‌داد، بی‌خبر نبود- اندیشه‌هایی که توسط حلقه‌های زنجیره‌ای خاص در کشورهای اسلامی با پشتیبانی رسانه‌های همسو و دست‌نشان‌ده دستگاه‌های استعمار، جهت تضعیف هویت دینی جوانان مسلمان، تبلیغ و نشر می‌شدند- چه بسا که تعداد زیادی از نسل‌های بی‌بار و به‌عبارتی سست‌باور و حتی کسانی که فکر می‌کردند سرشان به تن‌شان می‌ارزد و از بسیاری‌ها خود را یک سروگردن بلندتر می‌شمردند، به‌محض شنیدن شعارهای چربی‌مانند: نوگرایی، مدرنیسم، جهانی‌شدن و.. اسیر این فریادها می‌شدند، و برایش خالصانه خوش‌خدمتی و جان‌بازی می‌کردند؛ اما استاد شهید به‌عنوان یک بیدارگر هشیار، رهبرمدبر و خردمند آگاه از آغاز مبارزه‌های فکری‌اش تا لحظه‌ای که در این راه خود را قربان کرد، توسط نبشته‌ها و خطابه‌هایش جوانان مسلمان را از چنین دسایسی به دور داشت، و آنان را در جریان توطئه‌های خطرناک فکری و فرهنگی دشمنان اسلام قرار داد. کارنامه‌های فرهنگی درخشان استاد شهید قبل از مبارزه مسلحانه و بعد از آن، برای یکی دونسل جوان پیش از ما پوشیده نیست، استاد شهید به‌حدی در این موارد به روز بود که ساعت‌ها مصروفیت و گرفتاری بیش از حدشان در امور مردم‌داری و سیاست‌مداری، نمی‌توانست، فرصت توجه‌شان را از این عرصه‌ها به دور دارد، برای مثال سخنرانی رهبر شهید در مورد تحولات اخیر در خاورمیانه در زمستان سال ۱۳۸۹ خورشیدی، و پیروزی انقلاب مصر، نمونه بارز حوصله‌مندی و داشتن جوهر بزرگ

رهبریی ایشان است، در مورد هویت‌زدایی شما را به برشی از سخنان ارج‌ناک رهبر فقید فرا می‌خوانم:

«از چندسال به این طرف، چیزی به نام «گلوبالیزیشن» و یا «جهانی شدن» غوغا و هیاهوی را در مغرب‌زمین به پا کرده‌است، یگان مقالات را در اینترنت می‌خواندم، روی این تأکید می‌کردند که عصر ایدیولوژی‌ها گذشته، عصر هویت‌های ملت‌ها گذشته، عصر هویت‌های جهانی‌است، زمانی‌است که مسئله ایدیولوژی‌ها مطرح نباشد، سرحدات مطرح نباشد، منظور از این‌ها، چه بود؟ منظور این است که - می‌خواهم این را به قیام‌های مصر و بعضی جاهای دیگر که در آن این قیام‌ها رخ داده‌است، ارتباط بدهم - ملت‌های بدون ایدیولوژی و هویت، ملت‌های خنثی می‌باشند، بسیار به سادگی استعمار می‌شوند، در حالی که «دوگول» وقتی که جمهوریت پنجم را اساس‌گذاری می‌کرد، می‌گوید:

«جمهوریت جدید فرانسه، از متن ارزش‌های فکری و فرهنگی ملت فرانسه به میان آمده، تا مصالح ملی خود را امروز به این مبنا پاسداری کنند و فردا و مستقبل خود را هم در روشنایی همان تاریخ و فرهنگ خود ببینند؛ اما امروز از ما می‌خواهند ایدیولوژی‌های خود را کنار اندازیم، فرهنگ خود را کنار بگذاریم. در فرانسه به بهانه عدم مخالفت با هویت فرانسه حتی روسری را به یک طفل مکتب ابتدایه اجازه نمی‌دهند، به‌دعوی اینکه ما هویت خود را حفظ می‌کنیم؛ اما در کشورهای مسلمان می‌گویند که شما هویت خود را کنار بگذارید، فرهنگ خود را کنار بگذارید، دین خود را کنار بگذارید، تا به بسیار سادگی قدرت‌های استعماری بتوانند این کشورها را تحت اشغال بیاورند.» ۱۳

خلاصه اینکه استاد شهید بعد از قرن‌ها جمود‌گرایی در گفتار و کردار، نگرش نو به اسلام را تبلیغ کرد و باری هم با بازی‌های سیاسی‌اش به‌نمایش گذاشت و دین را از زاویه‌های فراموشی به‌متن زندگی فردی و

اجتماعی نسل‌های جوان مسلمان آورد، و در این راه از هیچ تلاش دریغ نه ورزید، آنچه که تا اینجا گفته آمدیم به شکل مشت نمونه‌ای خروار از دریافت‌های جدید و بکر رهبر شهید، از برنامه‌ای سیال و پویای اسلام بود که به باور من دیگران بدان نه پرداخته و متوجهش نشده‌اند، موارد زیاد دیگری نیز وجود دارد که در قالب این نبشته‌ای کوتاه نمی‌گنجد. امیدوارم که در آینده فرهیخته‌گان دیگری ابعاد پوشیده و پنهان این موضوع را به رهروان و دوست‌داران رهبر شهید به‌شیوه‌ای نیک آن، توضیح و تفسیر کنند!

منابع:

- ۱- الأنبياء/ ۱۰۷.
- ۲- سخنرانی هفته شهید، در تالار لویه جرگه به مناسبت، دهمین سال گشت شهادت قهرمان ملی کشور ۱۸ سنبله ۱۳۹۰ هـ.خ. کابل.
- ۳- المائدة/ ۵۴.
- ۴- الکهف/ ۶۴.
- ۵- المدثر/ ۱-۲.
- ۶- سخنرانی، در تهران، همایش بیداری اسلامی، ۲۷ سنبله ۱۳۹۰ هـ.خ.
- ۷- الأحزاب/ ۴۵.
- ۸- سخنرانی، در تهران، همایش بیداری اسلامی، ۲۷ سنبله ۱۳۹۰ هـ.خ.
- ۹- ربانی، برهان الدین ربانی، محمد نخستین مربی و آموزگار بشریت، نبشته‌یی از رهبر شهید، ویرایش و تحشیه، دفتر تدوین آثار رهبر شهید، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی، ص: ۲۷.
- ۱۰- همان مأخذ، ص: ۲۸.

- ۱۱- سخنرانی هفته‌ای شهید ۱۸ سنبله ۱۳۹۰ هـ.خ.
- ۱۲- سخنرانی هفته‌ی شهید ۱۸ سنبله ۱۳۹۰ هـ.خ.
- ۱۳- سخنرانی در مورد تحولات اخیر خاورمیانه و پیروزی انقلاب مصر، ممتاز محل، ۱۳۹۰ هـ.خ. کابل.

استاد ربانی شهید
رهبر مبارزات و محور تحولات

به قلم: دکتور عنایت الله خلیل هدف

پیش درآمد:

بنده در مقاله‌ای به مناسبت تشییع جنازه شهید صلح استاد برهان الدین ربانی، چنین نوشتم:

به حق شخصیت استاد شهید به بحر پرتلاطم و خروشانی می‌ماند که امواج آن پی‌هم در حال جهش و پرش و تغییر و تجدید است، از این‌رو نمی‌توان آن را برشمرد! و یا شخصیت استاد شهید مانند کوه شامخی است که دارای فراز و نشیب و دره‌ها و صخره‌های فراوان است؛ لذا نمی‌توان به قله‌های سرکشیده و اطراف و اکناف آن رسید.

اکنون در نخستین سالروز شهادت استاد شهید که یقین دارم دوستان و یاران استاد ابعاد گوناگون زندگی و شخصیت ایشان را به تحلیل و بررسی خواهند گرفت، این خامه ناتوان در حد توان خود، فرازهایی از شخصیت این مرد بزرگ را در دوره‌های جهاد و مقاومّت و سال‌های پسین به تحلیل می‌گیرد.

در آغاز خدمت خواننده عزیز به عرض برسانم که صاحب این قلم یکی از کسانی است که بیشتر از سی سال با استاد شهید فقط در

عرصه‌های فکری و سیاسی نزدیک بودم، در نوجوانی به‌هیچ‌مسئول کتابخانه جمعیت در دیار هجرت کار را آغاز کردم و در مراحل از کارهای فرهنگی در سمت‌های سردبیری جراید و مجلات داخلی و عربی و همچنان کارهای سیاسی وظایفی را انجام دادم، بناءً آنچه راکه من می‌نویسم، برداشت‌هایی است از یک تجربه ذاتی عملی، نه تحلیل و تخمین و قلم‌پردازی خیالی و نظری.

نقش محوری استاد در گسترش جهاد مردم افغانستان:

با وقوع کودتای خونین هفت ثور و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق و بر ملا شدن ماهیت کودتا و چهره رهبران آن، موج نارضایتی در میان مردم افغانستان ایجاد گردید و در اندک زمانی در گوشه و کنار کشور احساسات مردم بر افروخته شد و گسترش یافت، بدون تردید بخش اعظم احساسات نارضایتی و مبارزه در برابر رژیم، مخصوصاً در میان روشنفکران و دانشگاهیان و شاگردان مکاتب و مدارس از مرکزیت نهضت اسلامی که در پشاور قرار داشت، الهام می‌گرفت چنانچه در همان روزهای نخست رابطه میان مرکز نهضت با داخل که از قبل نیز وجود داشت، تقویت یافت و حرکت هجرت در چوکات محدود آن از میان استادان و محصلین و جوانان مکاتب آغاز گردید.

استاد ربانی همراه با تعداد همراهان‌شان که در دیار هجرت به‌سر می‌برد، در رأس این حرکت فکری و فرهنگی و ارتباطات قرار داشت، نامه‌هایی که به قلم استاد شهید نوشته می‌شد، توسط جوانان نهضت به استادان و شخصیت‌های مؤثر در داخل رسانده می‌شد که در نتیجه تعداد از حاملان این پیام‌ها در همان روزهای نخست دستگیر و شهید گردیدند، استاد شهید در پیام‌ها و نامه‌های خود همه را به آگاهی و سهم‌گیری بیشتر

برای مبارزه با رژیم کمونیستی دعوت می نمود، باید گفت: چون آگاهی در میان مردم، مخصوصاً روشنفکران و تحصیل یافتگان بسیار عالی بود و از جانب دیگر عملکردهای دست‌اندرکاران رژیم کمونیستی مبنی بر ایجاد رعب و وحشت و اختناق و بستن و کشتن شرایط را چنان آماده ساخته بود که رسیدن نامه‌ها و پیام‌های مرکزیت نهضت، مانند جرقه‌های آتش شعله‌های احساسات و حرکت و هجرت و مقاومت را در میان اقشار مختلف مردم مشتعل می ساخت و افراد ملت در سطوح مختلف در داخل کشور آماده قیام و جهاد می گردیدند و افراد و گروه‌ها از راه‌های مختلف و با تحمل مشکلات فراوان راهی دیار هجرت می گردیدند و چنانچه اشاره گردید، مردم آن قدر از روحیه عالی برخوردار بودند که جوانان پاک سرشت هنگام هجرت و ترک میهن فکر می کردند به‌زودترین فرصت دوباره پیروزمندانه به وطن بر خواهند گشت که این روحیه عالی یکی از نقاط مثبت انقلاب اسلامی و همه گیر شدن قیام مردم در برابر رژیم کمونیستی و اشغالگران شوروی محسوب می گردید.

به همین ترتیب همه کسانی که از جریانات و تحولات دهه پنجاه، یعنی دوران حکمروایی سردار داود و کودتای هفتم ثور آگاهی دارند، به‌خوبی می دانند که استاد ربانی محور مبارزات فکری و تنویر و آگاهی ملت در برابر رژیم‌های این دهه بوده است زیرا استاد ربانی شهید مبارزه فرهنگی و آگاهی فکری نهضت‌ها و ملت‌ها را ضامن پیروزی و بقای قیام‌ها و انقلاب‌های مردمی می دانست، بناءً همیشه به آگاهی و مبارزه فرهنگی تأکید می ورزید که رساله زیبای «چه نوع مبارزه» تراوش خامه کم‌نظیر ایشان، دلیل روشن این مدعاست؛ بلکه بهترین گواه این مطلب این است که رقبای استاد ربانی همواره وی را به ادامه مبارزه فرهنگی متهم کرده‌گو یا این ویژگی عالی را به عنوان «کلمه حق یراد بها الباطل» در جریان رقابت‌های ناسالم بر رخ استاد و دوستان وی می کشیدند، اکنون

به همه روشن گردید که ناآگاهی و عدم توجه به تربیه و سازماندهی چه عواقب ناگواری را به رستاخیز عظیم ملت مسلمان افغانستان به بار آورد و چه گونه دستاوردهای جهاد و مُقاوَمَت و قربانی‌های بی‌دریغ ملت مجاهد و مسلمان افغانستان به یغما برده شد.

نقش محوری استاد در معرفی جهاد در جهان اسلام:

استاد ربانی به‌هیئت استاد بزرگ دانشگاه، رهبر نهضت اسلامی، شخصیت معروف و شناخته شده در داخل و خارج بود، وی در دوران حکمرایی محمد داود به کشورهای عربی و اسلامی سفر کرده با اشتراک در کنفرانس‌ها و مناسبت‌های مختلف و با ارسال پیام‌های خویش به شرح اوضاع افغانستان می‌پرداخت و از عواقب ناگوار دخالت اتحاد شوروی وقت، در این کشور اسلامی برحذر می‌ساخت.

استاد ربانی شهید با آنکه به حکم ضرورت در پشاور به‌سر می‌برد؛ اما ارتباط خویش را همواره با مردم پاکستان و شخصیت‌ها و گروه‌های اسلامی، مخصوصاً با مجدد و دانشمند جهان اسلام علامه مودودی رحمه الله برقرار ساخته بود و هیچ‌گاه خود را در حلقه دستگاه‌های استخباراتی کشور میزبان محصور نساخت؛ بلکه حتی قبل از کودتای ثور همان‌طور که گفته آمد روابط خود را با جهان اسلام و شخصیت‌ها و نهضت‌های اسلامی در کشورهای اسلامی برقرار ساخته بود، در ماه سنبله سال پنجاه و هفت خورشیدی، یعنی فقط چند ماه بعد از کودتای کمونیستی وقتی ما به پشاور مهاجر گردیدیم، استاد ربانی عملاً در یک سفر طولانی در کشورهای عربی به‌سر می‌برد و به روزهای عید فطر برگشت کرد و ایام عید را با همراهانش و آوارگان سپری کرد؛ بناءً استاد ربانی شهید، محور فعالیت‌های فکری و فرهنگی و سیاسی برای معرفی جهاد افغانستان در کشورهای اسلامی و در میان شخصیت‌ها و ملت‌های

مسلمان دانسته می‌شود که با شناخت گستردهٔ قبلی با شخصیت‌ها و تجمعات و سازمان‌های اسلامی و با حاکمیت نوشتاری و گفتاری به زبان عربی، مخصوصاً با استفاده از فرصت موسم حج و تجمع جهانی مسلمانان به‌طور شایسته به شرح اوضاع افغانستان و معرفی جهاد اسلامی در این کشور می‌پرداخت، به یاد دارم که در همین راستا چندی بعد استاد ربانی بار دیگر به کشورهای عربی مسافرت کرد و ضمن فعالیت‌های خویش به‌طور گسترده‌ای با رسانه‌های عربی گفت‌وگوهای مفصلی انجام داد که به‌طور گسترده انعکاس یافت و مهم‌ترین گفت‌وگوهای ایشان توسط نویسندۀ این سطور به دري ترجمه گردیده در رساله‌هایی تحت نام «ده مصاحبه» و «دو خطابه» به چاپ رسید و ضمن نشرات جهادی به سنگرهای جهاد در داخل کشور فرستاده می‌شد.

نقش محوری استاد در میان احزاب جهادی:

استاد ربانی شهید با آنکه از لحاظ شخصیتی و مشروعیت تاریخی در مسیر نهضت اسلامی افغانستان، از جایگاه مورد قبول اکثریت منسوبین نهضت اسلامی برخوردار بود؛ اما هیچ‌گاه خود دعوای برتری و زعامت نکرد؛ بلکه همواره در جست‌وجوی ایجاد محورهای بزرگ مردمی برای مبارزه و قیام در برابر تجاوز شوروی و رژیم‌های دست‌نشاندهٔ آن وقت بود.

در نخستین اقدام برای وحدت و یکپارچگی صفوف نهضت اسلامی و قیام مردم افغانستان، در جهت ادغام دو جناح نهضت (جمعیت و حزب) و تشکیل حرکت انقلاب اسلامی تحت قیادت مرحوم مولوی محمد نبی محمدی، استاد ربانی شهید نقش اساسی ایفا کرد و امارت جدید را با خوشحالی پذیرفت و در بخش سیاسی حرکت به فعالیت پرداخت.

زمانی که حرکت انقلاب اسلامی از هم پاشید، استاد ربانی شهید به فکر ایجاد محور دیگری افتاد و شخصیت‌ها و گروه‌های مجاهدین را زیر نام جبهه نجات ملی جمع کرد و فعالیت را در چوکات جبهه تحت قیادت حضرت صبغت الله مجددی از سر گرفت، استاد شهید اعلامیه جبهه را به قلم خود نوشت و مردم افغانستان را به وحدت و هم‌بستگی بیشتر و ادامه جهاد در مقابل رژیم دست‌نشانده تحت سقف جبهه بزرگ ملی فرا خواند، چنانچه استاد شهید بار دیگر در تشکیل پیمان اسلامی افغانستان و دیگر تلاش‌ها برای وحدت و هماهنگی احزاب و گروه‌های جهادی نقش محوری خود را به‌جا گذاشت.

استاد شهید در جهت وحدت مجاهدین و همه‌گیر شدن قیام و مقاومت ملت از هر فرصت دست‌داده استفاده می‌کرد، طوری که در همین راستا وقتی پروفسور سیاف یار دیرین و نزدیک استاد شهید از زندان جهنمی رژیم کمونیستی رها گردیده، خود را به پشاور رساند، استاد ربانی شهید موجودیت استاد سیاف را فرصت خوبی برای وحدت مجاهدین تلقی کرده تلاش ورزید تا احزاب و گروه‌های جهادی بار دیگر در یک محور بزرگ متحد گردیده، قیام مردم مسلمان افغانستان در برابر اشغالگران با وحدت و یک‌پارچگی رهبری شود، بدین ترتیب استاد شهید در تشکیل اتحاد اسلامی و تجمع سایر احزاب و گروه‌های جهادی تحت قیادت استاد عبدرب الرسول سیاف نقش محوری ایفا کرد و برای وحدت گروه‌های جهادی و ادامه جهاد و قیام مردم افغانستان با جدیت به فعالیت خود ادامه داد.

کودتای خونین هفت ثور و به تعقیب آن اشغال کشور توسط ارتش تجاوزگر شوروی سابق، مردم افغانستان را به مهاجرت‌های عمومی و قیام همگانی مجبور ساخت که در نتیجه شرایط داخلی و اوضاع منطقه‌ای و مداخلات کشورهای همسایه احزاب و گروه‌های جهادی

مختلف شکل گرفت و مردم افغانستان به حکم روابط قومی و مذهبی به احزاب و گروه‌های متعدد پیوستند، جمعیت اسلامی افغانستان نسبت به سایر احزاب و گروه‌های جهادی بستر اقشار مختلف مردم افغانستان قرار گرفت و استاد شهید نسبت به سایر رهبران جهادی با افراد و اقوام مختلف کشور رابطه بهتر ایجاد کرد که هیچ صاحب نظر آگاه و منصف در این امر تردید نمی‌کند، در همین راستا، استاد شهید با استفاده از میانه خوب خود با احزاب و گروه‌های اهل تشیع مقیم در ایران، بیشترین تلاش‌های سیاسی را در مراحل مختلف جهاد و مقاومت برای وحدت و هماهنگی رستاخیز عظیم کشور انجام داد.

در سال‌های اخیر جهاد مردم افغانستان، استاد شهید، همواره نقش محوری و اساسی را در تشکیل حکومت‌های مؤقت مجاهدین ایفا کرد؛ چنانچه در حکومت مؤقت به قیادت انجنیر احمد شاه احمدزی و همچنان در حکومت انتقالی به زعامت حضرت صبغت الله مجددی چنین نقشی را ایفا کرد، استاد ربانی شهید با آنکه دارای ثقل ویژه و برتر جهادی و مردمی بود؛ اما بدون تقاضای هیچ گونه امتیازی برای حزب خود، ایفای مسئولیت در پست‌های عادی را قبول کرده کدام واکنشی را در جهت تضعیف و شکست این حکومت‌ها و تجمعات جهادی انجام نداد، بعد از تشکیل حکومت انتقالی مجاهدین در یک نشست حزبی تعدادی از بزرگان جمعیت به عنوان اظهار نارضایتی استاد شهید را مورد انتقاد قرار دادند که جمعیت بار سنگین جهاد و مقاومت را حمل می‌کند؛ اما رهبری دولت انتقالی و امتیازات آن به دیگران تعلق می‌گیرد! جواب استاد شهید با خونسردی این بود:

«راه مبارزه دارای فراز و نشیب است، باید در برابر رویدادها با ثبات و استقامت برخورد کرد.» و همچنان افزودند: «من هرگز از مبارزه دست نخواهم کشید، هر گاه تنها بمانم باز هم به مدرسه‌ها خواهم رفت

و جهاد و مبارزه خود را ادامه خواهم داد.» هم‌زمان با فروپاشی آخرین حاکمیت کمونیستی، در حالی که نیروهای تحت رهبری استاد شهید با قیادت قهرمان ملی کشور، شهید احمد شاه مسعود فاتحانه داخل کابل گردیدند؛ اما باز هم استاد شهید مطالبه زعامت نخستین دولت اسلامی را نکرد؛ بلکه به‌خاطر اجماع احزاب و گروه‌های جهادی استاد شهید تحت زعامت حضرت صبغت الله مجددی وارد کابل گردید و به فیصله‌های احزاب جهادی التزام ورزید.

نقش محوری استاد در عرصه بین‌المللی:

استاد ربانی به‌حیث یک مفکر اسلامی و یک سیاست‌مدار آگاه، در میان سایر رهبران جهاد افغانستان در مراحل جهاد و مقاومت و سال‌های بعد در مسایل مربوط به سیاست خارجی افغانستان و روابط مجاهدین و مردم افغانستان با جهان اسلام و جامعه جهانی نقش محوری و فعال ایفا کرد.

استاد شهید با درک عمیق از قضایای جهان اسلام و پیچیدگی‌های سیاست جهانی دوران جنگ سرد، مشکل افغانستان را با دید استراتژیک تحلیل و ارزیابی می‌کرد، در حالی که در میان بیشتر رهبران جهادی و احزاب و گروه‌های اسلامی با قضیه افغانستان برخورد عاطفی و احساساتی صورت می‌گرفت؛ اما استاد شهید قضایای مربوط به افغانستان را فراتر از دایره‌های گروهی و قومی مطرح کرده از عواقب وخیم اشغال افغانستان، اطماع کشورهای همسایه و کشمکش‌های قدرت‌های بزرگ بر حذر می‌ساخت، استاد شهید تلاش می‌ورزید، قضیه افغانستان را از انحصار دستگاه‌های استخباراتی کشورهای همسایه، مخصوصاً استخبارات پاکستان فراتر مطرح کرده به‌صورت مستقیم با قدرت‌های بزرگ جهانی

در چوکات منافع مشترک معامله صورت گیرد، در نتیجه همین دیدگاه و برخورد چه بسا که استاد شهید و حزب و جبهات تحت رهبری ایشان از جانب دستگاه‌های استخباراتی کشورهای همسایه و احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های کمک کننده جهان عرب و اسلام مورد برجسب‌های گوناگون قرار می‌گرفت و از کمک‌های جهادی محروم می‌گردید؛ اما استاد شهید با قاطعیت اعلام کرده می‌فرمود:

«به‌جای اینکه با مأمورین استخباراتی و در دهلزهای تاریک گفت‌وگو شود، بهتر است در روشنایی و با زمامداران کشورهای جهان گفت‌وگو کنیم و قضیه عادلانه کشور خویش را بازگو کنیم.»

با این طرز دید، استاد شهید از هر فرصتی که دست می‌داد فعالیت‌های بزرگ سیاسی را آغاز کرده تحولات سیاسی چشمگیر را رقم می‌زد، چنانچه در دوره ریاست خویش سفر هیئت مجاهدین را به امریکا رهبری کرد و مستقیماً با ریگان رئیس جمهور امریکا گفت‌وگو کرد، این سفر هیاهوی زیادی را در میان احزاب و گروه‌های جهادی و همچنان در میان سازمان‌ها و شخصیت‌های جهان اسلام برپا ساخت؛ اما گذشت زمان صحت و بعد نظر استاد شهید را ثابت کرد.

در همین راستا استاد شهید در میان شک و تردید و تبلیغات منفی بسیاری رهبران جهاد و گروه‌های اسلامی سفر تاریخی به مسکو انجام داد و با رهبران کرملین گفت‌وگو کرده جنایات ارتش اشغالگر سرخ و رژیم‌های مزدورشان با صراحت و قاطعیت بازگو کرد، بدین ترتیب استاد ربانی در میان سایر رهبران جهادی یگانه کسی بود که در قضایای اساسی عاطفی نمی‌اندیشید، بلکه دید و برخورد واقع‌بینانه داشت و مشکلات و رویدادها را با افق باز مورد ارزیابی و معالجه قرار می‌داد، استاد شهید در تصمیم‌گیری‌ها و برخوردهای خود با خود کفایی و استقلالیت عمل می‌کرد و هیچ‌گاهی زیر بار فشارها و تأثیرات دیگران قرار نمی‌گرفت،

استاد شهید همیشه محور تصمیم‌گیری‌ها و تحولات بود و دیکته‌های قدرت‌های خارجی و نفوذ بیگانگان را به حساب ارزش‌های فکری و منافع ملی و استقلالیت جهاد و مبارزه قبول نمی‌کرد، استاد شهید مرد مقاوم و سخت‌کوش بود که در سخت‌ترین شرایط از سنگر مبارزه و مُقاوَمَت عقب‌نشینی نکرد، شرایط دشوار دوران مُقاوَمَت گواه زنده‌مبنی بر ثبات و مُقاوَمَت استاد شهید است، در این دوره استاد شهید همراه با یاران و هم‌زمانش سخت‌ترین فشارها و حملات داخلی و خارجی را تحمل کردند؛ اما به‌هیچ‌رهر جهاد و مُقاوَمَت از مسئولیت‌های تاریخی و ملی خود هیچ‌گاهی شانه خالی نکرد و همین ثبات و مُقاوَمَت و ثقل شخصیت استاد شهید بود که مشروعیت دولت اسلامی را تا پایان حفظ کرد و سرانجام دشمن را از پا درآورد.

بازهم استاد شهید یک انسان بود:

آنچه در بالا اشاره گردید گوشه‌ای از ابعاد شخصیت استاد شهید را منعکس می‌سازد، شخصیتی که فضایل اخلاقی، صفات عالیّه انسانی و خصوصیت‌های فراوان قیادت و رهبری را در خود جمع کرده بود، از پروردگار متعال مسئلت داریم این فضایل و خوبی‌ها را در میزان حسنات استاد شهید حساب کند و از خطاها و لغزش‌هایش در گذرد و او را در جوار رحمت بی‌پایان خویش قرار دهد، ما در حالی که به استاد شهید با چنین نگاهی می‌بینیم؛ اما ایشان را معصوم و مبرا از خطا نمی‌دانیم و برایشان دعای خیر و طلب آمرزش می‌کنیم و کسانی که نسبت به رهبران و پیشوایان دینی و سیاسی جایگاهی بالاتر از این قایل می‌شوند خود اشتباه می‌کنند و برای پیشوایان خود سودی نمی‌بخشند، در قاموس اسلام تنها پیامبران معصوم‌اند و به فرموده نبی خاتم: «همه فرزندان آدم در معرض خطا اند.»

مجتهدان دینی و پیشوایان سیاسی خطا می‌کنند، اما مطابق اخلاص و نیت‌شان اجر و پاداش می‌گیرند، انسان‌هایی که جهاد و اجتهاد می‌کنند به لغزش و خطا نیز مُعرض می‌شوند، استاد شهید همه از این قاعده مستثنی نخواهد بود. شاید استاد شهید در مسیر طولانی مبارزه و جهاد و اجتهاد خود دچار لغزش‌ها و شکست‌هایی گردیده باشد که تاریخ و نسل‌های بعدی در باره آن قضاوت خواهند کرد؛ اما آنچه مهم است اینکه رهروان و علّام‌برداران استاد شهید باید بهتر بیاموزند و میراث مبارزه و جهاد استاد شهید را به درستی و نیکویی حمل کنند.

شکوہ عاطفہ

پوهنمل عبد الرؤوف مخلص - هرات
۱۳۹۱/۶/۱۱ خورشیدی

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه
وبعد!

انسان در دیدگاه اسلام اشرف موجودات و گل سرسبد کاینات
است، خدای متعال در آیه ۱۳ سوره جاثیه می‌فرماید:

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.»

از این رو سواد اعظم نصوص کتاب و سنت بر محور انسان می‌چرخد
و اینکه او از چه مسیری باید حرکت کند؛ تا آئینه‌دار رسالت بزرگ
خویش در قلمرو هستی باشد.

در واقع سخن از ماسوای انسان در قرآن و سنت محدود و
ضمنی است. این بدان معنا است که انسان همان آئینه‌ای است که تجلیات
او بر همه هستی این جهان تا ملاء اعلی می‌تابد و با نهوض و اصلاح او
جهان نیز به صلاح و سامان می‌آید. همچنان که اگر این انسان به فساد و
تباهی گرایید، جهان ماحولش را نیز به تباهی می‌کشاند:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»

یکی از مهم‌ترین امکاناتی که اسلام در اختیار انسان (خلیفه الله) می‌گذارد، رشد و ارتقای ظرفیت و شخصیت اوست؛ با عقیده، با علم، با ساماندهی روحی و اخلاقی و با تربیت جهادی.

پس تولید نسل، رهبری و تولید انسان رهبر، هنر اسلام است. استاد شهید به حق یکی از همین انسان‌های والا بود، شخصیتی که دعوت و نهضت اسلامی او را ساخت و در شرایط بحرانی برمسند رهبری یک ملت نشاند.

شاید رهبری یک کشور و یک ملت در شرایط عادی و در بستر آرامش و رفاه کار بس دشواری نباشد و کسانی بتوانند با فراهم آمدن پاره‌ای از عوامل و شرایط به فرازهایی از توفیق، در این عرصه دست یابند؛ اما رهبری در شرایط بحرانی بدون شک توانمندی‌های عظیمی را می‌طلبد که بی‌گمان، این توانمندی‌ها در وجود این شخصیت استثنایی زمان‌ما گرد آمده بود.

بنده در این عجله کلام که بنا به توصیه مستعجل استاد گرانمایه، جناب آقای شاداب و از باب ادای بخشی از دین عظیمی که استاد شهید بر ذمه همگی ما دارند؛ باید چیزی در این باره بنگارم، اجازه می‌خواهم برابعدی از شخصیت آن رادمرد به گونه گذرا اشاره مختصری داشته باشم:

الف: سعه صدر و سعه نگاه:

با آنکه استاد شهید بنیان‌گزار و رهبر یک تنظیم بزرگ بود؛ اما فراتر از چهارچوب تنظیم خویش زندگی می‌کرد.

جمعیت اسلامی در قلمرو رهبری استاد، نه فقط همیشه کانونی بود برای درهم تنیدن نخبگان فکری و نخبگان اجتماعی؛ بلکه تکیه گاهی نیز برای همه کسانی بود که در تب و تاب یک انقلاب و در گیرودار تنگناها و فشارهای گونه‌گون به پناه گاهی مطمئن می‌انداشیدند. در همچون اوضاع

و احوالی جمعیت هویتی بود در حجم و قامت هویت یک ملت بزرگ که می توانست از امیدها و آرمان های مردم خویش آینه داری کند. شاید خصلت دگرپذیری و تحمل را بتوان یکی از الزامات این افق وسیع در نگاه و نگره استاد شهید تلقی کرد.

جالب اینکه او بر جهان بینی و نگرش منتسبان به تنظیم خود نیز این روحیه و نگاه فراگیر را گسترانیده بود و از این رو جمعیت اسلامی او قبل از آنکه یک تشکل پیچیده حزبی و سیاسی باشد، شبیه یک نهضت و یک خیمه وسیع به وسعت جغرافیای همه انسان های این سرزمین بود، به نحوی که در آن انگاره های تجزّی و تمیز و تمایز رنگ می باخت.

هر کس با هر طرز دید و هر علاقه و سلیقه ای از دریای وسیع عاطفه استاد سیراب شده می توانست همگان می توانستند بسیار زود خود را به او نزدیک و نزدیک تر احساس کند، در سکوت او همان قدر مهر و عاطفه موج می زد که در کلام او، نگاه او همان قدر مخاطبانش را راضی می ساخت که رویه و تعامل او، هم آوایی با وی مددی بود که جان و روان همراهانش را لبریز از انبساط می گردانید.

استاد شهید، به حق در این راستا مصداق این سخن جاودانه بود که:

«إِنَّكَ لَا تَسْعُ النَّاسَ بِأَمْوَالِكَ فَسَعَهُمْ بِأَخْلَاقِكَ»

(تو هر چند از ثروتی سرشار برخوردار باشی؛ اما بدان که بی گمان با ثروت نمی توانی همه مردم را از خود راضی گردانی؛ چرا که دامنه نیاز و وسعت خواسته های مردم بسا بزرگ تر از میزان ثروت تو است؛ اما بی گمان می توانی با اخلاق دریا گونه و امواج بیکران عاطفه خویش سیراب شان گردانی؛ پس این گونه زندگی کن و این گونه باش.)

ترابط و پیوستگی، میان استاد و طیف های مختلف اجتماعی، محیط و دامنه محبوبیتش را؛ تا دور دست های قلوب اقشار و لایه های مختلف جامعه می گسترانید.

استاد به مخاطبان خود گوش فرا می‌داد؛ به احساسات و مشاعر ایشان احترام می‌گذاشت؛ انگیزه‌های فروخته در وجود ایشان را در راستای ایفای مسئولیت به جهش و جنبش در می‌آورد؛ به تلاش‌ها و مجاهدات ایشان وقع می‌نهاد؛ یکایک آنان را با حوصله کم‌نظیری می‌فهمید و ارشاد می‌کرد و نهایتاً از همگان در مسیر ایفای هدف و مرامی که بدان می‌انداشیدند حمایت می‌کرد.

شاید گراف نباشد؛ اگر بگوییم که حمایت اخلاقی و روحی استاد، بیش از حمایت‌های مادی او برای مخاطبش اقناع‌کننده بود، بی‌شک که همه کس در کنار استاد، کرامت‌انسانی خویش را به‌درستی معنی‌دار می‌یافت.

با چنین رویکردی در عرصه روابط اجتماعی با زیرمجموعه‌هایی، زیرچتر هدایتش بود که شخصیت‌ها در اتمسفر رهبری‌اش می‌رویدند و راه‌رشد و شگوفایی را به‌روی خویش هموار می‌دیدند. از این‌رواست که ما واقعیت درخشش ظرفیت‌ها را در محیط‌عمل استاد بیش از هر شخصیت کاریزماتیک دیگر در عرصه کشور مشهود می‌بینیم.

چرا و چسان بیشترین گزینه‌های مطرح برای تحمل مسئولیت‌های سخت‌وسنگین در کشور از میان جمعیت اسلامی سر برآوردند؟ صرف‌نظر از این واقعیت که تا چه حد توانستند در پیشگاه ملت و در تارنمای وجدان خویش مصداق عینی چنین نقشی باشند؛ پاسخ آن را باید در وسعت نگاه و افق رهبری استاد شهید جستجو کرد. هر چند از بیان این واقعیت ناگزیریم که اگر همه‌آنانی را که از محیط و ماحول شخصیت استاد برای رهبری سر برآوردند در یکجا گرد آوریم، فضای خالی‌ای را که نبود استاد در عرصه قیادت پدید آورده‌است شاید پرکرده نتوانیم.

ب: توان استمرار:

همه می‌دانیم که رهبری استاد در بیشترین مقاطع با شرایط سخت و بحرانی در کشور و محیط ماحولش همراه بوده است، به گونه‌ای که اوضاع و شرایط در بسا از حالات به نحوی متلون و ناپایدار بود که مسیر فردا را برای سکان‌داران اوضاع کشور از بسا جهات تیره‌وتر می‌گردانید. از جانب دیگر توان مانور در دل تندبادهای حادثه گاه آن چنان محدود بوده است که مهار چنان شرایط بحرانی را کاری تقریباً ناممکن می‌گردانیده است، به طوری که در مقاطعی دستیابی به هدف آن چنان از دست‌رس دور و دورتر می‌نموده که روزنه‌ها به سوی آینده همه در سایه سهمگین توفان از انظار ناپدید می‌گردیده‌اند. در چنان شرایطی بسیار طبیعی می‌نمود که رهبری عذر تقصیر به آستان ملت پیش آورده، پرچم مسئولیت را از شانه فرو اندازد و گوشه عافیت اختیار کند؛ اما استاد مرد تسلیم شدن به واقعیت‌های تلخ نبود؛ بلکه همیشه به استمرار می‌اندیشید؛ او از آن کسان بسیاری نبود که عدم توفیق خویش در حرکت به جلو را به شرایط دشوار و سخت نسبت می‌دهند؛ بلکه از معدود کسانی بود که شرایط سخت را سکویی به سوی عبور به فرصت‌های جدید می‌سازند.

به تصور من استاد همیشه نه به قدرت؛ بلکه به ادای مسئولیت و دین سنگینی که یک انقلاب خونین بر دوش او گذاشته بود، می‌اندیشید. اگر دوره رهبری استاد به طور اجتناب‌ناپذیری از خطاها، ضعف‌ها، تلخی‌ها و مرارت‌هایی که گاه بر جغرافیای کشور سنگینی می‌کردند خالی نبود - که شاید این بخشی از واقعیت غیر قابل گریز این مقطع از حیات سیاسی و اجتماعی ملت ماست؛ اما با درک عمیق که از اندیشه‌ها، آرمان‌ها و تصورات استاد داریم؛ با همه ایمان و اطمینان می‌توانیم بگوییم که او نه در گیرودار حادثه‌ها و نه در اوج شکوه قدرت هرگز به خدای

خویش پشت نکرد و در همه حال به خیر و عافیت و رفاه مردم خویش می‌اندیشید.

اگر منصفانه قضاوت شود، شاید در بیشترین احوال بحران‌ها بر او و بر کشور تحمیل می‌شدند و هرچند توفیق مهار آن‌ها از همه جهت و در همه حال با او همراه نبود و در پاره‌ای از موارد چه بسا انتخاب‌های او نیز لزوماً و به اقتضای بشری از خطا عاری نبودند؛ اما او با ایمان و اعتماد به نفسی کم‌نظیر به‌افق می‌نگریست، با ثبات و اطمینان عمیق به آینده نگاه می‌کرد و اراده بلند و استوار او هرگز در حصار لحظه‌های سخت و نفس‌گیر نمی‌پژمرد، چنان که هرگز هیولای هراس و دلهره بر روح عظیم او چیره نگردید.

اگر استاد در کش و قوس بحران‌های مدام و لاینقطع تحمیلی همیشه بر خود به شکل قابل قبولی مسلط بود؛ اگر او می‌توانست همیشه به استمرار فکر کند و بتوانمندی به جلو بنگرد؛ این خصلت در هستی وی بدون شک ناشی از ایمان راستین او به هدف والایش و پیوستگی راسخ او در لایه لایه از ژرفای نگرشش به اعتقادات استوار دینی و معنوی و ارزش‌های فناپذیر روحی‌ای بود که او بدان‌ها وابستگی داشت.

هیچ از یاد نمی‌برم که روزی در جمعی از هم‌زمانش می‌گفت:

«سرمایه اصلی انسان مؤمن، عقیده و دعوت اوست، عقیده لباسی نیست که هر وقت از آن خوشت نیامد آن را از تن بیرون آورده و به گوشه‌ای بیندازی، عقیده مؤمن، حیات، هستی و هویت اوست، نه یک لحظه می‌تواند از آن جدا زندگی کند و نه بدون آن هستی او معنا و مفهومی خواهد داشت.»

حتم دارم که مشاهده، آرامش عمیق در ژرفای وجودش به‌طرز اعجاب‌انگیزی از بعد عرفانی حیات وی ترجمانی می‌کرد، به گونه‌ای که معاشراش بیش از دیگران به این حقیقت باور داشتند که او در

قلعهٔ تسخیرناپذیری از ایمان و اطمینان زندگی می‌کند.

بر پای‌بست همین مایه‌ها و ارزش‌ها بود که او به یک اعتدال و ثبات درونی عمیقی دست یافته بود. پیوند بی‌ریای او با پروردگار متعال و ارتباط عارفانه‌اش با مولایش در سیمای نمازهای خاشعانه و نیایش‌های عارفانه‌اش متجلی بود و با این ره توشه از قوام ربانیتش بود که مؤمنانه به رسالت بزرگ فرارویش می‌اندیشید و در بیشترین حالات از دهلیز تاریک زمان سر فراز و درخشنده بیرون می‌آمد.

اکنون که او در میان ما نیست و فقدان وجودش بر مساحت هویت جمعی ما سنگینی می‌کند و اکنون که می‌دانیم پر کردن جایگاه او برای یک و یا چندین تن از تبار یاران و عزیزانش امکان‌پذیر نیست، وقت آن است که برای دنبال کردن آرمان بلند او، به‌خرد و اندیشهٔ جمعی روی بیاوریم و راه را بر لشکر تشنه و دلهره و تردید و بر وسوسه‌های خناسِ نفوسِ اماره ببندیم.

برای یافتن راه آینده قبل از هر عامل دیگری به کتاب خدای خویش و سنت پیامبرش صلی الله علیه وسلم روی آوریم و تمام عظمت یک تاریخ را فدای هوس‌بازی‌های سیاسی خویش نکنیم.
رحمت حق بر روان پاکیزهٔ استاد شهید.

مبارزه او دعوت د ارواح
بناد استاد رباني له نظره

داکتر فضل الرحيم بصيرت
د کابل پوهنتون د شرعياتو پوهنځی

الحمد لله رب العلمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و على آله و
أصحابه اجمعين

ګاونډی هیواد پاکستان ته د نورو وطنوالو په شان مهاجر شوم تر
څو ځان د کمونستانو د قتل او یا زندان څخه وژغورو هلته په پشاور کې
د اسلامي حرکت د ځوانانو ترمنځ بعضی مسایل ډیر ګرم ؤ وه چه مونږ یی
هم په حقیقت نه پوهیدو چه د هغه جملی څخه یوه مساله د فرهنګی مبارزی
کول او یا وسله واله مبارزه او دعوت کول دی هر چا خپل نظر درلود البته
د اکثر ځوانانو نظر دا ؤ. چه وسله واله مبارزه ته یی لومړی والی ورکولو
او په همدی علت د مرحوم استاذ ربانی پسی داسی اوازی مشهوری وی چه
ګوندی استاد ربانی فرهنګی مبارزه او دعوت غواړی نه وسله واله مبارزه
او دعوت او دا مساله د استاذ په ضد د تبلیغاتو یوه مهمه وسیله وه چه
استاد د جهاد طرفدار ندی او یا ورڅخه منکر دی.

زه هم په هغه وخت کی د وسله والی مبارزی سخت طرفدار اوم ځکه د
یوه طرفه د خپل وطن څخه شړل شوی اوم او د بله طرفه یو ځوان او د ګرمو
احساساتو خاوند اوم او هم د افغانستان عام خلک می هره ورځ لیدل چه
زندانونو ته بیول ګیږی لکه چه قرآن کریم فرمایي: «قال هل عسیتم ان کنت

عليكم القتال الا تقاتلو قالوا و مالنا الا نقاتل في سبيل الله و قد اخرجنا من ديارنا و ابناثنا» (سوره بقره: ۲۴۲)

هغه رساله چه محترم استاذ پکی د مبارزی او دعوت په هکله خپل نظر څرگند کړی ؤو، هغه څه وخت وروسته زما لاسی ته راغله چه عبارت د [څه رنگه مبارزه او دعوت] څخه وؤ فکر کوم چه دا ۱۳۵۸هـ ش کال وو د استاد دغه رساله ما په دیر دقت سره ولوستله او د لوستلو څخه وروسته یی استاد زما په سترگو کی یو عظیم شخصیت ښکاره شو، پدی پوه شوم چه استاد یو علمی شخصیت دی اسلامی رهبری پیژنی او د سلام او دعوت سره آشنا دی او هغه څه چه د هغه په ضد تبلیغات گيږی حقیقت څخه لیری بریښی بلکه هغه ځوانان چه په هغه وخت کی داسی لیکنو او نظریاتوته په بده سترگه کتل او یایی رد کولی که اوس دغه رساله یو کرت بیا د انصاف په سترگه ولولی زه یقین لرم چه پدغه لیکنه به اوس مکمل قناعت ولری پداسی حال کی چه اوس ټول خلک د سالمی مبارزی او دعوت خبری کویی او وسله والی مبارزی ته تروریزم وایی او اوس ټول سیاسی احزاب د جنگ څخه د کرکی چیغی وهی او دا یو نامناسب عمل گنی خو مرحوم استاد ۳۲ کاله د مخه د سالمی مبارزی او دعوت اواز پورته کړی ؤو، او دایی ویلی ؤو چه وسله واله مبارزه یو مجبوریت دی او په هغه وخت کی باید وشي چه ټولی مسالمت آمیز لاری بندی شی، مرحوم استاذ بدغه رساله کی اسلامی مبارزه او دعوت تعریف کړی او هم یی د دغه مبارزی لپاره څو مهم اصولونه ذکر کړی چه د هغه جملی څخه یوه برخه ستاسو سره شریکوم.

ارواح بنیاد استاد پدغه رساله کی وایی: (د اسلامی مبارزی د اهدافو او وسایلو سره آشنای د دعوت د کتاب د الف با څخه گنل گيږی هغه څوک چه د اسلامی مبارزی د معنی سره آشنای ندی او د دغه مبارزی د وسایلو څخه بی خبره وی دغه خلک په توره تیاره کی روان دی او خپل ځان او نور خلک په طرف د نابودی او هلاکت بیایی. اسلامی مبارزه او دعوت یو تند او تیز شعار ندی او نه یو بی حاصله خیزی دی. او نه په سوک سره د چا وهل دی بلکه اسلامی مبارزه یو با

سنبجشه او تاثیرناکه خبره ده او یو ترتیب شوی قدم دی او یو با عقله
گذاردی چه دشمن خای په خای فلج گړی)

مرحوم استاد پدغه حرفونوکی اسلامی مبارزه تعریف گړی او دایی
واضحہ کړی چه د اسلامی دعوت خاوند په دیر عقل او فکر سره خپل قدم
وراندی اخلی لکه چه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمایي: (مسلمان
دیو یو سوړی خخه دوه کرتی نه چیچل گیری) پدی معنی سره چه که
مسلمان یو کرت خطا او یا سهوه شی نو باید دوهم کرت هغه خطا تکرار
نگړی ددی وجهی خخه دیرو غربی لیکوالانو د اسلام د پیغمبر حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم د نابغه په نوم یاد گړی خکه هغه خپل ۲۳ کلنی
رسالت کی داسی قدمونه اخستی چه دیو با احتیاطه با تدبیره او با فکره
قدمونه وؤ.

ارواح بنساده استاد دغه نقطه هم واضحہ کړی چه خوک چه اسلامی
مبارزه او دعوت نه پیژنی او یایی وسایل نه پیژنی داسی مسلمانان او
رهبران خپل خآن او نور خلک د تباهی په طرف بیایی.

چه البته ددی خبری سند د اسلام د سترلارښود حضرت محمد صلی
الله علیه وسلم دغه حدیث دی چه فرمایي: (د قیامت د علامو خخه یوه
داده چه نا پوهه عالمان او رهبران به د خلکو مشران وی او خلکو ته
به بی علمه فتوی گانی ورگوي، چه نتیجه به یی داوی چه دا خلک
پخپله هم گمراهان وی او نورو خلک هم بی لاری کوی).

امام ابوحنیفه فرمایي: (زه مناسب گنم چه په دری کسانو باندی
بندیز او حجر و لږوم، یو نا پوهه داکتر و دوهم لیونی مفتی او دریم
هغه کرایه دار چه د کرایي پیسی نلري او خلکو کورونه په کرا باندی
نیسی)

امام ابوحنیفه په پورتنی نص کی واضحہ کړی چه هغه خوک چه داکتر
نه وی باید د خلکو علاج ونگړی خکه دا د خلکو د تباهی سبب گرځي او
همدا رنگه هغه نا پوهه عالم او مفتی چه د پوره علم خاوند نه ویی او د وخت

او زمانی حالات نه پیژنی او خلکو ته فتوی گانی ورگوي داسی مفتیان د خلکو د هلاکت سبب گرځي.

رسول الله صلی الله علیه وسلم یو وخت یوه سریه او وړه ډله جهاد ته ولیگله پدغه سفر کې د دوی څخه یو ملگری زخمی شو و بیا دغه زخمی ته د غسل کولو ضرورت پیدا شو د خپلو ملگرو څخه یی پوښتنه وکړه چه آیا زه تیمم کولی شم ځکه زما بدن زخمی دی ملگرو او مشرانو یی فتوا ورکړه چه خامخا غسل وکړه کله یی چه غسل وکړو دهغه زخمو نو ته یی ضرر وکړو او بالاخره دهغه په سبب وفات شو کله چه دغه ډله مدینه منورې ته راغله او رسول الله صلی الله علیه وسلم پدغه مساله خبر شو نو ویی ویل (چه زخمی صحابی تاسو به غلطه فتوی وژلی دی او د جاهل انسان لپاره شفا پوښتنه کول دی او د دغه زخمی لپاره تیمم کول کافی وو.)

ارواح بنیاد استاذ د اسلامی دعوت او مبارزی طریقه داسی تعریف کوي: (اسلامی دعوت او مبارزه په هوا کې نه ترتیب گیرې او نه په وهم او خیال باندی تکیه او اعتماد کویی بلکې اجتماعی واقعیتو نه او زمونږ ضرورتونه د اسلامی مبارزی نوعیت او شکل تعیین کوي او پدی اساس اسلامی دعوت او مبارزه کله په صورت د سالم او منطقی دعوت او کله په تند او انقلابی صورت کی او کله د وسله والی مبارزی په شکل باندی صورت نیسي.)

که مونږ د استاد پورتنی نس ته څیر شو دا راته روښانه گیرې چه اسلامی دعوت د زمان او مکان شروط په نظر کی لري، خواصل په اسلامی مبارزه او دعوت کی دادی چه باید مسالمت آمیز اوسی نه دا چه په توره او توپک باندی شروع شی ددی خبری روښانه دلیل د قرآن کریم آیاتونه او د رسول الله صلی الله علیه وسلم عملی طریقه وه، قرآن کریم فرمایي: (ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن)

ای رسول الله خلک د اسلام لپاره ته په حکمت، فهم علم او عقل او نیکی طریقی سره دعوت کړه او د سلام مخالفینو سره په معقوله طریقه بحث او مناظره وکړه.

او همدارنگه کله چه رسول الله صلی الله علیه وسلم په اوم کال د هجرت د حدیبی د صلحی څخه وروسته د دنیا پادشاهانو ته خپل پیغامونه ولیکل نو د روم پادشاه ته یی داسی وویل: (سلامتیادی وی په هغه چا چه د حق اطاعت کوی او وروسته عرض دادی چه ته مسلمان شه نو الله به تا سالم او روغ وساتی او کنه مسلمان گیرې نو زموږ او ستاسی د عامه ملت او عوامو ترمنځ مانع مه واقع گیرې ترڅو موږ د اسلام دعوت خلکو ته ورسو او که ته ددی کار څخه موږ منع کړی نو ددغه عامه خلکو گناه او مسولیت ورځ په قیامت ستا په غاړه دي.)

پدغه حدیث شریف کی رسول الله صلی الله علیه وسلم په سالمی مبارزی او دعوت باندي د روم قیصر ته دعوت ورکړی نو ویلی شو چه زموږ د اسلام دعوت اصلاً دیو سالم اوبی د تند عمل څخه شروع گیرې او کله چه وسله والی دعوت ته ضرورت پیدا شی نو دا د ضرورت حالت دی او هر امت او قوم په دنیا د خپل ځان څخه د دفاع حق لري په اخر کی مو په لوی خدای سپارم والسلام علیکم ورحمت الله

روساوسره د شهيد استاد
رباني د سولي د مذاكراتو لنډيز

د استاد واصل نور مهمند لخوا

دغه خبر د افغانستان د مجاهدينو د اسلامي اتحاد د دارالانشاء له لاري
رسنيو ته دنشر لپاره وسپارل شو

پيښور- دنومبر نهه ويشتمه: دروسا نو د يرغل نه وروسته د لومړي
حل لپاره د شوروي اتحاد چارواكو د افغان مجاهدينو سره رسمي خبري
سرتړه رسولي دي.

دغه خبري د يكشنبې په ورځ دنومبر د مياشتې په اوږه ويشتمه نيټه په
اسلام آباد كښې سرتړه ورسيدې. په دغو مذاكراتو كښې د افغان مجاهدينو
په استازيتوب انجينر عبدالرحيم اوبهيرا لدين غيرت او د شوروي اتحاد په
استازيتوب په اسلام آباد كښې د دوي د سفارت لورپور و چارواكو گډون
كړي وه.

د مذاكراتو په دغه لړۍ كښې د افغانستان د مجاهدينو د اسلامي
اتحاد استازو شوروي چارواكو ته د يو شمير هغو بندي مجاهدينو لست
چه د شوروي اتحاد او د دوي د گونډاگي رژيم له خوا نيول شوي او تر اوسه
پورې يې برخليک معلوم وه و سپاره او د دوي نه يې غوښتنه و كړه چه
دنوموړو د برخليک په هكله معلومات ور كړي.

همدارنگه د مجاهدينو استازو د دوي نه غوښتنه و كړه چه د هغو ټولو

افغانی بنديا نويو لست دی دوی ته وسپاری چه شوروی اتحاد ته لیږدول شوی دی.

دښه نیت دښو دلو په موخه مجاهدینو هوکړه وکړه چه دسلو مجاهدینو په بدل کښی څلور روسی عسکر خوشی کړی، همدارنگه دواړو جانبو هوکړه وکړه چه دمذاکراتو دغه لړی به په راتلونکی کښی روان ساتی.

ددسمبر دویمه: شوروی اتحاد سره دمذاکراتو په هکله دافغانستان دمجاهدینو داسلامی اتحاد دریس پریکړه لیک:

موخه دجمعی په شپه چه ددسمبر دویمی نیټی سره سمون خوری دپاکستان نه د عربستان په لورو خوځید.

دپلاوی مشری دښاغلی استاد برهان الدین ربانی په غاړه وه اودپلاوی په ترکیب کښی حضرت صیغت الله مجددی، عبدالقدیر کریاب، انجینر محمد ایوب او انجینر محمد اسحاق گډون لری.

دشوروی اتحاد دپلاوی مشری به دبهرنیو چارو دوزارت دلو مری مرستیال رایولی وړانتسوف په غاړه وه.

هیله کیږی چه نیغ په نیغه مذاکرات به ددواړو اړخونو ترمنځ ددسمبر دمياشتی له دریمی څخه ترڅلورمی نیټی د سعودی عربستان دطایف په ښار کښی سرته ورسېږي.

استاد برهان الدین ربانی طایف ته دتلو نه مخکی لاندینی پریکړه لیک صادر کړ:

۱. روسی چارواکو دملگرو ملتونو دخاص استازی له لاری مجاهدینو سره دنیغ په نیغه مذاکراتو غوښتنه کړی، مجاهدینو پداسی حال کښی چه ځانگړی قدرت او توانمندی څخه برخمن دی سعودی عربستان یی دخبرود پرمخ بولود ځای په توگه پیشنهاد کړی.

۲. روسی چارواکو سره مو خبری پدی دلیل منلی چه یواځی روسان زموږ سره طرف دی نه لاسپوڅی رژیم. دروسانو سره زموږ مذاکرات پدی معنی دی چه دژنیو مذاکرات دمجاهدینو دشتون نه پرته سرته رسیدلی دی.

ونه شوکړای چې صلح منځ ته راوړي.

۳. مونږ به دروسانو سره دخبرو په لږ کښې دروسانونه وغواړو چې په کامل اوبې له ځنډه روسی لښکری د افغانستان څخه وباسی، همدارنگه دهغو وړانیو جبران چې دروسانو دیرغل په دوران کښې منځ ته راغلی په غاړه واخلي او په بیړنی ډول هغه ماینونه چې داشغال لاندی سیمو کښې ددوی له اړخه خښ کړی شوی دی پاک کړی اود مجاهدینو د لاس لاندی سیمو نقشی د ماینونو د پاکولو په موخه دوی ته وسپاری.

همدارنگه دروسانو ته به غوښتنه وکړو چې زمونږ په کورنیو چارو کښې لاس وهنه بنده اولاسپوڅی رژیم ته د وسلود ورکړی نه ځان وساتی سره له دی چې پوره باور لرو چې یادی وسلې به د غنیمت په ډول زمونږ ولکی ته راځی.

۴. مونږ نړیوالو ته اعلانوو چې زمونږ جهاد به زمونږ د ملت د غوښتنو سره سم د اسلامی نظام د ټینګښت پوری دوام ولری اود صبر او پایښت په روحیه به افغانستان د جګړې نه وروسته بیا جوړوو.

۵. یو ځل بیا یادونه کوو هغو ټولو کسانو ته چې دنوروسره تړلی نه دی او هغو کسانو ته چې دخپل ملت کړنښتو ته بیرته راگرځی او خپلو تیرو کړنو باندی پښیمانی ونښی د بڅښنی وړ به وگرځی.

۶. موثر د سعودی عربستان، پاکستان اود ټولو اسلامی اودوستو ملګونو څخه چې دهیواد د ازادی او خپلواکۍ د لاسته راوړلو په لاره کښې یی مونږ سره مرسته کړی او کوی یی مننه کوو.

د طایف مذاکرات

د افغانستان د مجاهدینو اسلامی اتحاد او روسیانو تر مینځ لومړنی مذاکرات د ۱۹۸۷ کال د دسمبر د میاشتې په ۳ نیټه د سعودی عربستان د طایف په ښار کی شروع شول. چی ددی مذاکراتو مشری د مجاهدینو د اتحاد ریس او د جمعیت اسلامی امیر ارواښاد شهید استاد برهان الدین ربانی په غاړه وه. حضرت صاحب صبغت الله مجددي او عبدالقدیر کاریاب او نور

ورسره د سفر ملګری وه. همدارنګه د روسیانو د ډلې مشري د وخت د خارجه وزارت لومړی مرستیال (رایولی وړانتسوف) کوله چې ورسره شپږ تنه نور د شرق میانه، جنوبی آسیا او افغانستان د چارو متخصصین وه.

مذاکرات د طایف ښارد کانفرانسو نو په قصر موتمر کې د اېر شوه چی دوه ورځی یی دوام درلو. د مذاکراتو د شروع څخه یوه ورځ مخکی د دواړو خواو څخه راغلی پلاوی د ترکی الفیصل له خوا یو بل ته معرفی او ور پیژندل شول. د پیژندګلوی څخه وروسته په غیر رسمی ناسته کی شهید استاد ربانی د روسی پلاوی مشر (وړانتسوف) ته وویل (هیتلر یوازی یو ژمی د روسیانو سره جنگ وکړ په نتیجه کی تاسو روسیان څومره زیات د هیتلر څخه نفرت لری، پداسی حال کی چی روسیانو زموږ په هیواد دالس ژمی او اوږی کیږی چی جنگ کوی ایا تاسو د افغانانو احساسات د ځان په مقابل درک کولی شی.) همدارنګه شهید استاد د کورباچوف د کتاب په حواله چی لیکلی وه باید چی د شطرنج سیاسی لوبه د نړیوالو اپیکو څخه پاکې وی. نو وړانتسوف ته یی وویل چی تاسو روسان باید موږ سره په صداقت د مذاکراتو میز ته کښینی، او زموږ سره شطرنج د لوبی مکر او فریب پرېږدی. بیا شهید استاد د وړانتسوف څخه پوښتنه وکړه چی په مسکو کی هوا څنګه ده؟ هغه په طبیعی شکل ځواب ورکړ ښه یخه ده، نو په مقابل کی استاد وویل ځکه د مسکو هوا یخه ده چی کرم اور مو موږ ته (افغانستان) ته راوړی نو خامخا به مسکو یخ وی.

رسمی مذاکرات د طایف ښار په مؤتمر قصر کی پداسی حال کی شروع شول چی د سعودی پاچا ملک فهد خپل حکومتی کارمندان په مذاکراتو کی د ناستی څخه منعه کړی وه. مذاکراتو په شروع کی وړانتسوف په خبرو شروع وکړه او خپل اظهارات یی د مجلس کډونوالو ته واورول د وړانتسوف څخه شهید استاد ربانی د وړانتسوف څخه مننه وکړه او زیاته یی کړه. ددی په خاطر چی تاسو د دریم ګری په صفت خپل نوی نظریات موږ ته اورولی وایی، نوی ندی. او زاړه نظریات مو بیا بیان کړه. نو زما نظر ددی چی تاسو موږ سره صلحه نشی کولی. ځکه چی ستاسو طیاری همدا اوس

زمونږ په کلیو او بانډو بمباری کوی تانکونه او عسکر مو زمونږ خللک وژنی.

زمونږ په عقیده اول شرط دادی چی د ملت د سرنوشت ټاکنه پخپله د ملت حق دی، نه د پاکستان، نه د ایران او نه د روس. د اوس مهال لپاره د صلحی موضوع مطرح ده د قدرت تقسیم نه خلک تر ټولو زیات صلحی ته ضرورت لری، زمونږ جنک د صلحی لپاره دی. زه تعجب کوم چی تاسو اصرار کوی چی د فعلی رژیم د شراکت پرته به هیڅ حکومت نه قبلیری. زمونږ یو میلیون و کړی شهیدان پنځه میلیون مو مهاجر او وطن مو ویجاړ شو ایا دا ددی لپاره چی تاسو خپل نوکران په قدرت کی وساتی. که ستاسو مطلب همدا وی نو ډیره زیاته غلطه او ظالمانه لار مو خپله کړیده. د اوس وخت لپاره زمونږ په هیواد کی دوه شیان د صلحی د راتلو خنډ دی!

اول: ستاسو عساکر

دوهم: ستاسو په لاس کیښنول شوی کوډاکی دولت چی تاسو تری ملاتړ کوی.

د اوس وخت لپاره مشکل نجیب نه دی، چی تاسو د هغه وړاندیز او همکاري کوی. مشکل ستاسو عساکر او تعرض دی. که تاسو خپل عسکر زمونږ د هیواده او باسی مونږه به خپله صلحه وکړو یوه داسی صلحه چی دامی او پاییده به وی چی د خارجیانو د مداخلی څخه پاکه وی. تاسو وویل چی تاسو د صلحی نه خوښونکی طبیعت لری؟ بلی هو، مونږ د هغه چا سره صلحه نه کوو چی د خپل ملت قاتلان دی او د پرديو په ټانکونو خپل خللک وژنی.

زه تاسو روسانو ته توصیه کوم، که غواړی چی د افغانستان د ملت سره ښی او دوستانه اړیکې ولری نو باید د یو تعداد مشخصو خلکو څخه ملاتړ ونکړی. او بیا دوباره د داسی یو غلط عمل مرتکب نشی. د اسلام د نظره هره تکراری کناه لویه کییره کناه کنل کیږی. د افغانانو د پیژند کلو په هکله خپل معلومات نوی کړی، او او کوری چی مونږ مجاهدین د ټولی نړی

سره د روسانو په شمول ښی اړیکې غواړو. ملتونه جنګیږي ولی د صلحې په وخت کې سره روغه کوی او د یوې دایمې سولې لپاره باید حقایق ولټوو. زه تاسو (روسی هییت ته) حقائق تشریح کوم هغه چې تاسو ورته عموميات وایې. تاسو په خپلو خبرو کې وویل چې مونږ په پاکستان کې مبارزه کوو. د اوس لپاره زموږ مبارزې ستاسو په سرحدی ولایاتو کې جریان لری. او تاسو ته معلومات شته چې لینن روسی ته له راتلو څخه د مخه په جرمني کې وو. او تاسو ته دا هم یاد دی چې مونږ په خالی لاس جهاد شروع کړی تاسو د خپلو نظامیانو څخه پوښتنه وکړې هغه اسلحې چې تاسو افغانستان ته راوړې وی مونږ اوس همغه اسلحې ستاسو په خلاف استعمالوو.

تاسو په خپلو خبرو کې په افغانستان زیات تمرکز وکړ، تاسو د روسی په نمایندګۍ راغلی یاست تاسو د افغانستان نماینده او وکیل نه یاستی. مونږ د هر خارجي تجاوز په مقابل کې جنګیږو، تاسو او ستاسو کوداکیان ستاسو په اسلحو جنګیږي، البته د افغانستان دوستان او هغه څوک چې د افغانستان د ازادۍ لپاره کومک کوی مونږ یې کومکونه منو خو هیچاته په خپلو داخلي چارو کې د مداخلې حق نه ورکوو. په افغانستان کې اصلا داخلي جنګ ندی، اصلا جنګ د شوروی اتحاد د مداخلې او دهغوی حمایه د یو څو کسانو څخه دی. تاسو د افغانستان ښکلا او سرمایې څخه یادونه وکړه، تاسو باید راکټونه، طیارې او ماډرن اسلحې افغانستان ته نه وی روانې کړې. تاسو د ځان نه پوښتنه وکړې. تاسو وویل چې شوروی خپل کومکونه لاپخوا شروع کړي، پداسې حال کې چې په افغانستان هیڅ شی ندی پاته هر څه وران شوی او فعلا جنګ روان دی. تاسو وعده وکړه چې کومک کوی، ولی زموږ غوښتنه داده چې خپل عسکر مو له افغانستان څخه وباسی او زموږ په داخلي چارو کې مداخله مه کوی.

زه پدې تاکید کوم چې فوراً مو قواوی حتی د ۱۵ فبروری ۱۹۸۸ کال څخه د مخه له افغانستان څخه بهر کړي. مطمین اوسی چې ستاسو د قواوو له وتلو وروسته به هیڅ نوع داخلي جنګ واقع نشی.

۴ دسمبر: وخت ۷:۳۰ ما بنام د یکشنبی ورځ، استاد رباني: مونږ مجاهدين او د افغانستان خللک سوله غواړو، سوله مو غوښتنه ده، سوله مو هدف دی، او سوله مولاره ده، ترڅو چی د جنگ عوامل د مینځه نه وی تللی سوله به معنی او دوام ونلری. د جنگ عوامل په عدل سره د مینځه ځی او عدل باید په حقیقت ولاړ وی، حق هغه وخت رښتینو نولی ته رسیری کله چی باطل د مینځه لاړ شی. د افغانستان خللکو د سولی لپاره زیات زیانونه گالللی دی، دغه زیانونو او تلفاتو په نظر کی نیولو سره باید یوه دوا مداره سوله مینځته راشی.

مونږ د شوروی اتحاد هیت ته په دریو برخو کی غوښتنی لرو، نظامی، سیاسی او انسانی،

نظامی برخه کی!

• په نظامی برخه کی د شوروی د قواوو او د هغوی د ټولو کارکونکو د مخکنی فیصلی مطابق دو تو غوښتنو کی یو.
• باید د کوډاکی دولت سره ټولی مرستی او حمایتی میکانیزمونه قطع شی.

• طیارې، نوی راکتونه او سکارډ میزایل مو سم دلاسه بهر کړی. کنه نو مجاهدين مجبور دی چی په جنگ سره هغه د منځه یوسی او یا بی په غنیمت ونیسی.

• زمونږ په کلیو او بانډو باندی خپلی حملی، عملیات او بمبارد سم دلاسه ودری.

په سیاسی برخه کی!

• د قدرت د انتقال کومه طرحه چی د مجاهدينو له خوا جوړه شوی باید قبوله او په رسمیت وپیژندل شی.

• د ایتلافي حکومت د جوړیدل د شوروی د کواکیانو سره بی معنی خبره ده له دی څخه باید صرف نظر وشي.

• شورویان او ټول کاونډیان باید د افغانستان ځمکنی پراختیا، حاکمیت او ملی استقلال ته احترام ولری او په هغه کی د مداخلی څخه ځان وساتي.

په انسانی برخه کی !

• ټول هغه ماشومان چی ورل شویدی باید بیرته راوگرځول شي.

• ټول هغه بندیان چی په شوروی او د کابل په زندانونو کی دی باید ازاد کړل شي.

مجاهدین د خپل طرف څخه کولی شي چی لاندی نقاط مراعات کړي.

• په کلیو او بانډو باندی د نه تعرض په صورت کی د شوروی قواوو د وتو په وخت کی به مجاهدین ددوی په قطارونو هیڅ نوع حمله نه کوی.

• په هغه هوایی میدانونو به مجاهدین راکتی حملی ونکړی کوم میدانونه چی د لادمخه فیصلی مطابق د شوروی قواوو د وتلو لپاره پروازونه کوی.

داچی د مجاهدینو غوښتنو ته د وړانتسوف له خوا التیماتوم وویل شوزه پری ډیر متاسف یم. د نجیب په برخه کی خبری کول فقط د وخت ضیاع ده، کچیری هغه په افغانستان کی مطرح وی خپله به یی ځان مطرح کړی وایی نه د روسانو په لاس، د افغانستان خلکو ته یوازی شوروی طرف دی نه د نجیب رژیم، که ستاسو قواوی لاری شي نو دوی هم نشته دا یو حقیقت دی که قبولو یی او کنه.

د طایف د غونډی مطبوعاتی اعلامیه

استاد ربانی: د طایف په مذاکراتو کی مجاهدینو د روسان څخه غوښتنه وکړه کچیری په رښتیا سره سوله غواړی نو دغه مطالب باید و منی.

۱. د روسانو قواوو ی باید د تعهداتو سره سم باید چی په کراتو کراتو

۱. روسانو کړیدی باید د فبرورۍ په ۱۵ نېټې سره سم ووزی.
۲. ټولې راکټې، هوایی او عملیاتي حملې زمونږ په کلیو، بانډو او د اوسیدو په ځایونو ودرولی.
۳. روسان باید خپلې ټولې مرستې د کوډاکي رژیم سره په تمامه معنی ودرولی.
۴. روسان باید افغانانو ته د جنگ او ټولوراپېښ شویو خساراتو او ورانیو تاوان ورکړی.
۵. روسان باید سکاټ توغندی چې تازه یی افغانستان ته راوړی او همدا شان میک ۲۷ ډوله طیارې باید له افغانستان څخه ژر تر ژره وباسی کړه نو مجاهدین مجبور دی چې په غنیمت یی ونیسی.
۶. روسان باید د دې تضمین وکړی چې په آینده به په افغانستان حمله نه کوی.

ياد واره

به قلم: غلام رسول «قرلق»

دیری بود که می‌خواستم چکیده‌هایی از خاطراتم را در مورد آنچه از شهید امت دیده بودم و یا هم، هم‌عصر آن زندگی داشتم، بنویسم؛ اما به دلایلی توفیق رفیق نمی‌شد و خود را کم‌تر از آن می‌یافتم که در این راستا با قلم شکسته‌ای که دارم چیزی بنویسم؛ تا آنکه در یکی از مجالس مقدماتی برای آمادگی برگزاری سیمیناری به‌مناسبت سالگرد شهادت، این بزرگ‌مرد تاریخ کشور و جهان اسلام، از طرف دوست عزیزم عبدالحفیظ «منصور» عضو مجلس نمایندگان و نویسنده توانا و بنام کشور مأموریت یافتم؛ تا آنچه را که می‌توانم تهیه کنم و در ظرف چند روز معدودی به‌رشته تحریر در آورم، این هدایت مرا و داشت؛ تا نکاتی نظر نامنظم زیرین را که در واقع، شمه‌ای از برداشت‌ها و خاطراتم از تعارف با استاد شهید بود، خدمت علاقه‌مندان فکر و ذکرش تقدیم کنم.

همان‌طوری که می‌دانیم، تاریخ زندگی مردان بزرگ مالا مال از خاطرات رنگارنگ در ابعاد مختلف است و هر کس به‌قدر توان خویش به‌گوشه‌ای از این خاطرات واقف است و چه بسا به‌حقیقت آنچه امروز

می‌بینند دهه‌ها بعد آگاه می‌شوند و می‌دانند آنچه را در آن زمان دیده بودند، رمز و واقعیت آن، امروز ظاهر گشته‌است.

زندگی پرافتخار شهید امت و خاطرات ارزنده آن ایجاب تشکیل یک مجمع علمی تحقیقی و سعی مجدانه‌ای را می‌کند که باید بالای آن با جدیت کار شود؛ اما من خاطرات کوتاهی را که در این مقال می‌گنجد، طور ذیل پیشکش می‌کنیم:

سفر امریکا و ملاقات با رونالد ریگان رئیس جمهوری وقت امریکا:

همه می‌دانیم که دولت پاکستان و در رأس شبکه استخباراتی آن (آی اس آی) نمی‌گذاشت؛ تا جهان رابطه مستقیم با مجاهدین داشته باشد؛ بلکه طوری طرح‌ریزی شده بود؛ تا کمک‌های جهان به مجاهدین برضد تجاوز ارتش سرخ و مهاجرین مقیم پاکستان از طریق «آی اس آی» و سایر شبکه‌های مرتبط به آن طور دلخواه توزیع گردد. «آی اس آی» در توزیع تجهیزات نظامی و مالی کمک‌شده از سوی جهان و در رأس ایالات متحده امریکا دست‌باز داشت؛ تا به هر که خواهد بدهد و هر که را خواهد محروم کند و هیچ‌گاه نگذارد مجاهدین با هم، هم‌دست و متفق‌الرأی باشند و این موضوع را جنرال ضیاء الحق رئیس جمهوری وقت پاکستان نیز از تجارب گذشته‌اش با فلسطینیان مهاجر در اردن در روزگار جنگ اسرائیل با اعراب و اخراج فلسطینی‌ها از زادگاه‌شان و تشکیل مجموعه‌های نظامی فلسطینی در اردن برضد اسرائیل بدون درنظرداشت اجازه اردنی‌ها و اینکه چه بلایی برسر اردنی‌ها از تبعات این هم‌دستی و یک‌دستی فلسطینی‌ها می‌آمد دانسته بود.

امریکا ناگزیر بود، با این جنرال نظامی برخلاف دیدگاه‌هایش معامله کند و به قضیه افغانستان از عینک پاکستان نظاره کند؛ زیرا در

غرب افغانستان، انقلاب اسلامی‌یی که شعار مخالفت با امریکا و غرب را سرمی‌داد به‌پیروزی رسیده بود، کشورهای شمال افغانستان تحت سیطرهٔ اتحاد شوروی بود و با وجودی که چین راه ترانزیتی با افغانستان ندارد، مناسبات امریکا و غرب نیز با آن در حد هم‌نواپی نبود؛ لذا به ناچار امریکا و غرب مجبور بودند، از طریق پاکستان با مجاهدین در تماس باشند و شگوفایی کنونی پاکستان و دست‌یابی آن به سلاح اтомی، نیز محصول همین دوران است.

این ناگزیری‌ها باعث شده بود؛ تا پاکستان القاءات خویش را از طریق مدارس مذهبی و گروه‌های افراطی طوری عیار کند؛ تا هر افغان مجاهد، هیچ‌گاه این پرسش به‌ذهنش خطور نکند که همهٔ این سازوبرگ‌های نظامی، کمک‌های هنگفت مالی و مصارف گزاف جبهات، دفاتر، قومندان‌ها و مسئولین احزاب و تنظیم‌های مجاهدین از کجا تأمین می‌شوند؟

از سوی دیگر ما جوانان مجاهد و مهاجری که شدیداً زیر تأثیر تبلیغ و شعار «مرگ بر امریکا، مرگ به‌شوروی» «نه شرقی نه غربی، حکومت اسلامی» «امریکا دشمن بدتر از شوروی است» و... قرار گرفته بودیم، رفتن به امریکا و نشستن با سران کاخ سفید چه که؛ حتی گرفتن نام آن‌ها با کلمات عادی و عاری از دشنام و توهین در نزد ما امری نپذیرفتنی بود، طوری که هویداست، جوانان نیروی متحرک، بالنده و ارزندهٔ یک جامعه است و آن‌گاهی که به موضوعی معتقد شوند، از ریختن خون و فداکردن جان‌شان ابایی نمی‌ورزند، دوران جوانی، دوران نصیج‌گیری افکار سیاسی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشد و تلقینات این دوره تا پایان عمر باقی می‌ماند.

در همین دوران من شاگرد یکی از انستیتوت‌های تربیه معلم که از سوی مکتب‌الخدمات عبدالله عزام رهبری می‌شد، بودم. آوازه افتید که

استاد در رأس هیئتی به امریکا به دیدار رونالد ریگان رئیس جمهوری وقت امریکا می‌رود، آقای ریگان با اصرار خواسته‌است؛ تا با رهبران مجاهدین دیدار داشته و از نزدیک ملاقات کند و البته این خواست از سوی امریکا صورت گرفته بود، نه از سوی مجاهدین.

لشکر جهل، طبل کوفت و با بوق و سرنا به چهارسمت، چهارتاز شد و هزاران زبان آتشین ازدهایی به تکفیر و تردید این سفر پرداخت؛ حتی یکی از جوانان مربوط به جمعیت در مجله خود جمعیت (میثاق خون) مضمونی نوشت «آیا استعانت از کفار جایز است؟» و در لابه‌لای فتوایش استنباط کرده بود که نه؛ استعانت از کفار (امریکا) جایز نیست. «آی اس آی» شدیداً مخالف این ملاقات و سفر بود، زیرا شکارشان اندک اندک داشت رنگ دیگری می‌گرفت و هویت مستقل پیدا می‌کرد و ترس داشت مبدا غرب مستقیماً با مجاهدین معامله کند و «آی اس آی» نتواند چهره وصی و ولی خود را حفظ کند. همان بود که «آی اس آی» تاکتیک دیگری را در پیش گرفت و ارتباطات مستقیم خویش با تجهیز و تمویل بعضی از جبهات و قومندان‌ها را بدون در میان گذاشتن رهبر جهاد آغاز کرد.

در این سفر هیئت توانست بر علاوه معرفی چهره واقعی افغانستان و جهادگران متعهد، جانب امریکا را قانع سازد تا راکت‌های زمین به‌هوای استیگر را که تأثیر به‌سزایی در تغییر مسیر جنگ در افغانستان داشت به مجاهدین توزیع کند.

خوب، استاد بعد از برگشت، در ابتدا چهره‌های جمعیت اسلامی، بعداً گروه‌های دیگر و ملت افغانستان و جهان را از صورت صحت و جایز بودن و واجب بودن این سفرش مجاب کرد؛ اما حالا که سال‌ها از آن قضیه گذشته معتمد هیچ تحلیل‌گر و نویسنده با انصافی نیست؛ مگر اینکه آن سفر استاد و هیئت معیتی‌اش را پربارترین و پرافتخارترین و

پرازش ترین سفرهای رسمی استاد در دوران جهاد می‌داند.

ملاقات با هیئت ویژه روسیه در جده:

ملاقات با هیئت سیاسی ویژه روسیه به رهبری «یوری ورنسوف» با میانجیگری کشور شاهی عربستان سعودی در جده شهکار سیاسی دیگری از شهکارهای سیاسی افتخارآمیز شهید امت محسوب می‌گردد که در نحو خود بی‌نظیر است، در آن وقت محصل دانشگاه اسلامی اسلام آباد بودم که جناب استاد شهید، برای انجینر عبدالرحیم مسئول نمایندگی جمعیت در اسلام آباد و بعدها وزیر مخابرات جمهوری اسلامی افغانستان هدایت دادند؛ تا نظر به درخواست روس‌ها و میانجیگری استخبارات منطقه با دو نفر دیپلمات‌های روسی در اسلام آباد ملاقات کند، جریان این ملاقات علنی و اعلام شده بود؛ بلکه همین ملاقات با پادرمیانی کشور شاهی عربستان سعودی زمینه ملاقات هیئت مجاهدین به رهبری شهید امت را با هیئت خاص جمهوری فدراتیف روسیه به رهبری «یوری ورنسوف» در جده آماده ساخت.

استاد شهید در ملاقات با هیئت روسی، آنان را متقاعد ساخت که وارث حقیقی خاک و ملت افغانستان مجاهدینی‌اند که هزاران در هزار سرهای خود را قربان کرده و دارند تا پای جان به طور خستگی‌ناپذیر و به‌دور از هر نوع نیرنگ و معامله‌گری مبارزه می‌نمایند، نه حکومت پوشالی دست‌نشانده آن وقت کابل، الحق این ملاقات استاد شهید چهره‌های متردد گم کرده راه رژیم نجیب‌را، نیز رهنمون شد و جهان نیز بار دیگر بر حقانیت قیام ملی مجاهدین افغانستان صحنه گذاشتند، زیرا بهترین تأیید آن است که از سوی دشمن صورت گیرد، آن‌هم دشمنی که هم سر داده و هم مال و هم آبروی‌شان در میدان‌های نظامی ریخته و هر گاهی که دم از شکست «ناپلیون» و «هتلر» می‌زنند، ناخودآگاه

چهره‌های قهرمانانه مجاهدین را پیش‌رویشان مجسم دیده، غرق در عرق می‌شوند و به زبان حال می‌گویند که چاره‌ای برای برون‌رفت از این منجلاب باید جست و با این قهرمانان دیگر یارای مُقاوَمَت نیست و فعلاً زبان حال به قال بدل شده بود.

قابل یادآوری می‌دانم، اینکه، روس‌ها در معاهده «ژنیو» بین‌خمیری برای خود در غیاب مجاهدین ساخته بودند که «محمدخان جونيجو» نخست‌وزیر وقت پاکستان، به‌حیث وصی مجاهدین معاهده متذکره را با روس‌ها و امریکا امضاء کرده بود؛ اما اینکه با چنین احوالی روس‌ها مجبور می‌شوند به مجاهدین رو بیاورند و ابرمردی چون استاد آن‌ها را مجاب می‌کند، بزرگ‌ترین افتخاری در تاریخ سیاسی کارنامه‌های مجاهدین و ملت مسلمان افغانستان به‌شمار می‌رود، مناسبات دیپلماتیک فی‌مابین اتحاد شوروی وقت و کشور شاهی عربستان سعودی منقطع بود و همین نشست‌ها باعث گردید تا روسیه به عربستان روی آورد و مناسبات دیپلماتیک ایجاد نمایند.

این نشست نیز شاید محافل شیطانی را در پی داشت و با وجودی که به‌نتایج پربار آن ناشیانه نظاره‌گر بودند، در عمل خودها را شکست‌خورده و جبون احساس کرده سعی می‌کردند که باید این نشست‌ها را وارونه جلوه دهند که دیگر دیر شده بود و ملت بزرگ افغانستان و جهان شاهد بزرگ‌ترین تحول در تاریخ سیاسی منطقه بودند.

دیدار از روسیه و ملاقات با خانواده‌های اسرا و مفقودین:

ملاقات‌های مجاهدین به رهبری شهید امت و هیئت سیاسی جمهوری فدراتیف روسیه در جده زمینه‌ساز سفر هیئت مجاهدین به جمهوری فدراتیف روسیه گردید، جمهوری فدراتیف روسیه از هیئت مجاهدین رسماً دعوت به‌عمل آورد؛ تا از آن کشور دیدن کرده پیرامون

روابط آینده و موضوعات قابل بحث فی مابین طرفین به گفت و گو بنشینند.

این دعوت و این سفر، بار دیگر پایه‌های لرزان حکومت دست‌نشانده را سست و چهره‌های مؤثر و فعال آن را متقاعد ساخت تا هرچه زودتر با مجاهدین کنار آمده به قتل و کشتار بی‌رحمانه مردم افغانستان خاتمه دهند.

استاد در این سفر بر علاوه دستاوردهای بزرگ دیگر، چندان از سر بازان اسیر شده اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان را به نشانه حسن نیت رها و با خانواده‌های اسیران و مفقودین جنگ افغانستان ملاقات‌های عاطفی داشتند، هئیت همراه در پهلوی سایر فعالیت‌های دیپلماتیک تعدادی از عکس‌های معلولین و بازمانده از جنگ را در مرکز دشمن به دید عموم گذاشتند که خود جهاد بس بزرگ و نتایج پرباری را در پی داشت، این سفر هئیت مجاهدین به جمهوری فدراتیف روسیه آخرین میخ را در تابوت حکومت دست‌نشانده کابل کوید.

سپردن صلح‌آمیز حکومت به آقای کرزی:

این اولین باری بود که در تاریخ سیاسی کشور ما، شهید امت زمام حکومت را به طور صلح‌آمیز به آقای کرزی تفویض کرد، استاد بزرگ با همه شکوه‌ها و گلایه‌هایی که از دوستان نادان و دشمنان زیرک داشت، با گشاده‌رویی فرمان تشکیل کمیسیون انتقال قدرت به ریاست آقای سید علی جاوید که بنده نیز افتخار عضویت آن را داشتم، صادر کرد؛ تا مقدمات صلح‌آمیز انتقال قدرت را فراهم آورد، او بر بعضی از مواد موافقت‌نامه بن، تقسیم قدرت و تسجیل شکل دهی اقتدار قومی در متن مواد موافقت‌نامه و بعضی جنبه‌گیری‌های دیگر نشست بن که به نفع ملت افغانستان نبود، ایراد داشت و همواره تلاش ورزید؛ تا منافع کلی

ملی بر منافع شخصی و گروهی ارجحیت داشته باشد. امیدوارم شهید امت توانسته باشد (وقت پیدا کرده باشد) که دیدگاه‌ها و نظریاتش پیرامون نشست بن و سایر مواردی که ما نمی‌دانیم و یا کم می‌دانیم را تدوین کرده و به‌جا مانده باشند، تا من و ما از محتویات پربار آن استفاده بریم.

تشکیل جبهه متحد:

شاید دنیا تعجب کرده باشد، آن رادمرد تاریخ سیاسی معاصر چه گونه توانسته باشد، ناممکن را ممکن بسازد؟ چهره‌های ناهمگون، دیدگاه‌های متفاوت، دشمنان دیروز و پراکنده‌های گونه‌گونی را که با هم هیچ مشترکاتی نداشته باشند، دور یک میز گرد آورد؟ واقعاً جای تعجب است، شما به چهره‌ها و دیدگاه‌ها بنگرید و آن‌گاه حدس بزنید چگونه می‌توانید بین اضداد جمع کنید؟

این تعجب به‌حدی بود، زمانی که آقای کرزی از سفر به وطن برگشت و خبر تشکیل جبهه متحد را شنید، نزدیک بود سخته کند، راه را از چاه نمی‌شناخت و بر صحبت‌هایش کنترل نداشت، علی‌العجاله و بی‌محابا بدون کدام استدلالی سفارتخانه‌ای را در تشکیل و ایجاد جبهه متحد دخیل دانسته از دست‌پاچگی زیاد رنگش پریده بود، گویا کار حکومتش را پایان یافته دیده بود، نمی‌دانست کدام سفارتخانه را متهم کند، واقعاً خیلی جالب و عجیب بود و در آن‌سو شهید امت با گشاده‌رویی که خاصه حضرت اوشان بود، صحبت از اصلاح نظام، صحبت از ترمیم حکومت، صحبت از کار برای مردم بیچاره افغانستان داشت و هر انسانی می‌دانست که این سیاست‌مدار کهنه‌کار فکر ساختن وطن را دارد و لو به پوست و گوشت و استخوانش.

ریاست شورای عالی صلح:

تعداد زیادی از آنانی که در ظاهر مخالف سیاست‌های حکومت آقای کرزی بودند از پذیرفتن استاد شهید سمت ریاست شورای عالی صلح را ناراض بودند، آن‌ها انتقاد داشتند که استاد زمانی که جبهه متحد را برضد سیاست‌های حکومت موجود به‌میان آورده بود، دیگر مناسب نبود سمت ریاست شورای عالی صلح را عهده‌دار می‌شدند، چه ریاست شورای عالی صلح مأمور حکومت آقای کرزی تلقی می‌گردد؛ اما دیدگاه استاد چیز دیگری بود، او می‌گفت:

«مطلب ما از ساختن جبهه متحد برانداختن نظام نیست، بل تصحیح خطاهای نظام است.»

استاد می‌فرمودند:

«این نظام را ما خود ساخته‌ایم و باید از آن محافظت کنیم و نگذاریم به‌بیراهه برود و یا اینکه افراد ماجراجو و استفاده‌جو از آن تعبیری برضد منافع ملی داشته باشند.»

استاد بزرگ در این حرکتش هدف بزرگی را تعبیه کرده بود، او می‌فرمود:

«ما (مجاهدین) که قهرمانان جهاد بودیم، قهرمانان مُقاوَمَت بودیم، اکنون قهرمان‌های صلح نیز باید باشیم؛ تا آینده این کشور و ملت را به‌دست خود رقم‌زنیم، نه آنکه من حیث نظاره‌گر در گوشه‌ای پناه بریم و منتظر باشیم، تا دیگران با ما و سرنوشت ما چه می‌کنند؟»

استاد ریاست شورای عالی صلح را منبری برای کشاندن مخالفین به پروسه صلح و آگاهی همگانی از تبعات بغاوت و خارجی‌گری نگرسته با وجود مریضی مزمن و ضعف جسمانی شب‌وروز در پی وحدت ملی و تشکیل یک افغانستان عاری از حق تلفی و فساد، عاری از جنگ‌های بی‌هدف و تباه‌کن و عاری از نفاق ذات‌البینی افغان‌ها بود، او روزها و

شب‌ها با افشار مختلف مردم صحبت کرده راه‌های حل صلح آمیز معضله افغانستان را جست‌وجو می‌کردند، در شورای عالی صلح نیز چهره‌های متفاوتی را برای برآورده شدن آرمان بزرگش که صلح سراسری و رفاه مردم افغانستان بود گرد آورده بود، هیچ‌گاه شنیده نشد از کار خسته شده باشد و یا اینکه روزگاری رئیس جمهوری بود، اکنون چه گونه سمت پایین تری را بپذیرد.

اشتراک در سیمینار بیداری اسلامی و افشای هویت طالبان:

صحبت‌های جناب استاد شهید در سیمینار بیداری اسلامی را که در ایران دایر شده بود و متصل آن جناب استاد به شهادت رسیدند، بعد از شهادت استاد، از طریق تلویزیون «نور» دیدم و شنیدم، این صحبت‌ها در پهلوی شیوا بودن و جالب بودن و صریح بودن آن پیام‌ها و دیدگاه‌های بس بزرگی را در خود جای داده بود، استاد هم‌گرایی اسلامی در سراسر گیتی را تأیید کرد، از انقلابی‌های بهار عرب و به تعبیر دولت اسرائیل (یهود) بهار اسلامی در کشورهای عربی خواست؛ تا حکومت‌شان را به آن اندازه ضعیف نسازند که یارای مقاومت در برابر دشمن را نداشته باشند، حرکت نهضت‌های اسلامی فلسطین، مصر، تونس، الجزایر و حزب الله لبنان را تأیید کرد و ستود. موضع‌گیری‌های جمهوری اسلامی ایران در مقابل کفار را ستود و... در پهلوی این حرف‌ها به تشریح ماهیت و هویت طالبان پرداخت.

همه می‌دانیم سلاح کشیدن به‌رخ کسانی که داعیه اسلامی دارند، کار بس دشوار و غیر قابل قبول است. مخصوصاً اینکه بخش بزرگی از جامعه و علمای امت اسلامی که از حال و هوای این داعیه بی‌خبرند. از آن حمایت مالی و جانی می‌کنند، موضوع، موضوع فکر، عقیده و ایمان

است.

پس چگونه می‌شود، اهل این عقیده را گردن زد و جمع‌شان را نابود کرد؟

حکومت موجود با پروگرام‌های غیر دینی و پشتوانه صلیبی توان مقابله با آن را ندارد، فقط این استاد بود که علی‌گونه ماهیت پشت‌پرده‌ای آنان را افشاء کرد و از جمع علمای امت خواست تا در مورد، فتوایی صادر کنند. حضرت علی کرم الله وجهه - صحابی جلیل‌القدری چون، عبدالله بن مسعود را به ملاقات خوارج فرستاد، عبدالله بعد از ملاقات با خوارج و بازگشت به حضور حضرت علی - کرم الله وجهه - اظهار داشت که آن‌ها (خوارج) کسانی‌اند که با قرآن حرف می‌زنند، روزها روزه می‌گیرند و شب‌ها نماز می‌خوانند، پیشانی‌های‌شان از زیادت سجده در هوای گرم پینه بسته، زانوهای‌شان و پاهای‌شان به مانند پای شتران دَبل شده (شب و روز مشغول عبادت هستند). حضرت علی - کرم الله وجهه - فرمودند:

«من حقیقت ایشان را می‌دانم و من در دروازه علم پیامبرم» و بعدها فرمود:

«من بودم که چشم فتنه را کور کردم و کسی جز من این جرئت را نتواند کرد..»

واقعاً موضوع دین و آئین است که بالاتر از آن موضوعی نیست و در زمان حاضر این فتنه را با استدلال‌های دینی و مذهبی می‌توان خنثی کرد، نه با توپ و تپاره و خُم‌پاره و مسلسل، تنها استاد این ظرافت را داشت تا علی‌وار از ساحت مقدس دین حمایت کند و نگذارد هرپلیدی با ادعایی نام دین و مذهب را بد کند.

من زمانی که این صحبت‌های جالب عالمانه را دیدم و شنیدم با خود گفتم، دیگر جای استاد در میان ما نبود، امریکا، اسرائیل، طالبان، آی اس

آی و هر مخالف دیگر این دین و ملت به هر ذریعه‌ای که می‌شد؛ ناچار بودند که استاد را از سر راه‌شان بردارند. چون او به تنهایی‌اش یک امت بود، یک فکر بود، یک نهضت بود، یک راه بود و یک داستانِ مکمل از آرمان‌های والای امت اسلامی.

طالبان و حامیان آن‌ها دیگر استدلالی برای ادامهٔ قتل و کشتار ظالمانهٔ مردم نداشتند، آن‌ها مجبور بودند زانو بزنند و تسلیم حق شوند، نه دلیلی از قرآن و سنت و نه استشهادی از سلف، پس چه راهی باقی مانده بود؟

فقط یک راه و آن‌هم راه ابولؤلؤ.

خاتمه:

آنچه در بالا تذکر رفت، شمه‌ای از خاطرات بنده، از شهکارهای سیاسی شهید امت می‌باشد که هرگز نمی‌شود بر آن حساب کرد؛ زیرا من فقط بر ذره‌ای از آن بحر بیکران واقفم، کارنامه‌های استاد در یک مقال و چندین مقال نمی‌گنجد؛ زیرا هر لحظه‌ای از حیاتش، صدها حرفِ ناگفته و نا شنیده دارد و امید می‌برم کمیته‌ای بر این مهم همت بگمارد.

استاد در ظاهر رهبر جمعیت اسلامی افغانستان بود؛ اما در حقیقت، به مراتب فراتر از آن بود، او متعلق به حزب خاص، قوم خاص، کشور خاص و جهت خاص نبود، روح بزرگ او متعلق به جهان اسلام و جهان بشریت بود. با فقدان استاد، جهان بشریت یک مصلح بزرگی را از دست داد که به سادگی نمی‌شود، بدیلش را جست و جایش را پر کرد. این خلا تا ابد باقی خواهد ماند.

روحش شاد، شهادتش مقبول، جایگاهش بهشتِ برین، یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

«آمین»

استاد ربانی و نیم قرن مبارزه

نویسنده: صالح محمد ریگستانی

همه انسان‌هایی که در یک کشور به عنوان رهبر یاد می‌شوند، بعد از طی نشیب و فراز زیادی به این جایگاه رسیده‌اند که مطالعه حیات آن‌ها بسیار آموزنده است.

شناخت من از استاد ربانی به سی و دو سال قبل از امروز برمی‌گردد، زمانی که اولین درس تفسیر قرآن کریم را نزد او خواندم و شاید باور نکنید که تا حال به یادم مانده است.

در این نوشتار کوشش کرده‌ام تا هنگام معرفی شخصیت استاد ربانی، در بُعد علمی و سیاسی، تا حد ممکن به مرزهای عاطفی نزدیک نشوم؛ تا حق مطلب یا مطلوب را درست ادا کرده باشم؛ ولی گاهی ناگزیری است و این از ویژگی‌های تمدن شرقی است.

یکی از مشکلاتی که دامن‌گیر تمام کشورهای اسلامی عقب‌مانده است، تفسیر فقهی از اسلام است، در این نوع تفسیر یا بهتر است بگوییم، این نوع فهمی از اسلام، مبنای استنباط آن کتب فقهی فقهای قدیم است که در عصر و شرایطی متفاوت از امروز می‌زیسته‌اند. عدم پاسخ‌دهی نظرات فقهای متقدم به نیازمندی‌های جامعه امروزی

سبب شده است تا متفکرین جدیدی در دنیای اسلام ظهور کنند و بدون کنار گذاشتن نظرات گذشتگان به سوالات نسل امروز، پاسخ دهند. پیشرفت‌های علمی محیرالعقول بشریت، در سه قرن اخیر و اثرات اجتناب‌ناپذیر آن بر جوامع انسانی، اعم از مسلمان و غیرمسلمان ایجاب می‌کند تا به نیاز نسل اثر پر از این تحولات، پاسخی اثرگذار داده شود. افغانستان به حیث کشور اسلامی که تازه در دوره حکومت رئیس جمهور محمد داود می‌رفت؛ تا با جریان‌های جدید تفکر اسلامی آشنا شود، با هراس حاکم وقت از این تفکرات که آن را «اسلام سیاسی» و «عقاید وارداتی» می‌دانست مواجه شد، سردار محمد داود به جای اینکه با این باورهای جدید از در گفت‌وگو وارد شود، سیاست سرکوب‌گر را در پیش گرفت، بی‌توجه به اینکه نیازمندی‌های جدید جوامع اسلامی، پای مسایلی را به میان کشیده است که پاسخ به آن اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. یک مرور کوتاه به سوالاتی که در نتیجه تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عصر جدید در برابر جوامع اسلامی به وجود آمد، این حقیقت را بازگو می‌کند که کشورهای اسلامی، در برابر موج عظیمی از تحولات غربی قرار گرفتند که مقابله با آن دشوارتر از پذیرفتن آن می‌نمود.

این تحولات سبب شد تا دانشمندان و متفکران مسلمان به تجزیه و تحلیل اوضاع جدید بپردازند و دیدگاه اسلام نسبت به این طرز جدید حیات را که اکثراً ریشه در اوضاع کشورهای غربی داشت؛ اما دارای وجوه مشترک در کشورهای اسلامی نیز بود، روشن کنند.

در اینجا از صدها سوالی که در اثر تحولات جدید متوجه جوامع اسلامی بود و هست، چند نمونه را تذکر می‌دهم.

اول، در ساحة سیاسى:

دیدگاه اسلام در مورد ساختارهای سیاسى نظام‌ها چیست؟ نظام متمرکز یا غیر متمرکز؟ پارلمانی، ریاستی یا نیمه‌ریاستی؟ فدرالی یا کنفدرالی؟ شاهى مطلقه مثل عربستان یا شاهى مشروطه مانند انگلستان؟ جمهورى بدون پیوند اسلامى مانند ترکیه یا جمهورى اسلامى - نظامى مثل پاکستان؟ حکومت‌های خانوادگی مانند اکثر کشورهای خلیج عرب‌زبان و یا جمهورى اسلامى با ولایت فقیه مانند ایران؟ کدام یکی از این‌ها مطابق دساتیر اسلام است؟

دیدگاه اسلام در مورد دموکراسى چیست؟ چه تفاوت‌های بین یک نظام اسلامى و دموکراتیک وجود دارد؟ نظام اسلامى بهتر است یا نظام دموکراتیک؟ آیا امکان تلفیق بین دو نظام وجود دارد؟ آیا تمام مظاهر دموکراسى، برای یک کشور اسلامى قابل قبول است؟

نظر اسلام در مورد نحوه انتخاب زعیم در یک کشور اسلامى چیست؟ توسط مردم با برگزاری انتخابات عمومى و یا توسط شورای اهل حل و عقد (نخبگان) و یا نحوه دیگر؟

گیرم که زعیمی به یکی از این طرق به قدرت رسید، هنگام کنار رفتن از زعامت کشور، مانند پیامبر صلی الله علیه وسلم که به نظر اهل سنت کسی را به جانشینی خود مستقیماً تعیین نکرد عمل کند و یا مانند اهل تشیع عمل کنند که معتقداند پیامبر علیه السلام علی رضی الله عنه را به جانشینی وصیت کرد؟

آیا به‌روش ابوبکر عمل کند که خودش عمر را تعیین کرد (رضی الله عنهما)؟ و یا به سنت عمر رضی الله عنه رود که کسی را تعیین نکرد و صلاحیت را به شورایی تعیین شده از جانب خودش واگذار کرد؟

آیا مانند علی تن به شرایطی دهد که نخبگان و مصلحینی در زمان فتنه به او بیعت کردند و یا مانند معاویه که خلافت را حق علی ندانست

و خود را تعیین کرد عمل نمایند (رضی الله عنهما)؟
راستی کدام یک از این‌ها بر کتاب الله و سنة رسول الله مطابقت دارد؟

دوم، در ساحة اجتماع:

نظر اسلام در مورد کنترل نفوس که یک اصل مهم برای توسعه است چیست؟ آیا جلوگیری یا پیشگیری از بارداری که از طبقات کنترل نفوس است مجاز است یا ممنوع؟
سقط جنین و یا محدود ساختن تعداد فرزندان خانواده در اسلام جواز دارد؟

تعدد زوجات که کمتر زنی با آن موافق است، چه قدر در استحکام یک جامعه اسلامی مؤثر است؟ راستی عدالت در چنین حالت چه تعریفی دارد؟

تحصیل علم برای دختر و پسر زیر یک سقف و یا کار مرد و زن در یک اداره، از نظر اسلام چه حکمی دارد؟
رفتن زن مریض مسلمان نزد داکتر مرد در حالی که داکتر زنی هم وجود دارد، فسق است؟

راستی ازدواج بسیار که اخیراً توسط بعضی از علمای حجاز فتوی داده شده، راه حلی برای مشکلات اجتماعی است که مسلمانان با آن مواجه‌اند؟ (ازدواجی که صیغه نکاح در آن دایمی است؛ اما زن هنگام عقد نکاح با اختیار خود از بسیار حقوق خود که بر مرد دارد می‌گذرد، مانند: زندگی مرد با او در زیر یک سقف، حق نفقه، لباس، مسکن و غیره) و یا همان نکاح مؤقت است با بیانی دیگر؟

اگر ذبیحه اهل کتاب در شرع حلال است؛ پس اطلاق کلمه گوشت حلال در مغازه‌های خوراکی مسلمان‌ها در کشورهای غیراسلامی چه

مبنایی دارد؟

سوم، در ساحة اقتصاد:

نظام بانک‌داری در اسلام چگونه است؟ نظر اسلام در باره اقتصاد بازار یا اقتصاد لیبرال چیست؟ عواید یک مسلمان که در کشورهای غربی زندگی می‌کند و می‌داند که مبنای آن سود است، حلال است؟ مسلمانی که برای پیشبرد زندگی در غرب از بانک‌ها قرضه می‌گیرد و دوباره آن را با سودی که اجباری است می‌پردازد، عاصی است یا معذور؟

مسلمانی که در غرب است و پول خود را در آن بانک‌ها برای پس‌انداز می‌گذارد، سود عاید از آن را حلال بداند یا حرام یا مکروه؟ پرداخت جریمه نقدی برای تخلف از قانون در کدام شرایط مجاز است؟

نظام مالیاتی اسلام چگونه است و حدود آن چیست؟ انواع مالیاتی که در نظام اقتصادی فعلی جهان مروج است، در اسلام چه جایگاهی دارند؟

حد اکثر اخذ مفاد در معاملات کدام است؟ این‌ها از جمله صدها و یا هزارها سوالی است که نسل امروزی با آن مواجه است؛ اما فقهای قدیم غالباً با آن مواجه نبودند. چنانچه گفته آمد و در یک کلام، افغانستان به‌هیچ یک کشور اسلامی و جامعه اسلامی خواهی‌نخواهی برسر دوراهی انتخاب بین ساختارهای سیاسی جدید برخاسته از تحولات غرب و نظامی که اسلام تجویز می‌کرد، قرار گرفته بود.

حال اگر تحولات در شوروی و چین را که آن‌ها نیز مدعی نظام دموکراتیک خلق و صدور آن به جهان بودند، بر پیچیدگی اوضاع

بپذیرایم، به این نتیجه می‌رسیم که جهان از دو جناح مورد تهاجم سیاسی قرار گرفته بود که بالطبع اثرهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن بر جوامع اسلامی اجتناب‌ناپذیر بود.

اگر به نقشه جهان در دو قرن نزده و بیست نگاه شود، آشکارا دیده می‌شود که دو تحول جهانی که بلوک شرق و غرب گفته می‌شدند به طرف آسیا، آسیای مرکزی، جنوب آسیا، شرق میانه و سایر مناطق جهان در حال خزیدن بودند.

در چنین اوضاعی، این کشورهای اسلامی بودند که در خط مقدم این تهاجم قرار گرفته بودند و باید عکس العمل خود را مشخص می‌کردند.

و اما جهان اسلام بعد از پیمودن شش دوره مهم تاریخی یعنی ۲۳ سال بعثت، ۴۰ سال دوره خلافت راشد، ۱۰۰ سال دوره اموی، ۵۰۰ سال دوره عباسی و ۶۰۰ سال دوره عثمانی، دیگر آن محوریت فکری و سیاسی گذشته را نداشت.

آخرین خلیفه عثمانی، سلطان عبدالحمید بعد از سال ۱۲۶۳ هـ ش، تسلط اسلام بر بخش وسیعی از جهان و ایجاد یکی از تمدن‌های بشری، در اثر یک ائتلاف بین روس و انگلیس در جنگ جهانی اول، کنار زده شده بود.

شگفت اینکه همان کشورهای که خلافت اسلامی را سه دهه قبل سرنگون کرده بودند، اینک با اسم و رسم تازه بازگشته بودند تا طرز زندگی جدید را به مسلمانان تعلیم و تعمیم دهند.

جهان اسلام که بعد از سقوط خلافت عثمانی در دوره افتراق، سکون و سکوت به سر می‌برد، اولین بار به صدای مردی به نام سید جمال الدین افغان، اندک تکانی خورد، پیام و پیغام او بسیار واضح بود؛ «احیای دوباره خلافت اسلامی» و «اسلام می‌تواند حکومت کند».

سید جمال الدین افغان، کار اصلاحی و روشنگری خود را از بالا یعنی معتقد ساختن رهبران کشورهای اسلامی شروع کرد، نه از پایین، یعنی تلاش برای بیداری رهبران کشورهای اسلامی و نه توده‌ها، گرچه گاه‌و‌ناگاه در مظاهر عامه هم سخنرانی می‌کرد، او موج تهاجمی شرق و غرب را سریع و فرصت برای کار از پایین را اندک می‌دانست؛ اما این تلاش او ظاهراً به‌ناکامی مواجه شد زیرا اکثریت کشورهای عربی و اسلامی تحت تأثیر شدید تحولاتی که ذکر شد، قرار گرفته و راه خود را انتخاب کرده بودند.

با درگذشت سید جمال الدین افغان، مهم‌ترین شاگرد او شیخ محمد عبده، راه او را ادامه داد؛ اما قدم کارساز و تاریخی را حسن البنا برداشت، حسن البنا با تأسیس حزبی به نام «اخوان المسلمین» کار مبارزه را از پایین آغاز کرد و به گفته خودش «شالوده نهضت را بر تربیت» بنا نهاد.

عکس‌العمل اکثر رهبران کشورهای اسلامی که در ظاهر دارای ساختارهای سیاسی نوع شرقی یا غربی (اما در عمل مطلقه) بودند، نسبت به افکار سید جمال الدین منفی بود. آن‌ها معتقد به جدایی دین از سیاست بوده و احیای دوباره خلافت اسلامی را ارتجاع و بازگشت به گذشته می‌دانستند.

اثرهای اندیشه سید جمال الدین افغان بر کشور خودش، بعدها رونما گردید و آن زمانی که دانشجویانی از افغانستان جهت تحصیل به مصر رفتند و از آن جمله استاد برهان الدین ربانی بود، به‌عبارت دیگر این دانشجویان افغانستان بودند که سید جمال الدین افغان را دوباره به کشورش برگرداندند.

تأسیس نهضت اسلامی که به‌ابتکار پروفسور غلام محمد نیازی، استاد برهان الدین ربانی و عده دیگر از استادان دانشگاه کابل صورت

گرفت، هم‌زمان بود با دههٔ دموکراسی (۱۳۴۲-۱۳۵۲ هـ.خ) در افغانستان، در این دوره بود که احزاب مختلفی تأسیس گردیدند؛ اما به دلیل امتناع شاه از توشیح قانون احزاب، اقبال رسمیت نیافتند.

از مهم‌ترین احزاب آن وقت می‌توان از حزب دموکراتیک خلق و نهضت اسلامی نام برد، البته احزاب دیگر هم بودند که فعالیت داشتند؛ اما درگیری این دو حزب با یکدیگر و درعین حال مخالفت آن‌ها با نظام‌های شاهی و جمهوری وقت، سرآغاز تحولاتی گردید که ادامهٔ آن را همه می‌دانند.

و اما رئیس‌جمهور محمد داود که معتقد به یک نظام موقتی از نوع غربی بود، هردو طرز تفکر راست و چپ را وارداتی می‌دانست، لهذا تصمیم گرفت تا هردو جناح را سرکوب کند.

از آنجا که محمد داود که معتقد به یک نظام نوع غربی بود و لزوماً باید مورد حمایت غرب قرار می‌گرفت؛ اما مخالفت او با پاکستان مانع از دریافت این حمایت شده و او را با دل ناخواسته به‌سوی شوروی متمایل گردانید.

شوروی که صید را با پای خود در دام می‌دید، از این تغییر استقبال کرد و این زمینه‌ساز یک ائتلاف غیر رسمی؛ اما عملی بین محمد داود و جناح چپ و در نتیجه نفوذ آن‌ها در حکومت محمد داود گردید، ائتلافی که به کودتای هفت ثور انجامید و محمد داودخان سر خود را برسر این اشتباه گذاشت.

آنچه به موضوع بحث ما؛ یعنی شخصیت استاد برهان الدین ربانی ارتباط می‌گیرد، از همین جا آغاز می‌گردد، زیرا محمد داود با جا دادن جناح چپ در حکومت خود، به سرکوب، دستگیری و اعدام رهبران جناح راست اقدام کرد که در نتیجه بعضی زندانی، عدهٔ اعدام و متباقی به‌نزد دشمن او یعنی پاکستان، هجرت کردند.

هنوز کم‌تر از دو سال نگذشته بود که رهبران جناح راست که در پاکستان پناهنده شده بودند طرح کودتایی برای سرنگونی حکومت محمد داود در سرطان سال ۱۳۵۲ هـ.خ را ریختند که به ناکامی و سرکوبی آن‌ها انجامید.

کودتایی که بعدها استاد ربانی و فرمانده مشهورش احمدشاه مسعود آن را یک اشتباه می‌دانستند، قابل ذکر است که احمد شاه مسعود در آن کودتا فرماندهی پنجشیر را به عهده داشت و موفق شد چند ساعتی ادارات حکومتی آنجا را به تصرف خود درآورد.

کودتای ۱۳۵۲ هـ.خ، باعث یک انشعاب مهم در جمعیت اسلامی گردید که از بطن آن حزب اسلامی به رهبری گلب الدین حکمتیار به وجود آمد.

از همین مرحله انشعاب در نهضت اسلامی است که استاد برهان الدین ربانی به حیث جناح معتدل و گلب الدین حکمتیار به حیث جناح متشدد مطرح می‌گردند.

نرمش و نرم‌خویی استاد ربانی در دوره‌های مختلف از تحولات بعدی، همیشه مورد انتقاد حزب اسلامی به رهبری گلب الدین حکمتیار قرار داشته‌است، این در حالی است که در تحولات بعدی کشور، غربی‌ها و بسیاری دیگر، هردو حزب را افراطی و بنیادگرا می‌دانسته‌اند.

آنچه قابل تذکر و از نظر مطالعات سیاسی برای نسل‌های فعلی و بعدی ما آموزنده‌است، این نکته است که اختلافات این دو حزب آثار منفی عمیقی را در تحولات بعدی کشور گذاشت و جا دارد که جوانان امروز و آینده ما بدانند که اختلافات شخصیتی و فکری اگر راه‌حل معقول نیابند تا چه حد می‌توانند مصیبت‌بار باشند.

اما استاد برهان الدین ربانی که به نظر من یک شخص عالم و حلیم به مفهوم واقعی کلمه بود، در سیر تحولات بعدی همیشه به گذشت و

تحمل تمایل داشت، ولی فرصت تبارز شخصیت خود را در مهم‌ترین مرحله کشور که همانا هنگام پیروزی مجاهدین بود، به‌دست نیاورد. سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۷۵ هـ.خ که مجاهدین نه مؤفق به حل اختلافات خود شدند و نه هم مؤفق به عبور دادن کشور از مرحله بحران به ثبات، سال‌های دردناکی برای همگان بود.. سال‌هایی که مجاهدین نمی‌توانند ملامتی آن را برگردن دیگران بیندازند و با شجاعت اخلاقی تمام، باید مسئولیت آن را بپذیرند.

با ظهور طالبان در صحنه کشور، استاد ربانی نسبت به آن‌ها نرمش نشان داد، تا جایی که بعضی از منتقدان می‌گویند، دولت استاد ربانی به آن‌ها کمک‌هایی هم کرد، من که خود در آن زمان در صحنه‌ها حضور داشتم، از این کمک‌ها اطلاعی ندارم و آن را رد هم نمی‌کنم؛ اما آنچه را من تأیید کرده می‌توانم، خوشبینی محتاطانه استاد ربانی نسبت به پدیده نوظهور طالبان بود.

استاد ربانی که طبیعتاً به جنگ و خشونت تمایل نداشت، با تمام کوشش‌های که کرده بود، از راضی ساختن حکمتیار به توقف جنگ و حملات راکتی بر کابل، مأیوس بود، این در حالی بود که به مهم‌ترین خواست حکمتیار یعنی کنار زدن احمدشاه مسعود از پست وزارت دفاع تن داده و حکمتیار هم بالمقابل به حیث صدراعظم در دولت او مراسم سوگند را ادا کرده بود؛ اما جنگ و حملات راکتی همچنان ادامه داشت. استاد ربانی که از حکمتیار مأیوس شده بود، به امید تفاهم با طالبان به حیث بدیل حکمتیار دل بسته بود، به ویژه آنکه طالبان در اوایل کار، نسبت به نیروهای جمعیت اسلامی از در مدارا پیش آمدند؛ اما زمانی که نیروهای طالبان به دروازه‌های کابل نزدیک شدند، دیگر امیدواری‌ها برای صلح و تفاهم به‌جایی نرسید و دیری نگذشت که کابل به‌دست طالبان سقوط کرد.

با تشکیل جبههٔ مُقاوَمَت به نام «جبههٔ متحد ملی و اسلامی برای آزادی افغانستان» که نزد رسانه‌های غربی به اتحاد شمال معروف بود، بار دیگر استاد ربانی زعامت آن را به عهده گرفت.

تحمل و بردباری استاد ربانی عنصر مهمی در ایجاد جبهه گردید که بسیاری از اعضای آن تا چند روز قبل خون‌های زیاد از یکدیگر را ریخته بودند، البته این را هم رد نمی‌کنم که فشار طالبان و شکست این نیروها در برابر این گروه نیز از عوامل مهم تشکیل دهندهٔ جبههٔ متحد بود؛ ولی تأثیر استاد ربانی در حفظ آن جبهه انکار ناپذیر است.

با شهادت مهم‌ترین فرماندهٔ مُقاوَمَت یعنی احمد شاه مسعود در نهم سپتامبر ۲۰۰۱م، به نظر می‌رسید کمر جبهه و استاد ربانی شکسته است؛ اما او این حادثه هولناک و ضربهٔ جبران‌ناپذیر را با تمام تلخی و خطرات آن، خوب تحمل کرد و به تقویت روحی مُقاوَمَت گران و حفظ جبهه پرداخت.

با سرنگونی حکومت طالبان یک بار دیگر شخصیت استاد ربانی و تحمل او در برابر ناخواسته‌ها به امتحان گرفته شد، استاد ربانی مخالف برگزاری اجلاس بن بود، او اصرار داشت که این کنفرانس سرنوشت‌ساز باید در داخل افغانستان برگزار گردد؛ تا غربی‌ها نتوانند خواسته‌های‌شان که استاد آن را به مصحلت افغانستان نمی‌دانست، تحمیل کنند؛ اما نمایندگان جبهه‌ها در اجلاس بن برخلاف آن عمل کردند و استاد ربانی تحمل کرد.

با انتخاب حامد کرزی به حیث رئیس حکومت انتقالی، استاد ربانی برای اولین بار در تاریخ افغانستان، قدرت را مسالمت‌آمیز انتقال کرد، بدون اینکه برای خودش چیزی خواسته باشد و این نمونهٔ دیگر از تحمل و دوراندیشی او را می‌رساند.

اما کنارزدن استاد ربانی از صحنهٔ سیاست به انتقال قدرت محدود

نماند، هنوز چندی نگذشته بود که یاران قدیم او که اینک در نظام جدید قدرت یافته بودند برخلاف نظر استاد ربانی و به خاطر رضایت کرزی، جبهه متحد را لغو کردند و استاد ربانی آن را تحمل کرد.

اقدام بعدی یاران به قدرت رسیده استاد ربانی ایجاد انشعاب در حزب جمعیت اسلامی بود که به نام نهضت ملی تأسیس شد؛ اما دیری نگذشت که از درون آن چند حزب سیاسی دیگر تولد شد؛ ولی باز هم استاد ربانی آن را تحمل کرد.

با برگزاری انتخابات پارلمانی در سال ۱۳۸۴ هـ.خ که استاد ربانی در آن به حیث وکیل انتخاب شد یکبار دیگر آزمون گذشت و تحمل استاد ربانی مطرح گردید، قضیه بر سر ریاست پارلمان بود که استاد ربانی مدعی خاموش آن بود و ظاهراً آقای کرزی هم به عنوان سپاس از نقش مثبت استاد ربانی در تحول اخیر بدان رضایت نشان داده بود؛ اما محمد یونس قانونی هم مدعی سرسخت ریاست پارلمان بود و اینک استاد ربانی مانع آن بود.

به تاریخ ۲۶ قوس ۱۳۸۴ هـ.خ، در منزل احمدضیاء مسعود جلسه‌ای به منظور بحث روی ریاست پارلمان برگزار گردید که بنده در آن حضور داشتم، من در زندگی سیاسی سی و دو ساله خودم در جلسات مهم زیادی اشتراک کرده‌ام که جزئیات بسیاری از آن‌ها را از یاد برده‌ام؛ اما این جلسه مهم را با تمام جزئیات به خاطر دارم و یاد داشت کرده‌ام. این جلسه دو روز قبل از برگزاری پارلمان شانزدهم افغانستان صورت گرفت و محمد یونس قانونی در این جلسه توقع داشت تا استاد ربانی به نفع او از نامزد شدن در ریاست پارلمان کنار رود؛ ولی رسیدن به این آرزو کار آسانی نبود.

اگر من تمام بحث‌هایی را که در این جلسه صورت گرفت و از نظر تاریخی هم بسیار آموزنده است، بنویسم یک کتاب خواهد شد و اگر

زنده ماندم این کار را خواهم کرد؛ اما چون از این بحث خارج است، فقط چند نکته‌ای را که تحمل و دوراندیشی استاد را نشان می‌دهد ذکر می‌کنم که هدف اصلی این نوشتار است.

استاد ربانی در ابتدای جلسه یک مروری عالمانه بر دورهٔ جهاد و مُقاوَمَت و نشیب و فراز آن کرد؛ ولی تمرکز بیشتر آن به تحول بعد از یازدهم سپتامبر بود، او در این تحلیل اشتباهات یاران خود را که همه در آن مجلس بودند، یک‌یک برشمرد و انصافاً بسیار دقیق و واقع‌بینانه بود، سپس این سوال را مطرح کرد:

«شما که در صحنهٔ سیاسی این اشتباهات را به‌ویژه در رابطه با کرزی مرتکب شده‌اید، چگونه کار پارلمان را به پیش خواهید برد؟»
مجلس به‌درازا کشید و نظریات زیادی مطرح گردید؛ ولی هیچ‌کس جرئت این را که از استاد تقاضا کند که تا از نامزدی ریاست پارلمان کنار روه نداشت، بالاخره بنده در حالی که استاد ربانی را مستحق این ریاست می‌دانستم، با الفاظ روشن از استاد خواستم تا مشروط به شرایطی که ذکر آن در این نوشتار بی‌موقع است، به نفع محمدیونس قانونی کنار رود و استاد این پیشنهاد را پذیرفت و این یک نمونهٔ دیگر از بردباری و دوراندیشی استاد ربانی است.

قابل یادآوری می‌دانم که اکثریت اعضای آن جلسه، حتی احمدضیاء مسعود به این نظر بودیم که قانونی به دلایل مختلف برای احراز این پست و وارد شدن در مبارزه که در طرف دیگر آن استاد سیاف قرار دارد، کاندیدای مناسب‌تر است و تصمیم جلسه نتیجهٔ مطلوب هم به‌بار آورد.

با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ هـ.خ، بازهم استاد ربانی در برابر آزمون دیگری قرار گرفت، او که در این زمان با تشکیل بزرگ‌ترین جبههٔ سیاسی مخالف کرزی به نام «جبههٔ

ملی افغانستان» برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری آمادگی می‌گرفت، با رفتن مارشال فهیم، امیر اسمعیل خان، شهزاده مصطفی ظاهر، سید محمد گلاب زوی و دیگران به طرف کرزی، با فروپاشی جبهه ملی مواجه شد، با ظهور کاندیدای جدید یعنی داکتر عبدالله که قبلاً با استاد ربانی هیچ مشورتی هم نکرده بود، اینک استاد در برابر دامادش احمد ضیاء مسعود که یک‌سال بود برای نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری کار می‌کرد، مواجه شد، این بار استاد باید یکی از دو چشمانش را انتخاب می‌کرد که استاد بعد از مدتی تأخیر و رأی‌زنی با تأیید داکتر عبدالله، پا بر گلولی داماد خود گذاشت.

فروپاشی جبهه ملی و کنار گذاشتن احمد ضیاء مسعود، برای استاد ربانی علاوه بر نگرانی سیاسی، درد سر خانوادگی را هم به وجود آورد؛ اما استاد ربانی نشان داد که در لحظات سرنوشت‌ساز می‌تواند تصمیم تاریخی بگیرد و تحمل سختی چنین تصمیمی را دارد.

با پیروزی حامد کرزی در انتخابات ریاست جمهوری بحث برانگیز سال ۱۳۸۶ هـ.خ، استاد ربانی مدت زیادی در حاشیه نماند. این بار مارشال فهیم تلاش‌هایی را آغاز کرد تا استاد نقشی در اعاده صلح در کشور ایفا کند، مارشال در یکی از جلساتی که در پغمان داشتیم با گلولی پر از غصه به حاضرین گفت:

«کنار گذاشتن استاد از تحولات کشور یک اشتباه بزرگ برای ما و دولت بوده است.»

در نتیجه تلاش‌های مارشال فهیم، استاد ربانی ریاست شورای عالی صلح را پذیرفت و چنانچه می‌دانیم، جان برسر این راه گذاشت. پذیرفتن رهبری شورای عالی صلح توسط استاد ربانی که بدون مشورت با اعضای جمعیت و جبهه ملی صورت گرفت، جناح اپوزسیون را غافل گیر و متأثر کرد، استاد در اولین اقدام طی نشست‌ها، جلسات و

ملاقات‌های جداگانه کوشش کرد تا اعضای جمعیت و جبهه ملی را قناعت دهد که قبول این سمت به معنای ترک صف و حمایت از کرزی نیست، بلکه رسالتی است دینی و ملی.

بنده هم از جمله کسانی بودم که استاد یک‌روز صبح وقت مرا به خانه‌اش دعوت کرد؛ تا در مورد پذیرش ریاست شورای عالی صلح توضیحاتی دهد، در آن ملاقات استاد گفت:

«تلاش به خاطر صلح یک واجب دینی است، طالبان مانند آتشی هستند که اگر نظاره گر باشیم، به خانه همه ما خواهد رسید و اگر در هر مرحله بتوانیم به روی این آتش آبی بیندازیم به خیر همگان است... کرزی از پیروزی نظامی بر طالبان کاملاً مأیوس است و به دنبال راه حل سیاسی به کمک پاکستان است، این وارد شدن در یک بازی خطرناک است که ابتکار آن به دست پاکستان خواهد بود، اگر در خانه خود بنشینیم، نمی‌دانیم صلح خواهد شد یا یک معامله با طالبان؟ بهتر است در صحنه حضور داشته باشیم.»

در اینجا من صحبت استاد را قطع کرده از او پرسیدم: استاد حال که ناتو موفق نشده طالبان را شکست دهد و طالبان هم قوی‌تر شده‌اند، فکر می‌کنید پاکستانی‌ها به چیزی کمتر از سرنگونی دولت افغانستان قناعت خواهند کرد؟

استاد به سوال من مستقیماً پاسخی نداد؛ اما سخنی گفت که من تعمق در آن را به همه سیاستمداران توصیه می‌کنم، استاد گفت: «سیاست تقابل با پاکستان، برای افغانستان بسیار گران تمام شده است و باید برای آن راه‌حلی پیدا کرد.»

خواننده گرامی:

با آنکه در این نوشته بنده بیشتر به فرازهای از شخصیت سیاسی استاد ربانی پرداخته‌ام؛ اما به حیث کسی که سی و سه سال می‌شود، استاد ربانی را از نزدیک می‌شناسم، به این باور هستم که استاد ربانی یک مرجع تقلید دینی در کشور ما بود؛ اما مردم او را نشناختند.

در کشوری که بسیاری با خواندن چهل، پنجاه کتاب دینی درسی، خود را فقیه و مفتی گمان می‌کنند، پاسخ به سوالاتی که در ابتدای این نوشتار آن را مطرح کردم، به شخصیتی مانند استاد ربانی نیاز داشت که اینک در بین ما وجود ندارد.

من در باره تفاوت علمی استاد ربانی با مدعیان دیگر، خاطرات زیادی دارم که در این نوشتار نمی‌گنجد و اگر زنده ماندم آن را خواهم نوشت.

به نظر من، استاد ربانی یک مرشد فکری بود، نه یک رهبر حزبی.

سياست خارجي دولت استاد رباني
۱۳۷۱-۱۳۸۰ هـ خ

نويسنده: عبدالحفيظ منصور

مقدمه

سیاست خارجی به شکل سنتی آن، عمری به مراتب بیشتر از کشورملت‌ها دارد؛ اما سیاست خارجی به شیوه نوین آن، هم‌زمان با پیدایش کشورملت‌ها در قرن هفدهم متولد گردیده‌است، ظهور ملت‌های مدرن، جهان را به دو بخش خودی و بیگانه دسته‌بندی کرد، با توجه به مناسبات انسانی که گذشت زمان پیوندهای بیشتری میان ابنای بشر خلق کرد و این مناسبات روبه تزايد نهاده، اهمیت سیاست خارجی مسیر روبه‌رشدی داشته‌است، تا حدی که در زمانه ما، سیاست خارجی هر کشور معیار موفقیت و عدم موفقیت هر دولتی پنداشته می‌شود. پایان جنگ سرد، جهشی در مناسبات بین‌المللی به وجود آورد، اعتبار سازمان ملل متحد را لطمه زد، تا جایی که در آستانه حمله ایالات متحده امریکا بر عراق در ۲۰۰۳م فلسفه وجودی این سازمان زیر پرسش قرار گرفت، پایان جنگ سرد حقوق و امتیازات دولت‌ها را آن گونه که در میثاق‌های بین‌المللی درج است، تقلیل بخشید و امریکا به عنوان برنده جنگ سرد به خود این امتیاز را قایل شد؛ تا تأمین دموکراسی و حقوق بشر و پیشگیری از

تولید سلاح کشتار جمعی حریم دولت‌ها را بشکند و دولت‌های «خاطی» را سرکوب کند. به سخن دیگر در عرصه روابط بین‌المللی، مکتب انگلیسی و مکتب وابستگی متقابل جا باز کرده و عرصه برای مکتب واقع‌گرایی - که حاکمیت‌های ملی یکی از پایه‌های اساسی آن را تشکیل می‌دهد - تنگ‌تر شده است.

دولت استاد ربانی در چنین فضایی از مناسبات بین‌المللی به وسیله کسانی پی‌ریزی گردید که در شکستادن اتحاد شوروی نقش بارز داشتند؛ تا آنجا که شماری از پژوهشگران روابط بین‌المللی، احمدشاه مسعود را در ردیف «ریگان» و «لیخ والیسا» به عنوان برندگان جنگ سرد یاد می‌دارند. بدین ترتیب شناخت سیاست خارجی دولتی که با حمایت مردمی و پشتیبانی شمار زیادی از کشورهای جهان از طریق نظامی، قدرت را کسب کرده بود، از یک سو پیچیده و از سویی هم برای تحلیل و تفسیر رویدادهای افغانستان بسیار مفید بوده می‌تواند. به لحاظ مرکزیت و اقتدار، سیاست خارجی دولت استاد ربانی، به دو دوره تقسیم می‌گردد.

دوره نخست: ۱۳۷۱-۱۳۷۵ هـ خ دوره دوم: ۱۳۷۵-۱۳۸۰ هـ خ

دوره نخست: ۱۳۷۱-۱۳۷۵ هـ خ

پس از چهارده سال جهاد مسلحانه از ۱۳۷۱-۱۳۵۷ هـ خ در شرایطی که سازمان ملل متحد به وسیله «بین سیوان» طرح ایجاد دولت بی‌طرف را با اشتراک اعضای حزب دموکراتیک خلق، اعضای تنظیم‌های جهادی مستقر در پشاور و شخصیت‌های بی‌طرف ریخته بود و قرار بود، دکتر نجیب الله قدرت را به این اداره تسلیم کند، نیروهای زیر فرمان احمدشاه مسعود که متعلق به جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان الدین ربانی بود، کابل پایتخت افغانستان را متصرف شد. از فرار دکتر نجیب الله به هندوستان پیشگیری به عمل آمد و نجیب ناگزیر به پناهندگی در دفتر

سازمان ملل متحد در کابل شد. شکست برنامه سازمان ملل متحد در واقع شکست برنامه امریکا بود، زیرا امریکا سازمان ملل متحد را به چنین کاری تشویق می‌داشت و از تشکیل حکومت بی‌طرف پشتیبانی می‌کرد. امریکا وقتی به تشکیل دولت بی‌طرف در افغانستان دل‌بست که برنامه‌های آن کشور برای سرنگونی دولت دکتر نجیب از طریق نظامی به دلیل عدم همکاری احمد شاه مسعود بی‌نتیجه مانده بود، امریکا و پاکستان پس از عقب‌نشینی قوای شوروی از افغانستان در ابتدا به آزادسازی جلال‌آباد که در جوار پاکستان قرار دارد، فکر می‌کردند. تا دولت مؤقت مجاهدین را که در پشاور مرکز داشت، به آنجا منتقل سازند و سپس محاصره شهر کابل را روی دست گرفتند که در آن برنامه، حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار نقش اساسی داشت و به مسعود تنها مسدود کردن شاهراه سالنگ در نظر گرفته شده بود، مسعود در هر دو مورد از شمولیت در این برنامه‌ها سرپیچی کرد، این امر باعث گردید، تا اسباب ناراحتی و خشم ایالات متحده امریکا و پاکستان نسبت به وی فراهم آید. علاوه بر آن، دولت دکتر نجیب الله از جایی شکسته بود که امریکا و پاکستان در آن نقشی نداشتند که خود مایه خجالت و سرافکندگی مسئولین امنیتی آن کشورها شده بود، بدین ترتیب از همان آغاز ایالات متحده امریکا برای گشایش سفارت خویش در کابل گامی برنداشت و «پیترو تامسن» را که سفیر آن کشور در امور مجاهدین بود، به امریکا فراخواند.

پس از عقب‌نشینی از شهر کابل در زمستان ۱۳۷۵ هـ.خ از احمد شاه مسعود پرسیدم (نویسنده) به نظر شما کلان‌ترین اشتباه مجاهدین در پنج سال دولتی (در کابل) چه بود؟

مسعود در پاسخ گفت: «مجاهدین درک درستی از روابط خارجی نداشتند، بسیار مستقلانه شهر کابل را مجاهدین متصرف شدند. قبل از

ورود به کابل هیچ تماسی با کشورهای دور و نزدیک در این مورد گرفته نشده بود. زمانی که کابل به دست مجاهدین افتاد، قبول استقلال عمل مجاهدین برای کشورهای همسایه قابل پذیرش نبود، هر یکی مجاهدین را دوست و متحد دیگری می پنداشت، در چنین فضایی هیچ کدام از کشورها آماده نشدند، تا به سوی دولت مجاهدین دست دوستی دراز کنند و برخلاف، در مخالفت با دولت مجاهدین «کافر و مسلمان» در یک صف قرار گرفتند.

دولت مجاهدین با دو ویژگی عمده پایه میدان وجود گذاشت: یکی اسلام خواهی و دومی استقلال طلبی. اسلام خواهی دولت مجاهدین که از جهاد مایه می گرفت، همسایه های شمالی افغانستان را در قریب و کشورهای مستبد و سیطره جو را در منطقه به ترس واداشت؛ زیرا پیروزی مسلحانه مسلمانان در زمانه خویش الگو بود و شماری از جوانان عرب که چند صباحی با مجاهدین افغانستان سپری کرده بودند، به نام «عرب های افغان» در خاورمیانه شهرت به هم رساندند. نگرانی های جدیی را برای دولت های خاورمیانه خلق کردند. مستقل اندیشی این دولت بر پاکستان، عربستان و امریکا که خود را در شکستادن اتحاد شوروی سهیم می شمردند، گران آمد به سخن دیگر استقلالیت مفرط، مجاهدین را از آن سوی بام پرت کرد و بر دولت داری خوب غالب آمد، بدین صورت با شکست دولت دکتر نجیب الله، دوستان خارجی، مجاهدین، به دشمنان شان بدل شدند و دولت مجاهدین در میان جمهوریت های مستقل مشترک المنافع که از قبل با مجاهدین سر دشمنی داشتند و کشورهای پاکستان و ایران که تازه علم دشمنی برافراشته بودند، پایه عرصه وجود گذاشت.

استاد ربانی، دو ماه پس از سقوط کابل به دست مجاهدین (۷ سرطان ۱۳۷۱ هـ.خ) عهده دار ریاست دولت افغانستان گردید و در عرصه

روابط خارجی به نکات زیر تأکید ورزید:

- بی‌طرفی فعال در عرصه بین‌المللی.
 - تأکید بر روابط برادرانه با پاکستان و ایران توأم با تقدیر و تمجید از مساعدت آن کشورها در امر پناه دادن به مهاجرین.
 - تأمین روابط دوستانه و برادرانه با کشورهای اسلامی.
 - مطالبه غرامات جنگی از روسیه به‌عنوان وارث اتحاد شوروی
- آن‌گونه که عدالت بشری تقاضا می‌دارد.
- احترام به منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اصول و موازین قبول شده عرصه حقوق بین‌الدول که با مبانی و ارزش‌های اسلامی در تضاد نباشد.
 - جانب‌داری از مبارزه ملل مستضعف در راه صلح و آزادی، استقلال ملی، حقوق اجتماعی و تعیین سرنوشت‌شان.
 - مبارزه در برابر همه اشکال و شیوه‌های گوناگون صهیونیسم، فاشیسم و کمونیسم.

در بدو تأسیس دولت اسلامی افغانستان، میان دیدگاه استاد ربانی و احمدشاه مسعود در عمل نا هماهنگی مشاهده شد، به گونه‌ای که استاد ربانی از جنرال حمیدگل رئیس‌پیشین «آی اس آی» خواست تا به‌هیئت مشاور او عمل کند که خود می‌رساند، استاد ربانی رفتاری ملایم و توأم با مدارا را نسبت به پاکستان در نظر داشت، لیکن احمدشاه مسعود به‌عنوان قدرتمندترین فرد دولت اسلامی افغانستان، دعوت دولت پاکستان را نپذیرفت و از سفر به آن کشور اجتناب ورزید و به‌جای خود جنرال عبدالرحیم وردک را به پاکستان اعزام داشت، دولت پاکستان رفتار مشابهی را در قبال دولت استاد ربانی در پیش گرفت، وزارت خارجه پاکستان از دوستی و برادری با دولت افغانستان سخن می‌گفت، در حالی که آی اس آی (اداره استخبارات پاکستان) سرگرم حمایت

از گلبدین حکمتیار به منظور تشدید جنگ در برابر دولت استاد ربانی بود، رفته رفته این دیدگاه نظامی‌های پاکستان بود که بر ارادهٔ دستگاه دیپلماسی آن کشور غلبه پیدا کرد، جمهوری اسلامی ایران در آغاز پا پیش نهاد، تا میان دولت استاد ربانی و حزب وحدت اسلامی افغانستان (استاد عبدالعلی مزاری) و جنبش ملی (جنرال عبدالرشید دوستم) میانجیگری کند و بدین منظور علی اکبر ولایتی وزیر خارجهٔ آن کشور سفری به کابل داشت؛ ولی این تقاضا از سوی احمدشاه مسعود با الفاظ شدید و بیرون از دایرهٔ دیپلماتیک رد گردید که رنجش ایران را به دنبال آورد و منجر به تشدید بیشتر جنگ میان دولت استاد ربانی و حزب وحدت اسلامی گردید.

احمدشاه مسعود خاطرات تلخی از سال‌های آوارگی ۱۳۵۴-۱۳۵۸ هـ.خ، در پشاور داشت و دخالت‌های «آی اس آی» را برای متفرق ساختن اعضای نهضت اسلامی و قتل دو تن از همفکرانش به نام‌های انجینر جان محمد و شیرولی را همیشه در حافظه داشت، در سال‌های جهاد رفتار تبعیض آمیز دولت پاکستان در امر توزیع اسلحه و مهمات جنگی به جبهات افغانستان، مسعود را در مضیقه قرار داده بود و در عوض انجینر گلبدین حکمتیار رقیب او از بیشترین امتیازات بهره‌مند بود که این خود به کشیدگی بیشتر میان احمدشاه مسعود و دولت پاکستان انجامید، این مسایل با گذشت زمان بزرگ شده و وارد عرصهٔ سیاست‌گذاری افغانستان می گردید. پیروزی احمدشاه مسعود بی‌تردید، غروری هم به او و هم به همکارانش ایجاد کرده بود و نتیجهٔ که از آن به‌دست آمد، این بود که احمدشاه مسعود و یارانش پاکستان و ایران را فروتر از شأن دولت مجاهدین افغانستان می‌انگاشتند که به‌پنداشت خودشان ابر قدرت اتحاد شوروی را از صحنهٔ هستی نابود کرده بودند. باورشان این بود که با تأمین مناسبات حسنه میان دولت اسلامی افغانستان و کشورهای

غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا می‌توانند، کشورهای منطقه را بالتبع به‌دوستی و همکاری با دولت استاد ربانی وادار سازند، بدین منظور سفر دکتر عبدالرحمان فنا معاون احمدشاه مسعود به واشنگتن تدارک دیده شد؛ تاروابط میان دو کشور را تأمین کند، دکتر عبدالرحمان در واشنگتن به جای آنکه مسئله برقراری روابط حسنه میان افغانستان و ایالات متحده آمریکا را به‌بحث بگیرد، طرح کودتا علیه مسعود را مطرح کرد و از دولت آمریکا خواستار حمایت شد، پاسخ آمریکا هرچه بوده باشد؛ فرقی نمی‌کند. وقتی فرستاده ویژه یک دولت برای راه‌اندازی کودتا فعالیت کند، وضعیت حاکم در روابط خارجی آن دولت را می‌توان به‌درستی ارزیابی کرد.

دکتر حسن ترابی، رهبر نهضت اسلامی سودان که از دوستان شخصی استاد ربانی بود، سفری به کابل انجام داد و مناسباتی میان دو کشور برقرار گردید. دولت سودان که در جنوب با مخالفانش درگیر بود، به افغانستان شکر می‌فرستاد و از ذخایر میدان هوایی بگرام به آن کشور بمب انتقال می‌داد و این یکی دیگر از ثمرات دولت استاد ربانی در عرصه روابط خارجی بود. هم‌زمان با آن اسامه بن لادن از سودان به‌وسیله شرکت هواپیمایی دولتی، افغانستان موسوم به آریانا به افغانستان منتقل گردید و در جلال آباد مستقر گردید.

ازسوی دیگر با بالا گرفتن تنش‌های فرقه‌ای در تاجکستان و آواره‌شدن ده‌ها هزار تاجیک به شمال افغانستان، دولت استاد ربانی به پشتیبانی نهضت اسلامی تاجیکستان وارد عمل گردید. در چند پایگاه مربوط احمدشاه مسعود، چریک‌های تاجیک تحت آموزش قرار گرفتند و داکتر عبدالله دستیار مسعود، در راستای حمایت از چریک‌های تاجیک توظیف گردید، شماری از مجاهدین افغانستان به تاجیکستان رفته، علیه نیروهای دولت آن کشور رزمیدند.

فروپاشی اتحاد شوروی خلایی در آسیای مرکزی به وجود آورده بود، پاکستان به عنوان عمده ترین حامی خارجی تنظیم های جهادی بر آن شده بود؛ تا نقش ابرقدرت را در منطقه ایفا کند و خلای ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی را در منطقه پر سازد، لذا نه تنها افغانستان؛ بلکه جمهوریت های آسیای میانه را حق مسلم خویش می پنداشت در حالی که احمد شاه مسعود، نقش اساسی را در این راستا به مجاهدین افغانستان قایل بود، نه برای پاکستان و یا هیچ کشور دیگری، بنابر این مسعود حمایت از جنبش های اسلامی آسیای مرکزی را سزاوار دولت اسلامی افغانستان می پنداشت، از همین رو آنچه در توان داشت، به حمایت از مبارزین اسلام گرای تاجیک پرداخت. مسعود بدین اندیشه بود که این اقدام اعتبار او را در میان کشورهای اسلامی جهان افزایش می دهد، از یک سو همکاری آن ها را نسبت به دولت مجاهدین جلب می دارد، از سوی دیگر مخالفان را زیر فشار جهان اسلام قرار خواهد داد و در فرجام باعث تأمین امنیت و ثبات در افغانستان می گردد. فراتر از آن به مسئولیت دینی خویش که همانا اعاده نظام اسلامی در آسیای مرکزی است، عمل می دارد؛ اما این سیاست، مخالفان منطقه ای دولت استاد ربانی را تحریک کرد، روسیه و ازبکستان را واداشت تا به تقویت عبدالرشید دوستم - که تا آن زمان از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار نبود - پردازند. حمایت های مالی و تسلیحاتی ازبکستان جنبش ملی را نیرومند گردانید، و جبهات نیرومندی در شمال افغانستان نیز در برابر دولت استاد ربانی گشوده شد. ولایات تخار و بدخشان در چند نوبت مورد بمباران طیارات روسی قرار گرفت، بدین ترتیب دولت استاد ربانی در جنوب با حزب اسلامی حکمتیار در ساحات مرکزی با حزب وحدت اسلامی به رهبری مزاری و در شمال با جنبش ملی به فرماندهی عبدالرشید دوستم درگیر شد.

مسعود، از آغاز پاکستان را مقصر راکت باران کابل و در مجموع

جنگ علیه دولت استاد ربانی می خواند، دیری نگذشت که این سیاست منتج به تأمین روابط میان دولت استاد ربانی و هندوستان گردید، هند که از حامیان دولت دکتر نجیب الله بود؛ تا آن زمان روابط سردی با دولت استاد ربانی داشت، هم زمان با حملات راکتی توسط حزب اسلامی به شهر کابل، انفجاری در بازار صدر پشاور و خیزش مردمی در باجور ایجنسی علیه دولت آن کشور صورت پذیرفت که پاکستان، دولت استاد ربانی را عامل آن می دانست.

جنگ افغانستان، مناسبات کشورهای منطقه را نیز متأثر گردانید؛ به گونه ای که هند و ازبکستان که دوسال پیش از دکتر نجیب الله پشتیبانی می کردند، با مداخله پاکستان علیه دولت استاد ربانی، هندوستان در صف، دولت مجاهدین قرار گرفت، در حالی که دشمنی با دولت استاد ربانی، پاکستان و ازبکستان را به دوستان نزدیکی تبدیل کرد، این همناوی منجر به کودتای ۱۱ جدی ۱۳۷۲ هـ.خ، به وسیله حزب اسلامی حکمتیار و جنبش ملی به نام «شورای هماهنگی» علیه دولت استاد ربانی گردید که به موفقیت نینجامید؛ اما دولت استاد ربانی را به شدت تضعیف کرد. از آن جالب تر اینکه به ایران در این کودتا سهمی داده نشده بود که خود باعث نزدیک شدن ایران به دولت استاد ربانی گردید، با ظهور گروه طالبان و پیشروی در ولایات هم سرحد ایران و کشته شدن استاد مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ هـ.خ به وسیله آن گروه، ایران، فاصله خود را با پاکستان بیشتر کرد و به جای آن با ارسال مواد سوختی و مقادیر ابزار جنگی نزدیکی خود را نسبت به دولت استاد ربانی بازگو کرد.

تا قبل از کودتای شورای هماهنگی، زدوخوردها میان نیروهای دولت استاد ربانی و حزب اسلامی زمینی بود؛ اما با وقوع این کودتا قوای هوایی زیر فرمان جنرال عبدالرشید دوستم نیز به کار گرفته شد و

ساحه جنگ بدین ترتیب از زمین به هوا نیز گسترش پیدا کرد. کشور مصر در این مرحله راکت‌های هوا به هوا را در دسترس دولت استاد ربانی قرار داد که این امر موجب شد؛ تا قوای دولت استاد ربانی در فضا نسبت به رقیب‌شان برتری حاصل کنند، این کمک در بدل این تقاضای دولت مصر بود که تا به ناراضیان دولت مصر در قلمرو افغانستان اجازه فعالیت داده نشود.

به قدرت رسیدن حزب مردم به رهبری بانو بی نظیر بوتو در پاکستان از سوی دولت مردان افغانستان با خوشبینی مورد استقبال قرار گرفت، احمد شاه مسعود بدین مناسبت پیام تبریکه‌ای را عنوانی بی نظیر بوتو، نخست وزیر پاکستان فرستاد؛ اما به قدرت رسیدن بوتو نه تنها منجر به قطع مداخله آن کشور در امور افغانستان نگردید؛ بلکه با هم‌دستی ایالات متحده آمریکا، انگلیس و عربستان آن گونه که خودش در گفت‌وگویی با رسانه‌ها اظهار داشت، گروه طالبان شکل گرفت که دنباله مصائب آن؛ تا هنوز ادامه دارد، از نظر روابط خارجی، ظهور طالبان هویت حزب مردم را که سازمانی لیبرال و مخالف جنگ پنداشته می‌شد، بر عکس ثابت گردانید و در ثانی، حمایت بی نظیر بوتو از گروه طالبان که سرشار از خشونت و زن‌ستیزی‌اند، دیدگاه فیمینسم را در سطح بین‌المللی به شدت آسیب رساند، زیرا دیدگاه صلح‌پروری و نوع‌دوستی زنان را زیر سوال برد.

پاکستان که تا آن زمان در کابل سفارت داشت، با تصرف هرات به وسیله طالبان، سفارت آن کشور مورد حمله تظاهرکنندگان خشمگین قرار گرفت، سفارت پاکستان حریق و کارمندانش مورد لت و کوب واقع شد و از آن به بعد، دروازه سفارت پاکستان در کابل مسدود گردید، جالب اینجاست که دولت استاد ربانی حریم سازمان ملل متحد را احترام گذاشت و لذا دفتر ملل متحد در کابل که دکتر نجیب الله در آن پناه برده

بود، به‌خوبی حراست کرد.

دوره دوم: ۱۳۷۵-۱۳۸۰هـ.خ

تصرف شهر کابل به‌وسیله طالبان در ۶ میزان ۱۳۷۵ هـ.خ صفحه جالبی را در تاریخ سیاسی افغانستان رقم زد. این رویداد سیاست خارجی دولت استاد ربانی را دچار دگرگونی ژرفی کرد. استاد ربانی، کابل را از دست داد؛ اما از قدرت دست نبرداشت، مشروعیت سیاسی را با خود به شمال افغانستان منتقل گردانید. در حالی که پیش از او در رویدادهای مشابهی امیر امان الله خان، خاک افغانستان را ترک کرد و از قدرت دست برداشت، امیر حبیب الله خان کلکانی به نادر خان تسلیم شد و محمد ظاهر، شاه افغانستان به اراده کودتاچیان (داودخان) گردن نهاد؛ ولی استاد ربانی تا اخیر به مقاومت پرداخت و از مشروعیت دولت به دفاع پرداخت. از این‌رو عمده‌ترین مسأله در این مرحله، برای نیروهای تحت فرمان استاد ربانی این بود که مشروعیت خود را در سطح بین‌المللی حفظ کنند. از نظر اعلامی سیاست خارجی دولت استاد ربانی در این مرحله به دو مسأله خلاصه می‌شد.

یکی، تبلیغ دوام جنگ و مقاومت در برابر طالبان. دوم، تبلیغ خطرات ناشی از قدرت گرفتن طالبان که صلح جهانی، حقوق بشر، حقوق زنان، و گسترش مواد مخدر به‌خود حمل می‌کنند اگرچه شماری از کارمندان سفارتخانه‌های دولت استاد ربانی ترک وظیفه کردند و به کشورهای غربی پناهنده شدند؛ اما کرسی افغانستان در سازمان ملل متحد در اختیار دولت استاد ربانی باقی ماند و سفارتخانه‌های افغانستان در اکثر کشورهای جهان از دولت استاد ربانی نمایندگی می‌کردند، از این‌رو در سطح بین‌المللی هیچ‌دست‌اوردی برای طالبان به‌همراه نبود، زیرا از یک‌سو هیچ‌یک از کشورهای جهان گروه طالبان را که «امارت اسلامی

افغانستان» را بنا کردند، به رسمیت نشناختند و تماس های آن گروه با کشورهای خارجی در همان حلقات استخباراتی باقی ماند، از جانب دیگر سیاست های طالبان در بخش رسانه ها، معارف، زنان، مؤسّسات بین المللی مجال ظهور پیدا کرد، که در واقع زمینه آن فراهم آمد؛ تا پرده از چهره طالبان فرو افتد و فشارهای تبلیغاتی و سیاسی بر آن گروه در سطح جهانی فرونی گیرد.

در مقابل، تصرف کابل به وسیله طالبان کشورهایی را که با بی میلی به طرفداری از دولت استاد ربانی عمل می کردند، تکان داد و متوجه خطر گردانید، ایران با حجم بیشتری از کمک های تسلیحاتی به حمایت از دولت استاد ربانی پرداخت و در نخستین گام علاءالدین بروجردی معاون وزارت خارجه آن کشور نشستی را میان سه جناح متفرق؛ احمدشاه مسعود، حزب وحدت اسلامی؛ (استاد خلیلی) و جنبش ملی (جنرال دوستم) در ولسوالی خنجان ولایت بغلان برگزار کرد و زمینه آشتی و اتحاد گروه های یادشده را که در برابرهم جنگیده بودند، مساعد ساخت، در آن زمان جنرال دوستم محور این توافقات قرار گرفت و ریاست «شورای عالی دفاع از وطن» را عهده دارشد، شاخه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که خود را مکلف به حمایت از جنبش های اسلامی می داند در افغانستان حضور پیدا کرد و آشکارا در صف مقدم کمک ها به طرفداری از دولت استاد ربانی قرار گرفت.

عقب نشینی دولت استاد ربانی از کابل از سوی هند، به مثابه پیشروی پاکستان تلقی گردید، از این رو هندی ها در تاجیکستان فعال تر از قبل در پشتیبانی از دولت مجاهدین حضور یافتند و مناسبات استوارتری میان هند و دولت استاد ربانی برقرار گردید، در همین راستا احمدشاه مسعود چند نوبت سفرهای کاری را به هندوستان انجام داد، جنرال لیدر رئیس ستاد ارتش روسیه، از این رویداد تفسیر واضح تری به دست داد و گفت:

طالبان در هوای تسخیر سمرقند و بخارا اند.

این گفته موضع روسیه و جمهوریت‌های آسیای میانه را در برابر طالبان بیان می‌داشت، پیشروی طالبان به سوی کابل، به صورت دراماتیک بالای وضعیت تاجیکستان اثر گذاشت، آن هم به گونه‌ای که ایران، روسیه و دولت استاد ربانی برای میانجیگری میان دولت و نهضت اسلامی تاجیکستان بسیار جدی و فعال عمل کردند. علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان و عبدالله نوری در دره فرخار ولایت تخار به وساطت استاد ربانی و احمدشاه مسعود به گفت‌وگو پرداختند، پایه‌های صلح و آشتی در تاجیکستان ریخته شد، مسعود دسته کوچکی از مبارزین تاجیک به سردستگی رضوان را که به این صلح راضی نبود، بازور وادار کرد، تا به پروسه صلح بپیوندند، تأمین صلح در تاجیکستان رابطه دوستانه میان دولت استاد ربانی و آن کشور برقرار کرد؛ علاوه بر آن تاجیکستان را به پایگاه مطمئن عقب جبهه مقاومت تبدیل کرد، تمام وسایل و امکانات از همان طریق به دست‌رس دولت استاد ربانی قرار می‌گرفت، رفت‌وآمد نماینده‌های سیاسی، تداوی بیماران و مجروحان جنگی از همین راه انجام می‌شد، در یک کلام، نقشی را که پاکستان در دوران جهاد علیه ارتش شوروی در حمایت از مجاهدین افغانستان ایفا کرد، تاجیکستان در سال‌های مقاومت علیه طالبان و القاعده به سر رسانید.

با به رسمیت شناخته شدن دولت در تبعید چیچن توسط گروه طالبان و تربیه افراد منسوب به حرکت اسلامی ازبکستان به رهبری جمعه نمنگانی، حساسیت کشورهای آسیای مرکزی ترقی پیدا کرد و آن رشته‌های که میان ازبکستان و پاکستان در دشمنی علیه دولت استاد ربانی به وجود آمده بود، دوباره پنبه شدند؛ ساحات زیر اداره طالبان مجموعه متنوعی از ناراضیان را در خود جا داده بود، این ناراضیان شامل عرب‌ها، چیچنی‌ها، ازبکستانی‌ها، کشمیری‌ها و اویغورهای چینی می‌شدند که

هریکی در بخشی از افغانستان پایگاه آموزشی داشتند، حضور او یغورها، دولت چین را متوجه خطر کرد، در حالی که از طریق پاکستان با گروه طالبان در تماس بود، چین برای دریافت حقایق به رابطه جدی تری با دولت استاد ربانی احساس نیاز کرد، از این رو مناسبات گرم تری میان دو جانب به وجود آمد، در حالی که این روابط پشتیبانی چندانی را به دنبال نداشت. ایالات متحده آمریکا پیشروی طالبان را به سوی کابل استقبال کرد، شورای امنیت ملی آن کشور، طالبان را نیروی متحد کننده افغانستان توصیف نمود و رابین رافایل معاون وزیر خارجه آمریکا در امور جنوب شرق آسیا در جلسه استماعیه کنگره آن کشور گفت:

«امریکا به خاطری سرنگونی رژیمی که در آن حکمتیار و سیاف حضور داشتند، اشک نمی ریزد».

ایالات متحده آمریکا می خواست، امارت طالبان را به رسمیت بشناسد، لیکن زیر فشار سازمان های مدافع حقوق زن، از این کار اجتناب ورزید، ولی خوشبینی خود را نسبت به گروه طالبان حفظ کرد و آن گروه را نسبت به دولت استاد ربانی ترجیح می داد، امریکا استاد ربانی و احمدشاه مسعود را عامل جنگ های داخلی و بی ثباتی می شمرد، از دید ایالات متحده امریکا، سران جبهه متحد ملی افغانستان - حامیان دولت استاد ربانی - مربوط به اقلیت های قومی بودند که بر محور آن ها حکومت ملی اساس گذاری شده نمی توانست! این مسئله همان نظریه ای است که از سوی پاکستان طرح ریزی شده و امریکا از آن تبعیت می کرد، از زمانی که گروه طالبان در ۲۳ میزان ۱۳۷۳ هـ خ از سپین بولدک ولایت قندهار سربر آوردند، پاکستان مسئله تجارت میان آسیای مرکزی و پاکستان را مطرح می کرد و امریکا به مسئله نفت و گاز حوزه خزر علاقه نشان می داد که از سرزمین افغانستان پایب لاین آن عبور می کرد، لذا، رافایل هرباری که به کابل سفر می کرد، با استاد ربانی

در بارهٔ این پایپ‌لاین حرف می‌زد شرکت یونیکال با شرکت ارژنتاینی «بریداس» روی این مسئله باهم رقابت داشتند، بعدتر اشخاصی مانند: عبدالسلام عظیمی، خلیلزاد، انجنیر محمد صدیق و حامد کرزی به‌عنوان دستیار شرکت امریکایی یونیکال استخدام شدند که بیشتر در پشتیبانی از طالبان مأموریت داشتند، خلیلزاد به‌حیث معروف‌ترین افغانستان‌شناس در دستگاه ایالات متحدهٔ امریکا پس از تصرف کابل به‌وسیلهٔ طالبان طی مقالهٔ در روزنامهٔ نیویارک تایمز نوشت:

«طالبان بنیادگرا نیستند و مانند آخندهای ایران خطری را متوجه منافع امریکا نمی‌سازند؛ بلکه طالبان گروه‌های سنتی‌اند که علاقه دارند تا کشورشان را بسان علمای عربستان اداره و رهبری کنند.»

این در واقع تشویق‌هایی بود که برای به‌رسمیت شناختن آن گروه صورت می‌گرفت.

سفارت افغانستان در واشنگتن بسته شد و امارات اسلامی طالبان اجازه یافت، تا دفتر سیاسی در نیویارک افتتاح کند. عبدالحکیم مجاهد نمایندگی طالبان را به‌عهده داشت، دپلمات‌های امریکایی در تماس با سران دولت استاد ربانی موضوع یونیکال را به‌میان می‌آوردند و مأمورین «سی‌آی‌ای» مشتاق خریداری استیگرهایی بودند که در سال‌های جهاد به مجاهدین داده بودند و حالا از این بابت نگران بودند که مبدا از افغانستان به کشورهای دیگر سرازیر گردد و برضد منافع امریکا به کار گرفته شود، این وضعیت همچنان ادامه پیدا کرد، تا آنکه القاعده به سفارتخانه‌های امریکا در نایروبی و دارالسلام حمله کرد و شماری از امریکایی‌ها طی این حملات جان خود را از دست دادند، امریکا در پاسخ به آن پایگاه‌های القاعده را در جنوب افغانستان مورد حملات راکتی قرارداد و مأمورین «سی‌آی‌ای» که تا آن‌روز در پی خریداری استیگر بودند، به گزارش‌های مربوط به فعالیت‌های القاعده محتاج

شدند، از این رو یک سلسله همکاری‌های اطلاعاتی محدود در این راستا میان دولت استاد ربانی و دولت امریکا به میان آمد، ایالات متحده موافقه کرد، تا دولت استاد ربانی دفتر نمایندگی در واشنگتن داشته باشد که بدین منظور مهندس محمد اسحاق به‌حیث نماینده در ثور (اردیبهشت) ۱۳۷۶ هـ خ گروه طالبان به شمال افغانستان رخنه کردند و شهر مهم مزارشریف را متصرف شدند، پس از این پیروزی امارت اسلامی طالبان از سوی کشورهای پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان به رسمیت شناخته شد. در جریان تصرف مزارشریف، نه دپلمات ایرانی به‌وسیله طالبان کشته شد و در نتیجه روابط ایران را با گروه طالبان به شدت تیره ساخت، تاحدی که نیروهای ایرانی در مناطق سرحدی افغانستان به حالت آماده‌باش درآمدند، مانور ذوالفقار یک و ذوالفقار دو به‌همین مقصد در مرزهای شرقی ایران راه‌اندازی شد؛ اما در فرجام، ایران از حمله بالای طالبان و شکستن حریم افغانستان دست نگه‌داشت، پس از این رویداد بود که عبدالرحیم غفورزی که در نمایندگی افغانستان در سازمان ملل متحد فعالیت داشت، به‌عنوان نخست وزیر برگزیده شد و مأموریت یافت تا کابینه خویش را تشکیل دهد؛ اما مرگ مهلتش نداد و درست هشت روز بعد در ۳۰ اسد ۱۳۷۶ هـ خ در یک سانحه هوایی در بامیان کشته شد. پیشروی برق‌آسای طالبان به شمال افغانستان، پس از سقوط شهر کابل دومین ضربت سنگین بود که به دولت استاد ربانی وارد آمد. در اثر این پیشروی طالبان، استاد ربانی و استاد سیاف که در تخار به‌سرمی‌بردند، به تاجیکستان رفتند، جنرال دوستم به ازبکستان پناه برد، و تنها احمدشاه مسعود در پنجشیر در برابر طالبان باقی ماند، استاد برهان الدین ربانی از تاجیکستان ذریعه تلیفون، مسعود را تشویق می‌کرد، تا در اندیشه نجات جان خویش بوده باشد. او همچنان اظهار داشت، موضع‌گیری کشور میزبان (تاجیکستان) در مورد جبهه مقاومت تغییر

یافته است.

در این مدت تمام کوشش‌های دولت استاد ربانی در جهت بهبود مناسبات با کشورهای عربی بی‌حاصل بود و عرب‌ها نزدیکی دولت استاد ربانی با هند و ایران را بهانه قرار داده و در صف مقابل قرار گرفته بودند. با گذشت هر سال چهره جنگ خشن‌تر می‌شد، ارتش پاکستان در کنار افراد القاعده سهم بیشتری در جنگ می‌گرفت، شمال کابل (کوه‌دامن) و ویران و باشندگان آنجا کوچانیده شد، در یکاؤلنگ قتل عام به‌راه افتاد و خواجه‌غار حریق گردید؛ اما جهانیان در بی‌تفاوتی به‌این قضایا می‌نگریستند، شمار انگشت‌شماری از روزنامه‌نگاران به افغانستان سفر می‌کردند، طالبان که اجازه به خبرنگاران خارجی نمی‌داد، راه‌های رسیدن به ساحات تحت کنترل دولت استاد ربانی دشوار بود، این امر به آی اس آی - سازمان دهنده اصلی جنگ در افغانستان - فرصت داده بود، تا به‌دور از چشم جهانیان اهداف دل‌خواه خویش را در افغانستان دنبال کند. در خلال همین حوادث زلزله رستاق ولایت تخار رخ داد و هزاران تن از باشندگان آنجا متضرر شدند، در میان بسته‌های اهدایی کشورها به‌این زلزله‌زده‌گان، بسته‌های با مارک اسرائیل نیز به چشم خورد که در رسانه‌های بین‌المللی این مسئله بازتاب پیدا کرد و به‌گروه طالبان و القاعده دستاویز خوبی پیدا گردید؛ تا علیه دولت استاد ربانی به تبلیغات پردازند، از رویدادهای مهم دیگر در این آوان مسئله دو مبارز ازبکستانی بود که خطوط جبهه را عبور کرده بودند و از طریق مناطق زیر تصرف دولت استاد ربانی قصد داشتند؛ تا خود را به ازبکستان برسانند، این افراد دستگیر شدند و گزارش آن به‌وسیله هفته‌نامه پیام مجاهد - ارگان نشراتی مجاهدین افغانستان - پخش گردید، ازبکستان تا سرحد قطع روابط با دولت استاد ربانی بر تحویل دهی آن دو ازبکستانی پیش رفت؛ اما احمدشاه مسعود به‌این تقاضاها جواب رد داد و دو فرد

یادشده را تسلیم ازبکستان نکرد، در چنین وضعیتی سفر هیئتی از سوی اتحادیه اروپا به سرپرستی جنرال فلیپ موریان فرانسوی به پنجشیر بسیار غیر منتظره بوده که هیئت بخشی از حقایق را به اروپا منتقل گردانید که بر اثر آن از احمدشاه مسعود دعوت به عمل آمده تا سفری به فرانسه داشته باشد، این نخستین سفر مسعود به اروپا بود (۱۳ حمل ۱۳۸۰ هـ.خ) و به فرمانده کل مقاومت مجال داد؛ تا از نزدیک با نمایندگان اتحادیه اروپا صحبت کند، در پایان این سفر بانو «نیکول فانتین» رئیس اتحادیه اروپا در یک کنفرانس مشترک اعلان کرد:

باید از کسانی که در راه آزادی مبارزه می کنند، حمایت به عمل آورد.

با وجود عدم دسترسی جهانیان به رویدادهای افغانستان، فشار سیاسی بالای طالبان پیوسته در حال افزایش بود، به ویژه طالبان به خاطر حضور اسامه در کنار طالبان زیر فشار بودند، سران طالبان از این بابت دو دسته شده بودند، گروهی به حمایت پایدار از اسامه می اندیشیدند و دسته دیگر اخراج اسامه را از افغانستان به نفع می دانستند، اسامه بن لادن برای برون رفتن از این تنگنا به طالبان وعده سپرد؛ تا در بدل حمایت شان، کار بزرگی را به طرف داری آنها انجام دهد که همانا طرح ترور احمدشاه مسعود توسط القاعده بود که در ۱۸ سنبله ۱۳۸۰ هـ.خ، به وسیله دو عرب تبار در خواجه بهاء الدین ولایت تخار صورت گرفت.

شهادت احمدشاه مسعود، هرچند ضربت مرگ باری به دولت استاد ربانی بود؛ ولی پایان آن نبود، زیرا دو روز پس از شهادت احمدشاه مسعود، حادثه ۱۱ سپتامبر در امریکا به وقوع پیوست و در اثر آن توجه امریکا به شدت به افغانستان معطوف شد، سران امریکا از این بابت که هشدارهای مسعود را در مورد خطرات ناشی از القاعده و طالبان نادیده گرفته بودند، متأسف بودند، با خشم تمام به خاطر سرکوبی القاعده و

طالبان وارد افغانستان شدند، ایالات متحدهٔ امریکا طالبان را با نیروی نظامی و دولت استاد ربانی را با اقدام سیاسی در «بن» از پا درآوردند.

درس‌ها و اندرزها:

ارتشی‌ها بیشتر سرتنبه و یک‌دنده هستند، پیروزی‌های نظامی به غرور و کله‌شقی آن‌ها می‌افزاید، از این رو موفقیت‌های نظامی دولت‌های معتدل و انعطاف‌پذیری بار نمی‌آورد. دست‌کم تجارب افغانستان از همین واقعیت سخن می‌گوید، آن‌گونه که از کودتای ۷ ثور، پیروزی مجاهدین، تصرف کابل به وسیلهٔ طالبان و آخرین نمونه حضور نظامی امریکایی‌ها در افغانستان بر می‌آمد، همه مَبین همین مسئله است، مجاهدین افغانستان با غلبه بر دولت دکتر نجیب‌الله بر همه فخر می‌فروختند، مردم افغانستان و فراتر از آن جهانیان را وام‌دار خود می‌دانستند، به‌دلیل اینکه گویا جهان را از شر اتحاد شوروی نجات داده‌اند، مجاهدین از یک سو با معیار خاص خودشان که از آن به جوانمردی و فداکاری از ملت مسلمان افغانستان تعبیر می‌شود به سراغ دنیا می‌رفتند و در محافل دیپلماتیک از آن پیوسته سخن می‌راندند و از کشورهای جهان می‌خواستند؛ تا دولت اسلامی افغانستان و مردم آن را یاری رسانند، معیاری که دیپلماسی جهان با آن بیگانه بود و با اتکا به منافع کشورها عمل می‌کرد؛ از این توصیه‌ها چیزی نمی‌دانست؛ زیرا با فروپاشی اتحاد شوروی جنگ سرد به پایان رسیده و غرب به هدفش نایل آمده بود، دیگر خود مجاهدین به حیث یک قدرت خطر ساز به حساب می‌آمد، وقتی بلند پایه‌ترین مقام دولت استاد ربانی دعوت پاکستان را رد می‌کند و تقاضای میانجیگری ایران را نمی‌پذیرد، زمان زیادی سپری نمی‌شود که همین مقام به‌خاطر دفاع از کشورش بارها از مأمورین دون‌پایهٔ ایرانی و تاجیکی از روی ناگزیری تقاضای همکاری می‌کند و این خود نشانهٔ عدم درک درست از اهمیت دیپلماسی

در روزگار ماست، سران مجاهدین گاهی نداشتند که ناسیونالیسم بر ارزش‌های انسانی و باورهای دینی پیشی گرفته و منافع ملی است که دوستی‌ها و دشمنی‌کشورها را تعیین می‌دارد. سران مجاهدین چنان به مساعدت‌های سیاسی، مالی و تبلیغاتی دنیای آزاد خو کرده بودند که دوام این مساعدت‌ها را یک امر ثابت و پایدار می‌پنداشتند، رسانه‌های غرب در سال‌های جهاد از آن‌ها به حیث قهرمان یاد می‌کرد، رهبران غربی از پذیرایی سران احزاب جهادی مباحثات می‌کردند و با ایشان تصاویر یادگاری می‌گرفتند، توجه نداشتند که این الطاف و دوستی‌ها به‌خاطر اتحاد شوروی است که سران جهادی افغانستان را با رهبران دموکرات غرب در یک‌صف قرار داده است، تفاوت فرهنگ دو طرف، سوء تفاهم را به‌میان آورد، واز جانب دیگر زیر تأثیر اندیشه‌های مولوی، فردوسی و سعدی، جوانمردی و کرامت انسانی باورمند بودند و بر این اساس معاملات دنیا را به‌ارزیابی می‌گرفتند، جانب دیگر توصیه‌های توماس هاپز و ماکیاوالی را در سر داشتند که در آن «انسان گرگ است» و سیاست‌مدار باید خوی شیر یا روبه را دارا بوده باشد.

در وزارت خارجه دولت استاد ربانی دکتر نجیب الله لفرایی تنها متخصص روابط بین‌الملل بود، بقیه کسانی بودند که با زبان انگلیسی و یا یکی از زبان‌های خارجی دیگر آشنایی داشتند و به‌عنوان دیپلمات در وزارت خارجه و یا نمایندگی‌های سیاسی افغانستان در خارج مصروف بودند، این اشخاص بیشترین افرادی بودند که شوق کار در این وزارت را داشتند؛ اما آیا تعهد و دلسوزی بدون علم می‌تواند در عصر کنونی کارساز بوده باشد؟ در حالی که گاهی این دلسوزی‌های بی‌رویه، تدروی بار می‌آورد و به‌جای سود، زیان‌هایی را تحویل دولت استاد ربانی می‌داد، در ابتدای دولت استاد ربانی، فرستاده‌های سیاسی در عالمی از غرور و خودبینی به ذکر دستاوردهای مجاهدین در دوران جهاد می‌پرداختند،

در کشورهای همسایه با ایراد سخرانی‌های تحریک‌آمیز تمایل‌شان را برای راه‌اندازی انقلابات مردمی علیه دولت‌های همسایه ابراز می‌داشتند و اکثراً زیر تأثیر این وجیزه بودند:

«ملتی که در برابر شوروی رزمیده‌است، از عهده دولت‌داری هم به‌خوبی بر می‌آید»

این مقایسه نادرستی بود که میان براندازی و سازندگی گذاشته نشده بود، این همه از آنجا ناشی می‌شد که دانش روابط بین‌الملل در افغانستان چندان شناخته شده نبود، عمدتاً کسانی که ظاهراً آراسته‌ای می‌داشتند، واجد صفات احراز مقام سفارت تلقی می‌شدند، از همین رو دستاورد سیاسی دولت استاد ربانی در حکم هیچ می‌آمد، این کشورهای منطقه بود که در برابر کنش‌های «آی اس آی» القاعده و طالبان به واکنش می‌پرداختند، به سخن دیگر، در صف آرای کشورهای منطقه بیش از آنکه دولت استاد ربانی نقش داشته باشد، رقابت‌های منطقه‌ای بود که سیاست‌های خارجی افغانستان را سمت و سو می‌داد، در مراحل ابتدایی دولت استاد ربانی در حمایت از دولت سودان و مبارزین تاجیک به اقداماتی پرداخت که به‌زودی زیان‌های آن را متحمل گردید و پشیمان شد.

در نیمهٔ پسین سدهٔ بیستم غرب دوباره متوجه افغانستان گردید، این توجه هیچ‌گونه جنبهٔ بشری و اخلاقی نداشت، فقر، حقوق بشر و اشک مادران پسر مرده هیچ‌کدام، توجه غرب را به افغانستان جلب نکرد؛ بلکه بار نخست پیشروی اتحاد شوروی به‌سوی جنوب آسیا و اشغال افغانستان به‌وسیلهٔ آن کشور ایالات متحدهٔ آمریکا را بر آن داشت؛ تا با حمایت از مردم افغانستان مانع پیشروی ارتش سرخ گردد و بار دیگر حملهٔ القاعده به نیویارک و واشنگتن بود که آمریکا را مجبور گردانید تا جهت انتقام‌گیری، هزاران سرباز خود را به افغانستان سرازیر کند و

دمار از روزگار القاعده و طالبان برآورد، به بیان دیگر این ژئوپلیتیک افغانستان است که این کشور را در محراق توجه قدرت‌های خرد و بزرگ قرار داده است؛ اما گروه‌ها ایدیولوژیک به‌ویژه دولت استاد ربانی به جای توجه به این اصل، با دید ایدیولوژیک به قضایای خارجی می‌پرداختند که ناسازگاری این نظریه را در مناسبات خارجی بازتاب می‌داد، در تمام فعل و انفعالات کشورهای منطقه در دهه هشتاد، یک مسأله اساسی وجود دارد که کشورهای منطقه به مقتضای منافع‌شان به موضوع گیری پرداختند؛ این منافع گاهی در جانب‌داری از دولت استاد ربانی میسر بوده و زمانی هم در دشمنی با آن دولت. بالعکس در این گیرودار پاکستان باری به پشتیبانی از حکمتیار و زمانی با حمایت از طالبان و اکنون با جانب‌داری از هر دو گروه، اهداف خویش را دنبال می‌دارد، دوستی‌ها و دشمنی‌ها جا عوض می‌دارند؛ اما تأکید روی منافع همچنان پابرجاست، حالا که چیزی بیشتر از یک دهه از پایان دولت استاد ربانی سپری شده، در اصل بازی، تفاوت زیادی دیده نمی‌شود و دولت افغانستان در همان مسایل قبلی همچنان گیر مانده است، عدم درک درست از مناسبات بین‌المللی در عصر کنونی، نداشتن تعریف مشخص از منافع ملی و بی‌بهره بودن افغانستان از کارگزاران مناسب در عرصه روابط خارجی مانند سابق، به چشم می‌رسد.

پایان سخن اینکه افغانستان از بدو تأسیس خویش به مساعدت‌های بیرونی نیازمند بوده است؛ ولی تا هنوز این مساعدت‌ها را به خاطر جنگ در برابر شوروی، جلوگیری از کشت خشخاش، مبارزه با تروریسم به دست آورده که همه وسایل منفی و پهلوی ویرانگر داشته‌اند، لذا این کشور قادر نگردیده با سیاست خارجی فعال و مبتکرانه از جایگاه خود استفاده بهینه کند و توجه مثبت و سازنده جهان را به خود جلب بدارد.

اخيراً .. ربانی کیست و
ربانیت چیست؟

فضلی آماج

در سطور آتی این‌ها را می‌خوانید:

- ۱- درآمد.
- ۲- معانی واژگانی ربانی.
- ۳- جولانگاه‌های ربانیت در پرتو شماری از آیات.
- ۴- برش‌هایی از فی ظلال القرآن
- ۵- نکته قابل ذکر در این باب.
- ۵- نتیجه‌گیری و برداشت ما.
- ۶- فشرده سخن.

درآمد:

شاید در وهله نخست عنوان بالا به کله آدم این معنا را پرتاب کند که این هم به سان مقالات پیشین از سروصورت و سجایایی مردی به نام «برهان الدین ربانی» سخن گوید؛ اما به خلاف توقع این جملات شاید هم بی سروپا، به ابعاد شخصیتی استاد نمی پردازد و کاری هم به خوب و بدی مردی به نام «استاد برهان الدین ربانی» ندارد، کل پیوند این مقاله با استاد این است که او چرا از «یفتلی» گذشت تا «ربانی» شود؟ و یا به سخن دیگر در «ربانی» چه دید که از «یفتلی» گذشت، نقطه وصل همین است و بس.

معنای واژگانی ربانی:

واژه «ربانی» واژه عربی است که از لحاظ اشتقاقی در مورد آن، این دیدگاه‌ها وجود دارد:

۱- دیدگاه مکتب ادبی کوفی این است که واژه «ربانی» از نظر واژگانی از «رَبَّ» گرفته شده است، چون مبنای دیدگاه این مکتب این است که اصل در اشتقاق، فعل است، لذا اصل هر واژه مشتق را فعل

می‌دانند.

۲- دیدگاه مکتب بصری این است که واژه «ربانی» - به‌سان دیگر واژه‌های اشتقاقی - «الرَّبُّ» است، چون مبنای ریشه‌یابی در این مکتب این است که اصل واژه‌های اشتقاقی اسم و یا مصدر است.

۳- دیدگاه مکتب نوین واژگانی در ادبیات عرب که پرچم‌دار آن «مجمع اللغة العربية» (فرهنگستان زبان و ادب عربی) است، این است که واژه «ربانی» - به‌سان دیگر واژه‌های اشتقاقی - اصل آن نه اسم است و نه هم فعل؛ بل ریشهٔ واژگانی و یا «جذر لغوی» کلمه اصل است، بر مبنای این دیدگاه واژه «ربانی» از حروف سه‌گانه «ر، ب، ب» گرفته شده است و ما به‌دلیلی که از ذکر آن - در اینجا - خودداری می‌کنیم، این دیدگاه را در ریشه‌یابی واژگان می‌پسندیم.

به‌هر حال، اینکه اصل اشتقاقی این واژه چیست؟ حالا از پرداخت به‌دلایل چیستی آن می‌گذریم و مکثی می‌زنیم بر کاربردهای واژگانی // این واژه بس مهم و کلیدی، هم در ادبیات عرب و هم در ادبیات دین و اهم در ادبیات قرآن کریم.

گفتیم که واژه «ربانی» از ریشهٔ ربانی «ر، ب، ب» گرفته شده است که در زبان، کاربرد این گونه‌ای دارد:

- رَبِّ الْقَوْمِ، ای ساسم و کان فوقهم (بر مردم حکومت کرد و از همه برتر بود).

- رَبِّ الشَّيْءِ، ای مَلِكُهُ. (آن چیز را به‌دست آورد).

- رَبِّ الْأَمْرِ، ای اصلحه. (آن چیز را اصلاح کرد).

- رَبِّ الصَّبِيِّ، ای ربّاه حتی ادرک. (کودک را تا آن‌گاه پرورش

داد که به‌درک رسید).

- رَبِّ النِّعْمَةِ، ای زاده‌ها. (نعمت را افزون کرد).

- رَبِّ بِالْمَكَانِ، ای اقام. (در آنجا اقامت کرد).

- رَبِّ بِالْمَكَانِ، ای دام. (در آنجا دوامدار ماند).
 - رَبِّ الشَّيْءِ، ای جمعه. (آن چیز را گرد آورد).
 - رَبِّ الدَّهْنِ. ای طَیِّه وَّأَجَادَه. (روغن را نیکو و معطر ساخت).^۱
 با نگاه در معاجم زبان عربی، به این نتیجه می‌رسیم که از ریشهٔ
 ربانی (ر، ب، ب) معانی ذیل به‌دست می‌آید:
 ۱- تسلط و صاحب بودن و چیرگی و سیادت و هدایت مردم،
 به‌گونه‌ای که رهبر در مقام بلند قرار داشته باشد.
 خوب، سری می‌زنیم به زبان «قرون استشهد» که آیا این معنا را در
 متن خود دارد و یا خیر؟
 عرب‌ها «رب» را به‌معنای رهبری و سیادت و بلند مقامی زیاد به‌کار
 برده‌اند، تا آنجا که می‌گفتند:
 «لَأَنْ يَرْبِنِي فَلَانٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرْبِنِي فَلَانٌ.»
 ابن منظور، این عبارت را این‌گونه معنا می‌کند:
 یعنی آن یکون ربا فوقی، وسیدا یملکنی.
 از صفوان بن امیه روایت شده که روز حُنین در پاسخ ابوسفیان
 چنین گفت:
 «لَأَنْ يَرْبِنِي رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرْبِنِي رَجُلٌ مِنْ هِوْازَنْ.»
 (از اینکه مردی از هوازَنْ بر من سیادت و رهبری کند، دوست دارم
 که مردی از قریش بر من سیادت و رهبری کند).
 این معنا (تسلط و تملک و چیرگی و صاحب بودن) را در کاربرد
 ربانی، زبان عربی از این بیشتر هم وضاحت و مساحت دارد، مثلاً جملات
 مانند: رب الدار و رب البیت (صاحب خانه) از همین قماش اند، مفضل
 شاعر هم همین معنا را در بیت آتی خود به‌کار برده‌است:
 وَقَدْ عَلِمَ الْأَقْوَالُ أَنَّ لَيْسَ فَوْقَهُ رَبٌّ غَيْرُ مَنْ يُعْطَى الْحُظُوظُ وَيَرْزَقُ^۲

۱. نگاه، المنجد فی اللغة والأعلام. مادة رب

۲. لسان العرب، مادة رب.

و در حدیث نشانه‌های قیامت هم این معنا وضاحت دارد:
«وَأَنَّ تِلْدَ الْأُمَّةِ رَبَّهَا، أَوْ رَبَّتْهَا»^۱

حتی در همین دعای که ما در ختم اذان داریم می‌خوانیم:
اللهم رب هذه الدعوة

رب این دعوت به معنای صاحب این دعوت می‌باشد و شاعر
پر آوازه عرب امرؤ القیس هم همین معنا را به کار بسته است:

فما قاتلوا عن ربهم وربيبهم ولا آذنوا جارا فيظعن سالما
منظور از ربیب در اینجا مَلِك است.

در قرآن کریم هم همین معنا به کار رفته است، مثلاً به این آیات
کریمه نگاه کنید:

«فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا»^۲

علامه طبری در ذیل این آیه می‌گوید:

«رَأَى أَنَّهُ يَعَصِرُ خَمْرًا، فَيَسْقِي رَبَّهُ يَعْنِي سَيِّدَهُ، وَهُوَ مُلْكُهُمْ»^۳

روشن است که کسی سید است، ملتش را سیادت و رهبری
می‌کند.

«اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»^۴

(از من در پیش صاحب یادآوری کنی.)

و همچنان امام طبری به سلسله اسنادی که دارد، از امام مجاهد در
ذیل این آیه کریمه این جمله را می‌آورد:

«اذْكُرْنِي عِنْدَ الْمَلِكِ»^۵

(در پیش پادشاه از من یاد کن)

۲- اما معنای دومی که از کاربرد واژگانی ریشه «ر، ب، ب»

۱. الدارقطنی، علی بن عمر، سنن الدارقطنی، شماره حدیث ۳۵۸۳ \ ۴۹.

۲. یوسف / ۴۱. (به سرور خود شراب می‌دهد.)

۳. تفسیر الطبری سورة یوسف تفسیر قوله تعالی اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ.

۴. یوسف / ۴۲.

۵. تفسیر الطبری، تفسیر قوله تعالی، اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ.

برمی آید، اصلاح است و در زبان عربی این معنا را هم داریم، صاحب لسان العرب در پیوند این ادعا که یکی از معانی که الرب دارد، مصلح است، این گونه می نویسد:

«رب الشيء إذا أصلحه، وأنشد:

يرب الذي يأتي من العرف أنه إذا سئل المعروف زاد وتمما.^۱
۳- و معنای سومی که از تداول واژگانی «ر، ب، ب» فراچنگ می آید، پرورش است. و این معنا را هم ما در ساحه کاری لغت به روشنی می بینیم، لذا ابن منظور در «لسان العرب» و زبیدی در «تاج العروس» ریشه «التربية» را از «ربی» می دانند که در اصل «رَبَّ» و مضاعف بوده که به خاطر آسانی و خفت، باء دوم تبدیل به حرف علت یاء گردیده که مصدر آن به علت معتل بودن فعل «ربی» بر وزن تفعلة آمده است، متن کلام ابن منظور در «لسان العرب» این است:

«تَرْبِيَّةٌ وَارْتَبَةٌ وَ رَبَاهُ تَرْبِيَّةٌ عَلَى تَحْوِيلِ التَّضْعِيفِ وَ تَرْبَاهُ عَلَى تَحْوِيلِ التَّضْعِيفِ اِيضاً»^۲

لذا ابن منظور و زبیدی رَبَّ الولدِ او الصبى را از همین اصل می دانند.

در حدیثی هم چنین می خوانیم:

«أَلَك نِعْمَةٌ تَرْبِهَا»^۳

(مگر نعمتی داری که به آن عنایت و رعایت داشته باشی؟)

۴- جمع کردن و گرد آوردن هم از معانی دیگر این واژه (الرب) است، لذا «لسان العرب» در ذیل ماده «ربب» می گوید:

«والسحاب يرب المطر أي: يجمعه وينميه»

(ابر باران را گرد می آورد و نمو می دهد).

۱. لسان العرب، در تحت مادة رب.

۲. نگاه، ابن منظور، لسان العرب، ماده «رب».

۳. نگاه: شرح النووی، شماره حدیث ۲۵۶۷.

و در حدیث هم این معنا به روشنی دیده می شود:

«..فاذا قصر مثل الربابة البيضاء»^۱

(یقیناً به کاخی نگریست که به ابر سپید می مانست.)

الربابة: به ابری گفته می شود که متراکم و جمع شده باشد.

۵- معنای دیگر این واژه افزایش است و این معنا را هم در نمونه هایی که در مثال قبلی ذکر شد به وضاحت دیده می توانیم، مثل عبارت فوق که می گفت:

«والسحاب يرب المطر أی: یجمعه وینمیه»

(ابر باران را گرد می آورد و نمو می دهد.)

۶- اقامت کردن و ماندگار شدن هم از معانی دیگر این واژه است و این معنا هم در بستر زبانی کار برد خود را دارد، چنان که در این حدیث آمده است:

«اللهم إني أعوذ بك من غنى مبطر، وفقر مرب»^۲

(الهی به تو از ثروتی که در آن کبر و ناشکری وجود دارد و از فقر ماندگار و ملازم پناه می برم.)

ابن اثیر و ملب در ذیل این حدیث چنین گفته اند:

«أی: لازم غیر مفارق.»

جالب توجه این است که در کنار اینکه معنای ماندگاری و ماندن در لای این واژه وجود دارد؛ ولی این ماندن، ماندن و در کنار قرار گرفتن مکروه نیست؛ بل یک ماندن محبوب است، این عبارت منقول از «لسان العرب» را بخوانید:

«وأربت الناقة بولدها: ای لزمته وأحبته»

(ماده شتر با محبت در کنار فرزندش ماند.)

۷- معنای دیگر این واژه طوری که از کار برد زبانی آن پیداست،

۱. نگاه، حدیث الاسراء در صحیح البخاری.

۲. الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام، مصنف عبد الرزاق، شماره حدیث ۱۹۶۳۳.

پاکیزگی و خوش‌بویی است. و این معنا هم در ادب عربی روشن و واضح است، مثلاً:

عَمْرُو بْنُ شَأْسٍ خُطَابٌ بِهِ هَمْسَرَشْ مِیْ گُویَد:

فَإِنْ كُنْتُ مَنِیْ أَوْ تَرِیدِینْ صَحْبَتِیْ فَکُونِیْ لَهُ کَالسَّمَنِ رَبِّ لَهُ الْأَدَمُ^۱
(اگر از منی و هم‌سخنی مرا می‌خواهی؛ به او چون روغن «رب»
(معطر) باش.)

البته بنده به هیچ صورتی مدعی نیستم که تمام پهلوه‌ای کابردی این ریشه را شکافتم، ولی تا قدر توان و تا وقت مؤجل سعی کردم، بتوانم بدون مراجعه به استخراج معاصرین، خود به منابع دست‌اول برگردم و فهمم فهم خودم باشد، به‌هرو از چشم مرحمت به‌دورم می‌فکنید؛ تا سری بزنیم به کاربرد و جولانگاه‌های اصطلاحی این واژه‌ای که از گرانی‌بار معنا اصطلاح شده‌است.

جولانگاه‌های ربانیت در پرتو شماری از آیات قرآن کریم:

ربانیت، از حالتِ واژه‌ای در کاربردهای قرآنی پا برون گذاشته و عرصه‌های اصطلاحی را برای خود باز کرده‌است، البته نباید فراموش کرد که بسا از واژگان را قرآن کریم به مفاهیم اصطلاحی مبدل ساخته‌است، این در حالی‌است که این مصطلح‌سازی، برمحور اصلی و بنیادی واژگانی استوار می‌باشد، از این رو نه تنها اصطلاحات قرآنی چیزی به‌دور از محور معانی واژگانی نیست؛ بلکه میان کاربردهای لغوی این واژه و کاربردهای قرآنی آن، پیوند مستحکمی وجود دارد، با این نگاه می‌رویم به‌حضور این واژه در متن قرآن کریم، تا پهلوها و چه‌گونگی‌های آن را - البته به‌گونه نمونه - مشاهده کنیم.

۱. لسان العرب، تحت مادة رب.

این هم شماری از آیات بینات الهی در این باب:

۱- «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۱

(ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکی‌های جهل و نادانی و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانت‌داران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس از مردم نهراسید، بلکه از من بهراسید و آیات مرا به‌بهای ناچیز نفروشید، هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده‌است، او و امثال او بی‌گمان کافرند.) علامه ابن جریر طبری «ربانیون» را که در این آیه مبارکه آمده‌است، این گونه تفسیر می‌کند:

«و» «الربانیون» جمع «ربانی» و هم العلماء الحکماء البصراء بسیاسة الناس، و تدبیر امورهم، والقیام بمصالحهم»^۲

(ربانیون جمع ربانی است و آنان عبارت از: علما، فرزنانگان و صاحبان بصیرت در عرصه سیادت و اداره امور و عهده‌داری منافع مردم‌اند.)

شماری از سلف امت هم به‌متبهر دنیای علم و معرفت ربانی اطلاق کرده‌اند، مثلاً هنگامی که ابن عباس -رضی الله عنه- چشم از جهان فرو بستند، محمد حنفیه -از فرزندان حضرت علی رضی الله عنه- فرمودند:

۱. المائدة: ۴۴.

۲. نگاه، تفسیر الطبری، تفسیر سورة المائدة «القول فی تأویل قوله تعالی «والربانیون والأحبار بما استحفظوا من کتاب الله»

«الیوم مات ربانی هذه الأمة»^۱

(امروز ربانی این امت چشم از جهان فرو بستند).

عین این سخن از ابو هریره -رضی الله عنه- هم منقول است.^۲

و علامه قرطبی هم در ذیل این آیت مبارکه «ربانیون» را این گونه

معرفی می کند:

«هم الذين يسوسون الناس بالعلم ويربونهم بصغاره قبل كباره»^۳

(آنان کسانی هستند که مردم را با علم رهبری می کنند و خردان را

پیش از بزرگان به پرورش می گیرند).

و صاحب تفسیر «المنار» ربانیون را این گونه معرفی می کند:

«والربانيون هم المنسوبون إلى الرب ، إما بمعنى الخالق المدبر

لأمر الملك لأنهم يعنون بالعلم الإلهي والتهديب الروحاني ، وإما بمعنى

مصدر ربه يربه ؛ أي رباه؛ لأنهم يربون أنفسهم ثم غيرهم بالعلم والعرفان

وأحسن الآداب والأخلاق»^۴

(ربانیون منسوب به «الرب» است، رب یا به معنای آفریدگار

تدبیر کننده امور ملک است و ربانیون هم عنایت به علم الهی و به تهذیب

روحانی دارند و یا به معنای مصدر «ربه یربه ؛ ای رباه» است، باز هم این ها

در گام نخست نفس های خود را پرورش می دهند و سپس دیگران را با

علم و عرفان و آداب و اخلاق نیکو پرورش می دهند).

۲- «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ

كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ

وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» آل عمران: ۷۹

(هیچ انسانی را نسزد که خدا بدو کتاب و فرزاندگی و پیامبری

۱. مستدرک الحاکم / ۶۲۸۴.

۲. الآحاد والمثاني / ۳۹۳.

۳. نگاه، الجامع لأحكام القرآن «سورة المائدة» قوله تعالى إنا أنزلنا التوراة فيها هدى ونور

۴. نگاه، تفسیر المنار، سورة المائدة تفسیر قوله تعالى إنا أنزلنا التوراة فيها هدى ونور

بخشد، آنگاه به مردمان گوید: به جای خدا بندگان (و پرستش کنندگان) من باشید، بلکه (به مردمان این چنین می گوید:) با کتابی که آموخته اید و درسی که خوانده اید مردمانی ربانی باشید (و جز او را بندگی نکنید و نپرستید.)

آنچه که از این آیت به دست می آید، این است که عمل به علم از شاخصه های «ربانیون» است.

اما از آیه ۶۳ سورة مبارکه مانده این مفهوم متجلی است که ربانیون در خط دفاع از برنامه خدا قرار دارند و در دفاع از شریعت الله می رزمند، این برشی از آیه مقدس الهی را بخوانید:

«لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»

(چرا پیشوایان مسیحی و علماء یهودی آنان را از سخنان گناه آلود و خوردن مال حرام نهی نمی کنند و باز نمی دارند؟ آنان (هم با ترک نهی و لب فرو بستن از اندرز و ارشاد) چه کار زشتی می کنند.)

و علامه ابن کثیر ربانیون را در ذیل این آیه، به عالمان عامل آمر و تفسیر می کند و احبار را تنها به علما.^۱

و آیت ۱۴۶ سورة مبارکه آل عمران سخن از استقامت و پایداری ربانیون دارد، بخوانید:

۳- «وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْوَنٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»

(چه بسیار پیغمبرانی اند که مردان ربانی فراوانی به همراه آنان کارزار می کرده اند و به سبب چیزی که در راه الله به آنان می رسیده است، سست و ضعیف نمی شده اند و زبونی نشان نمی داده اند (و بلکه شکیبایی می کرده اند) و خداوند شکیبایان را دوست می دارد.

۱. نگاه، تفسیر ابن کثیر، سورة المائدة تفسیر قوله تعالى «قل يا أهل الكتاب هل تنقمون منا إلا أن آمنا بالله وما أنزل إلينا»

برش‌هایی از فی ظلال القرآن:

اکنون برش‌هایی از تفسیر خجسته فی ظلال القرآن سید قطب شهید را در پیوند به‌همین آیاتی که گذشت می‌آورم، تا از گیرودار قیل و قال بالا؛ دمی بیاساییم، این هم برش‌ها و این هم شما: استاد سید قطب شهید در پای آیه ۷۹ سورة مبارکه آل عمران روشنگری‌هایی دارد که از آن میان این است:

«مردمانی ربانی و خداپرستان و بندگان سربرفرمان باشید. تنها او را عبادت کنید و تنها او را بپرستید و تنها از او برنامه زندگی خود را دریافت دارید، تا خالصانه از آن او خواهید شد و تنها سر تسلیم به آستان او خواهید برد و بدین وسیله «مردمانی ربانی» خواهید شد... به حکم آگاهی‌تان از کتاب آسمانی و تدریس و تدرّس آن «مردمانی ربانی» باشید. چه مقتضای آگاهی از کتاب آسمانی و بررسی و واریسی آن این است.»^۱

و این چنین در پیوند به آیه ۱۴۶ سورة مذکور چنین می‌گوید:

«قرآن مسلمانان را به گذشتگان‌شان پیوند می‌دهد که پیروان پیغمبران بوده‌اند، تا در ذهن ایشان خویشاوندی مؤمنان را با مؤمنان مقرر دارد و به دل آنان فرو برد که همه عقاید آسمانی یکی است و خود آنان گروهی از گروه‌های فراوان سپاه بزرگ ایمانی هستند:

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾»

چه بسا پیغمبران زیادی بودند که به‌همراه آنان گروه‌های فراوانی می‌رمزیدند. نفس آنان در برابر بلاها و مصیبت‌ها و غم‌ها و اندوه‌ها و سختی‌ها و شداید و جراحات‌ها و زخم‌هایی که به‌ایشان دست می‌داد

۱. نگاه، فی ظلال القرآن، جلد اول، چاپ دوم، ص: ۶۲۹.

سست و زیون نمی شد و نیروهای شان بر اثر دوام پیکار و استمرار مبارزه به تحلیل نمی رفت. و نه تسلیم جزع و فزع می شدند و نه تسلیم دشمنان می گشتند، این کار مؤمنانی است که از عقیده و دین دفاع می کنند.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ». خداوند شکیبایان را دوست میدارد.

شکیبایانی که نفس آنان ضعیف نمی شود و نیروهای شان کاستی نمی گیرد و اراده های شان سستی نمی شناسد و زیون نمی شوند و تسلیم نمی گردند، این تعبیر که می فرماید:

«خداوند شکیبایان را دوست میدارد» تأثیر به سزایی دارد و بس الهام گرانه است. دوست داشتنی است که بر زخم ها مرهم می نهد و دست شفا بر آن ها می کشد و چنین دوست داشتنی عوض و بدلی است که سزد در راه آن زیان دید و زخمی شد و برای دستیابی بدان به پیکار نشست و تلخی و مرارت نبرد را تحمل کرد! تا اینجا روند قرآنی، تصویر روشنی از آن مؤمنان ترسیم کرد و آنان را در موقعیت سخت و دشوار و در بلا و مصیبت و آزمایش و آزمونی که داشتند به تمام و کمال نمایاند. بعد از آن روند گفتار به پیش می رود تا تصویر باطنی نفوس و مشاعر ایشان را ترسیم کند. تصویر ادب داشتن در حق خدا، بدانگاه که آنان با ترس و هراسی رویاروی می شوند که نفس ها را از حال می برد و آن ها را با زنجیر خطر طاقت فرسانی سخت می بندد که به هیچ وجه از آن رهایی ندارند. ولی چنین ترس و هراسی هرگز نفس های مؤمنان را از گرایش به سوی خدا غافل نمی نماید و به هیچ وجه از درگاه کرم او باز شان نمی دارد...»^۱

قابل ذکر:

مرد بزرگی به نام سید قطب، در کنار کارهای کلان دیگری را که

انجام دادند، و یژگی‌ها و پایه‌های اندیشه ناب اسلامی را برمبنای قرآن و سنت پی افکندند و نه برمبنای منابع و معرفت‌های بشری.

به‌هررو، این مرد بزرگ، در کتاب بزرگی به نام «خصائص التصور الاسلامی و مقوماته» از جمله ربانیت را حالت اصطلاحی دادند و بر ربانیت مصدر تعالیم اسلامی پافشردند و تبیین کردند و مکاتب بشری را یکی پی دیگر پویدند و به‌جز از اسلام مکتب دیگری را «ربانی» نیافتند و آن‌را نه تنها از خصائص تصور اسلامی آن‌را خواند که مادر دیگر خصیصه‌ها هم ربانیت را دانست، پس از این مرد بزرگ، مردان دیگری چون، قرضاوی آمدند، بر آن شروحاتی نوشتند.

همچنان قابل یاددهانی است که استاد سید ابوالاعلی مودودی - هم‌عصر و هم‌فکر استاد سید قطب شهید - نیز در کتاب «المصطلحات الاربعة فی القرآن» به ریشه‌یابی مصطلح «رب» و کاربردهای قرآنی آن پرداخته‌است؛ اما دنیای سید - حداقل به‌باور ما - دنیای پر از دقت و آرمیدن در سایه قرآن بود.

به‌هررو ما در این مقاله‌نام، به‌دلایلی از اقتباس و مراجعه به آن‌ها ابا ورزیدیم؛ ولی اگر دوستانی خواسته باشند، می‌توانند، با مراجعه به آن‌ها، لحظاتی در لای این دفاتر از معرفت به‌سر برند؛ تا یمن و سعادت و معنای زندگی را دریابند.

نتیجه بحث:

آنچه که دست کم از آیه مبارکه ۷۹ سوره آل عمران برمی‌آید این است که گرایش مرد ربانی و کوچ کردنش از لجن اندیشه‌های طاغوتی و از گندیدگی‌های زندگی‌ای که زاییده تفکر شیطان‌ی است، به‌سوی «رب» یعنی به‌سوی پرورش و صلاح و سیادت و سعادت و عنایت، برخاسته از دانش است، آری، کوچیدن به‌سوی خدا و رخت‌افکندن در

بستر ربانیت، لاجرم به این دلیل باشد:

«يَمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَيَمَا كُنْتُمْ تُدْرُسُونَ»

چیزی دیگری که از آیه خجسته ۶۳ سورة مبارکه مائده به ذهن خطور می کند این است که مردان ربانی ناگزیر در برابر اندیشه های پوچی که آیین و برنامه خدا را از متن زندگی به دور می دارند، به پا ایستند و در برابر نابهنجاری های اجتماعی و مفاسد که زائیده حاکم قرار ندادن شریعت الله است، برزند و مهر سکوت بر لب زنند و از طیف اهریمنان گنگ نباشند، یعنی مردان ربانی برای احیای یک زندگی عادی از مفاسد و رذایل، نخست دعوت و روشنگری می کنند و سپس با نیرو در برابر آن استقامت و پایداری می کنند، معنای سخن اینکه مردان ربانی از کنار حوادث و رویدادهای جامعه خویش سبک نمی گذرند و آن گونه نیستند که در برابر حکم نکردن «به ما انزل الله» خمی به ابرو نیارند.

درس دیگری که از آیه خجسته ۱۴۶ سورة مبارکه آل عمران به دست می آید، این است:

مردان ربانی در کنار اینکه آراسته با آگهی و مزین با معنویت اند، چون کشیش ها در خم و پیچ روزگار دعا نمی فرمایند که عاقبت خیر و کاری به صحنه های پیکار و مبارزه نداشته باشند، بلکه این ها در مقدم کاروان پیکارگران و جهادگران قرار دارند و در این بزم زندگی همه را در پای محبوب خویش می ریزند، نه زبونی اختیار می کنند و نه هم چاپلوسی، بل با گام های متین به سوی «رب» می روند. نه غم امروز دارند و نه اندوه فردا؛ تا آنجا پیش می روند که خدا دوست شان می دارد و سرمایه ای بزرگ تر از این نیست. «والله يحب الصابرين»

فشرده سخن:

ربانیت مصدر صناعی است که منسوب به «رب» است و الف و

نون برخلاف قیاس بر آن افزوده شده است و با نگاهی در دنیای زبان و با
گشتی در گستره قرآن کریم، دریافتیم که مرد ربانی این است:
مرد عالم، آگاه، عامل، مجاهد، مصلح، باثبات،
ماندگار، محبوب و آموزگاری که پیوند ناگسستنی با رب
خود دارد.

